



# مسائل بین المللی

۴

مهر - آبان

سال ۱۳۶۸



انتشارات حزب توده ایران

## مسائل بین‌المللی

شماره ۴

مهر - آبان

۱۳۱۸

### فهرست مطالب

صفحه	عنوان مطلب	نویسنده
۲	..... مناسبت پنجاهمین سالگرد آغاز جنگ جهانی دوم	—
۳	..... آیا تشکیل‌یافتن ائتلاف ضد هیترری ممکن بود ؟	آکساندر چهاریان
۱۲	..... ماهیت جهانی مسائل " جهان سوم "	کاظم حبیب
۱۸	..... من به پیروزی خیر ایمن دارم	نجیب محفوظ (مصاحبه)
۲۳	..... ایجاد اعتماد یا توسل به زور	اروین لئوی
۲۸	..... " اولین و حتی‌تین شرط هرگونه رهائی "	رولاند پائیر
۳۵	..... خیرپایی اساس اعتماد است	لینا یاسوکو
۳۸	..... انتفاضه ادامه دارد	— (مصاحبه)
۴۲	..... تجدید مناسبات حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب کمونیست چین	—
۴۳	..... شناخت واقعیت‌ها ، نه باورهای متحجر	لی شنج‌زی
۴۸	..... کمونیست‌ها و موسسات دموکرات‌ها	ژ. تمیگلر آ. هسبر (مصاحبه)
۶۵	..... انترناسیونالیسم تنها موجد به گذشته نیست	برت رابسون
۶۸	..... " رزمندگان پسر " را اسوده بگذاریم	د. دراکاتف



## بمناسبت پنجاهمین سالگرد آغاز جنگ جهانی دوم

"جنگ ماهیتا شر و فلاکت است. عواقب آن تنها بسه کشورهای شرکت کنند و محدود نمی ماند بلکه گریبانگیر تمام جهان می شود. بنابراین براه انداختن جنگی تنهاجی جنایتی ساده در مقیاس جهانی نیست؛ چنین جنگی بزرگترین جنایت بین المللی است که تفاوت آن با سایر جنایات جنگ فقط در این است که تمام نکتتهای همه جنایات دیگر را جمعاً در خود دارد."

نقل از حکم دادگاه نظامی بین المللی

### بهای گزاف جنگ



۵۵

میلیون

سرباز و غیرنظامی کشته شده



۹۰

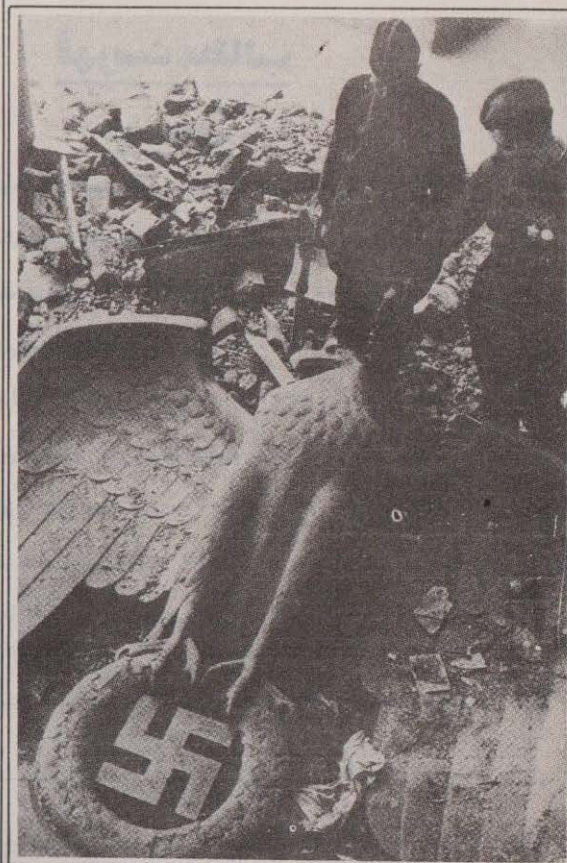
میلیون

زخمی که ۲۸ میلیون آنها  
علیل ماندند



۴۱ میلیون

مسکن ویران و بسیاری خرابیهای  
دیگر خسارات مادی را بالغ بر  
۴۱ میلیون دلار تخمین می زنند



## آیا تشکیل زودتر ائتلاف ضد هیتلری ممکن بود؟

پرفسور دکتر الکساندر چهاریان

رئیس انستیتوی تاریخ عمومی در آکادمی علوم اتحاد شوروی

پنجاه سال از روزی می گذرد که محنت باارترین و خونین ترین جنگ در تاریخ تمدن بشر در گرفت. باین مناسبت توجه عموم با شدت بیشتری بععل بروز و پیش درآمد تاریخی آن معطوف می شود. در بسیاری از کشورها نوشته های بسیاری در این زمینه منتشر شده است و بسرعت بر حجم آنها افزوده می شود. اما باوجود صد ها کتاب، مقاله و مجموعه های بررسی اسناد باز هم مسائل جدیدی مطرح می شود و بحثها و جدلهای شدیدی در می گیرد و نظرات و برداشتهای گاه متضادی بهم برمی خورند.

علت این توجه پایان ناپذیر و دعوی مداوم آن است که امروزه نیز مسائل آن زمان بشدت مطرح است: چرا جهان به آتش زار جنگ افتاد؟ آیا امکان جلوگیری از آن وجود داشت یا اینکه جریان چنین محنت بار رویدادها سرنوشتی گریزناپذیر بود؟

بحث این مقوله تحت شرایط دگرگونسازی در اتحاد شوروی و در پرتو روند تعقل نقادانه و نوسازی که شاخص وضع علوم اجتماعی در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی است، گسترش بیشتری یافته و عمیق تر شده است. عرصه مناسبات بین المللی دیگر موضوع ممنوعه نیست و خارج از دسترس انتقاد قرار ندارد. مقولاتی که پیش از این در پرده سکوت پوشیده بود اکنون هرچه بیشتر در معرض مباحثه قرار می گیرد: اثرات پدیدارناهنجارهای استالینی در سوسیالیسم در عرصه سیاست خارجی، خطاهای رهبری شوروی و برآورد های نادرست آن از رویدادهای بین المللی.

ما در این مقاله می خواهیم بکوشیم به سؤال زیر پاسخ دهیم: آیا تشکیل يك ائتلاف ضد-هیتلری پس از آنکه فاشیستها قدرت را قبضه کردند امکان پذیر بود، چه عواملی ایجاد این ائتلاف را مانع می شد؟

وضع در اروپا و در سراسر جهان در سال ۱۹۳۳ کیفیتا دگرگون شد. قبضه قدرت بدست

فاشیستها بمعنی خطر جنگ در اروپا بود. حتی پیش از این، در پاییز ۱۹۳۱ درود ستیغ نظامیان ژاپن به چین حمله ور گردیدند - اولین کانون جنگ جهانی در شرق دور پدید آمد.

در سالهای ۳۶-۱۹۳۴ شرایط معینی جهت تشکیل يك ائتلاف ضد هیتلری بوجود آمد که بمثابة سیستم امنیت جمعی منظور می گردید که بانی آن از بسیاری جهات لیت وینف، کمیسر خلق اتحاد شوروی در امور خارجی بود. در پاریس، بخارست و بلگراد هم روی چنین برنامه هائی بطور جدی کار می شد. در سال ۱۹۳۴ قرارداد شوروی - فرانسه و قرارداد شوروی - چکسلواکی منعقد گردید. اینها گامهای عمده ای بود که در راه اتحاد احتمالی قدرتهای اروپائی بر بنیاد ضد فاشیستی برداشته می شد. همچنین پیمان چند جانبه ای هم بنام پیمان شرق تدارک میبافت.\*

اما چندی بعد وضع بشکل سخت پیچیده ای درآمد. پس از ترور بارتو، سیاست فرانسه تغییر کرد. مشی بریتانیا مانع تشکیل ائتلاف ضد هیتلری می شد. ظاهرا در ساحل تیمز عقد قرارداد ای را با اتحاد شوروی نمی پسندیدند. در آنجا "سیاست ملایمت جوئی" را عمده میکردند و رجال سیاسی فرانسه هم با عزم فزاینده ای به این روند می گرائیدند.

"بانیان صلح" می کوشیدند به بهای بخشش های یکجانبه تجاوزگری آلمان را بسمت شرق بگردانند و سرانجام جنگی میان آلمان و اتحاد شوروی براه اندازند. این، بویژه از جانب لندن خطای بزرگی در محاسبات استراتژیکی بود. در آنجا گمان می کردند که خواهند توانست کنترل امور را در دست بگیرند و هیتلر را از عطفی خلاف منافع بریتانیا باز دارند. در پاریس هم از درسهای تاریخ و جغرافیا غافل ماندند و این امر را کلهشگرهای فاشیسم هیتلری نه چندان دور از قلسب فرانسه بحرکت درآمده اند، نادیده گرفتند.

"سیاست ملایمت جوئی" را باید چون پدیده ای غیر اخلاقی و ضد قانونی ارزیابی کرد. ماهیت این سیاست بویژه در توطئه مونیخ نمودار شد که طی آن بخشی از يك کشور مستقل - چکسلواکی - را عملایون شلیک يك تیر به هیتلر دادند. باین ترتیب نظام بلوک بند بها و پیمانهای که طی سالهای ۲۰ و ۳۰ در اروپا بوجود آمده بود فرو ریخت و کشورهای کوچک، بی پناهی خسود را احساس کردند.

مونیخ سیاست استالین را هم سخت تحت تاثیر گرفت. او خطر انزوای اتحاد شوروی و ائتلاف بریتانیا و فرانسه را با آلمان تشخیص داد. بعلاوه مونیخ شر دیگری را هم گریبانگیر سیاستمداران بورژوازی کرد. این سیاستمداران بدبینی داعی استالین را نسبت به دموکراسی های اروپای غربی

\* منظور طرح پیمان معاضدت میان اتحاد شوروی، چکسلواکی، لهستان، فنلاند، لیتونی و لیتوانی است جهت مقابله با تجاوزگری هیتلر. فکر "پیمان شرق" را بارتو، وزیر خارجه فرانسه مطرح ساخت و دولت اتحاد شوروی فعلا نه به حمایت از آن برخاست.

تقویت کردند و دلایل تازه ای بدست او دادند.

در جوار چاره جوئی های سیاسی و دیپلماتیک حکومتها، امکان تشکیل جبهه ضد فاشیستی در جوامع اروپا هم وجود داشت که در اواسط سالهای ۳۰ بر شدت فعالیت خود می افشود. تصمیمات کنگره هفتم کمینترن هم که "چراغ سبز" تشکیل جبهه واحد نیروهای چپ را داد، به این امر کمک کرد. در آن زمان چندین کنگره مهم اروپائی تشکیل شد از جمله کنگره های نویسندگان، دانشمندان و هنرمندان. جنبش وسیع ضد جنگ "آمستردام - پله یل" بوجود آمد. شخصیتها با شهرت جهانی چون رومن رولان، آلبرت اینشتاین، توماس مان و هانری باربوس، الکساندر تالستوی ایلیا ارنهورگ و بسیاری دیگر هشدار به وحدت می دادند و خطر "طاعون قهوه ای" را گوشزد می کردند.

ولی جنبش عمومی اروپا نتوانست راه را برفاشیسم سد کند. اولاً به آن علت که اتحاد واقعی میان نیروهای چپ بوجود نیامد. عامل بازدارنده بی تحرکی علیرغم تصمیم کمینترن در کار بود. استالین نظر مخالف خود را با ائتلاف با سوسیال دموکراتها که از اواسط سالهای ۲۰ منشأ می گرفت کاملاً کنار نگذاشت. هر چند بعضی از احزاب کمونیستی تلاش فراوانی بکار بردند ولی همکاری فعال مجموعه طبقه کارگر در جبهه ضد فاشیستی صورت نگرفت. ثانیاً بخش کوچکی از روشنفکران در جنبش شرکت جست در حالیکه بسیاری منفعل ماندند. ثالثاً اختناق عمومی در اتحاد شوروی که چهره سوسیالیسم را ناهنجار می ساخت و باعث وحشت روشنفکران در خارج می شد، مانع جدی ایجاد اتحاد می گردید.

علاوه بر این در سیستم فکری استالین "انسانگرایی و صلح جوئی مجرد" محکوم بود و این هیچ کمکی به امر وحدت نیروهای ضد جنگ در اروپا نمی کرد و تاثیر خلاف داشت. در عین حال صلح - جوانان هم پراکنده بودند. بعضی از سرشناسان این جنبش به "سیاست ملایمت جوئی" روی خوش نشان می دادند، برخی دیگر اصول سیاسی نبودند. و بالاخره تجربیات همبستگی با جمهوری آستیا متاسفانه نمونه بسپج کننده ای جهت اتحاد گسترده نیروهای ضد فاشیستی نگردید.

در این حال آلمان فاشیستی در اتحاد با ایتالیا برنامه تجاوزگرانه خود را تا به آخر عملی ساخت. امروزه با گذشت پنجاه سال از آن زمان بوضوح بیشتری دیده می شود که اوضاع همین - الملی در نیمه دوم سالهای ۳۰ نخست فیرهای بود، دنیا در مرحله تحولی قرار گرفته بود. فاشیسم نیروی شرارت بار مخربی بود که دستاوردهای تمدن بشری را به مخاطره جبران ناپذیری می انداخت و جان چندین ده میلیون انسان را تهدید می کرد. فاشیسم فقط کشور سوسیالیستی اتحاد شوروی و جهان اسلام را تهدید نمی کرد که تابودی آنها در برنامه نازیسم بعنوان وظیفه اصلی اعلام شده بود. بلکه دموکراسی های غربی را نیز بمیدان می کشید. از این طریق کسه

ساختار حکومتی اروپائی را درهم می ریخت و خطر آن می رفت که در همه کشور و ملت اروپائی زیر سلطه فاشیسم بیافتند. بخاطر بیاوریم که: آلمان نازی حوالی پایان سالهای ۳۰ براجتسی اطیش را بلعید، به درهم شکستن جمهوری اسپانیا کمک کرد و چکسلواکی را در دو مرحله (اکتبر ۱۹۳۸ و مارس ۱۹۳۹) تحت سلطه خود درآورد. در واقع فاشیسم پورش قطعی را تدارک می دید.

این بود اوضاع اروپا در آغاز سال ۱۹۳۹. هیتلر در این زمان هدف نهائی جنگ را کسه تدارک آن بشدت در جریان بود، مشخص کرد: حکمفرمایی بر اروپا و جهان در طول قرنها. به گواه اسناد متعدد ستاد هیتلر در ماه آوریل تصمیم گرفت تدارک تسخیر لهستان را شروع کند. نازیها با اشغال کلابید، جمهوریهای بالتیک را در معرض خطر مستقیم قرار دادند. رهبران سیاسی بریتانیا و فرانسه احساس می کردند که سیاست "حکومت صلیب شکسته" هرچه بیشتر غیرقابل پیش بینی می شود و اینکه منافع خود این دو کشور در اروپا بطور فزاینده ای به مخاطره می افتد. لذا در بهار سال ۱۹۳۹ مصمم شدند مذاکرات سیاسی و نظامی را با اتحاد شوروی از سر بگیرند. اما سیاستمداران انگلیسی در عین حال تماسهای پرمایه خود را با هیتلر برقرار می داشتند و همچنان می کوشیدند با شرایط مناسب تری با او به تفاهم برسند.

در سیاست اتحاد شوروی نیز تحولاتی بوجود آمد: تماسهای اقتصادی و سیاسی با آلمان تقویت گردید. در ماه مه راس کمیسری امور خارجه تغییر کرد که حاکی از تحولی در سیاست خارجی اتحاد شوروی بود. لیت وینوف که سعی وافری جهت تفاهم جوئی با بریتانیا و فرانسه بکار برده بود معزول و مولوتف که مطیع و بهائنگر نظرات استالین بود بجای او نشست. "پاکسازی" کمیسری امور خارجه شروع شد بسیاری از دیپلماتهای نامدار گرفتار سیاست اختناق شدند. در نتیجه دستگاه کمیسری امور خارجه بشدت تضعیف شد و پیش و ابتکار عمل خود را از دست داد.

طی تابستان ۱۹۳۹ مذاکرات سه جانبه نمایندگان بریتانیا، فرانسه و اتحاد شوروی و نیز مذاکرات بریتانیا و آلمان از طرفی و اتحاد شوروی و آلمان از طرف دیگر، هر یک در جهت، شکل گرفت.

مطلوب تر از هر چیز عقد يك قرارداد سیاسی و نظامی در جهت تشکیل جبهه متحد ضد فاشیسم می بود. اتحاد شوروی چنین پیشنهادی را به غرب عرضه کرد. اما در مسکو توافقی حاصل نگردید. لندن و پاریس با اعزام نمایندگان درجه دو که معلوم بود اختیارات تام ندارند نشان دادند که نمی خواهند مذاکرات به عقد قراردادی جدی و جامع بیانجامد.\*

\* ناگفته نماند که در آخرین لحظات، در ۱۹ اوت، تلگرام موجزی از ساحل سن رسید که در آن با امضای يك معاهده نظامی موافقت شده بود اما بشکلی بسیار کلی. ولی این اقدام فرانسه هم بر اثر مخالفت انگلیس بی نتیجه ماند.

در واقع بریتانیا و فرانسه اکراه خود را نسبت به اتحاد شوروی ارجح بر ملاحظات سیاسی و ضرورت حفظ منافع ملی خود دانستند. آنها به سیاست "ملاپمت جوئی" ادامه دادند و آشکارا این مطلب را نادیده گرفتند یا درک نکردند که فاشیسم دیگر موجودیت کشورهای خودآنان را مستقیماً به مخاطره انداخته است.

سیاست دولت لهستان هم سازنده نبود زیرا به خواسته اتحاد شوروی مبنی بر اجازه عبور واحد های ارتش سرخ از خاک لهستان جواب رد داد درحالیکه در همه لشکر آلمانی پشت مرزهای لهستان مستقر شده بودند.

اتحاد شوروی هم حاضر نبود توافق جوئی عمده ای نشان دهد مثلاً اجازه عبور نیروها را از لهستان و رومانی که در واقع مطالبه معقولی بود آمانه و با تحکم عنوان می کرد.

رهبری استالینی به خطر آلمان کم بها می داد، در عین حال نسبت به بریتانیا و فرانسه (بخصوص پس از مونیخ) بدبین بود زیرا مدارک بسیاری در دست داشت مبنی بر اینکه آنها مایل به اتحاد با شوروی نیستند و بیم آن داشت که قرارداد های جداگانه دیگری با آلمان منعقد کنند بطور کلی چنین بنظر می رسد که شرکت کنندگان در مذاکرات مسکو ماهیت بس خطرناک فاشیسم و نیز فوق العادگی اوضاع آن زمانه را دست کم می گرفتند. بی شک نتیجه گیری و تحلیل اوضاع از دیدگاه امروز آسانتر است، ولی حتی همانوقت هم معلوم بود که جلو نازی ها را فقط به نیروی تلاش مشترک و از طریق توافقی متقابل و مصالحه جوئی می توان گرفت.

اتحاد شوروی پس از آنکه مذاکرات مسکو به بن بست انجامید خود را با مسئله دشواری مواجه دید زیرا که آلمان در مورد امضای قرارداد سخت فشار می آورد. بعد ها پس از دستیابی به اسناد به تأیید رسید که هیتلر در همین زمان دیگر مصمم بوده است که با اتحاد شوروی به توافقی برسد و نقشه قبضه کردن حکمفرمایی جهان را از غرب شروع کند و سپس به مسئله اصلی استراتژیکی خود یعنی تجاوز به شوروی بپردازد.

قرارداد عدم تجاوز شوروی و آلمان مورخ ۲۳ اوت ۱۹۳۹ در مباحثات جازی درباره تاریخ و "لکه های سفید" آن مورد توجه بسیار قرار می گیرد. دانشمندان و نویسندگان این سؤال را مطرح می کنند که آیا این قرارداد معقول بود، آیا امکان دیگری هم وجود داشت و اینکه اینسین قرارداد چه عواقبی برای اتحاد شوروی، برای آلمان و سایر کشورها داشته است. در این مباحثات اغلب نظرات متضادی بهم برخورد می کنند که خصلت نمای آنها ارزیابی های مطلق است.

بنظر می رسد که پیچیدگی اوضاع بین المللی آن زمان، تضاد مندی روند امور در جهان و روابط ویژه موجود میان سیاست داخلی و خارجی تاثیر عمده ای بر قرارداد و محتوای آن داشته است. بخصوص باید دانست که عقد این قرارداد اقدامی اجباری بوده است. همانطور که قبلاً گفته شد

مذاکرات شوروی، بریتانیا و فرانسه متوقف شده بود. خطر انزوا در آینده نزدیک و دور شوروی را تهدید می کرد. بی شک در کرملین شکل جدیدی از قرارداد بریتانیا و آلمان را علیه شوروی بعید نمی دانستند. نظر به درگیری اتحاد شوروی با ژاپن در شرق دور جنگی در دو جبهه خطری واقعی بشمار می آمد.

بنابر اسناد غربی (عهد تا آلمانی) سیاستمداران کرملین در اخذ تصمیم نهایی مردود بودند. سرانجام استالین موافقت کرد و در ۲۳ اوت ۱۹۳۹ قرارداد عدم تجاوز با آلمان امضاء شد.

چنین قراردادی در عرف بین الملل آن زمان مطلبی غیرعادی نبود. بریتانیا و فرانسه حتی در سال ۱۹۳۸ عملاً قرارداد مشابهی با آلمان بسته بودند.

بسیاری از تحلیل گران غربی ادعا می کنند که عقد این قرارداد راه حله آلمان به لهستان را باز کرده است. اما اینگونه دعاوی بی اساس است: ما امروز دقیقاً می دانیم که حمله به لهستان در آوریل ۱۹۳۹ در برلین قطعی شده بود. علاوه بر این می دانیم که در مذاکرات سه جانبه مسکو از ۲۶ اوت بعنوان تاریخ حمله اجتماعی به لهستان یاد شده بود. اسناد لهستانی و دیگر اسناد تأیید می کنند که: اجرای تصمیمی که اصولاً قطعی شده بود تنها باین علت چند روزی توسط هیتلر به تاخیر انداخته شد که او منتظر نتیجه مذاکرات مسکو بود و موضع ایتالیا هنوز روشن نبود. بعلمت تنها همین قرارداد نه در آن زمان و نه در این روزها چنین عکس العمل توفند ه ای برنی خاسته. بنابر اسناد آلمانی و مراسلات دیپلماتیک به این قرارداد صورتجلسه ای سری درباره مرز بندی منطقه نفوذ اتحاد شوروی و آلمان منضم بود. گذشته از این دعوا از این بابت شسدت می گیرد که اصل این سند پیدا نشده است هر چند که از جریان بعدی امور پیدا است که توافقی در مرز بندی منطقه نفوذ در امتداد رودخانه های نارو، وایشزل و سان حاصل شده بوده است. از این طریق اوکراین غربی، بلوروسی غربی و جمهوریهای بالتیک که منطقه نفوذ اتحاد شوروی بشمار می آمد از هجوم ارتش آلمان مصون می ماند.

چنین توافقی را (در صورتیکه واقعا وجود داشته باشد) میان يك کشور سوسیالیستی و يك حکومت فاشیستی می توان بعنوان انحراف آشکار از اصول لنینی و پامال کردن موازین اخلاق بشمار آورد. این امر عواقب وخیمی برای جنبش کمونیستی و دموکراتیک داشت و کمینترن و توده های وسیع خلق را که کشور ما را در مبارزه با فاشیسم می دانستند گمراه کرد.

چندی نگذشت که هرگونه برخورد انتقاد آمیز با فاشیسم در مطبوعات شوروی ناپدید شد. برعکس، روزنامه ها پر بود از مقالاتی درباره مرحله جدید مناسبات دوستانه شوروی و آلمان و در عین حال بریتانیا و فرانسه را که متجاوز قلمداد می شدند سخت بهاد انتقاد می گرفتند. چنین بنظر می رسید که استالین و اطرافیانش در این آرزوی خوش فرقی شده اند که نه فقط جنگ را به عقب

بماند ازند بلکه امید همکاری مداوم با آلمان را در دل می پروراندند و می پنداشتند که خواهند توانست از این طریق بسیاری از مسائل سیاست جهانی را حل کنند. نقطه اوج این روند قرارداد مودت و مرز اتحاد شوروی و آلمان مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۳۹ بود.

رویدادها در آن ماهها این چنین پرتناقض پیش می آمد، از طرفی قرارداد ۲۳ اوت نتیجه اوضاع بین المللی بود آنطور که در اروپا پس از مونیخ شکل گرفته بود، اما در عین حال برداشت استالین هم از این اوضاع بر قرارداد تاثیر می گذاشت. دولت شوروی فرصتی بدست آورد تا کشور را در مقابل متجاوز آماده دفاع کند. ولی، همانطور که ما امروز می دانیم، نتوانست از این فرصت حداکثر استفاده را ببرد. اتحاد شوروی قرارداد عدم تجاوز را امضاء کرد ولی بعداً آنرا به معاهده مودت مبدل ساخت. حکومت و افکار عمومی در کشور ما بیش از پنج سال فاشیسم و ایدئولوژی نازیسم را محکوم کرده بودند اما اینک به ناگهان بنای همکاری با آلمان هیتلری را می گذاشتند.

حال ببینیم که متحدان بالقوه ائتلاف ضد هیتلری، که مذاکرات با آنها پس از امضای قرارداد شوروی و آلمان قطع شده بود، چه عکس العملی نسبت به آن نشان دادند؟

پس از آنکه واحدهای ارتش آلمان به لهستان ریختند بریتانیا و فرانسه که با این کشور قرارداد اتحاد داشتند در صوم سپتامبر جنگ با آلمان را اعلام کردند. در همان روز استرالیا و ژلاند جدید هم وارد جنگ شدند و در ۱۰ سپتامبر کانادا هم به آنها پیوست. اما بعد وضعیتی پیش آمد که در تاریخ دیپلماسی عنوان "جنگ مضحک" را گرفته است. در حالیکه سربازان لهستانی جان برکف ولی بیپه بود و در برابر سپاهیان هیتلر مقاومت می کردند نمایندگان بریتانیا و فرانسه در ۲ سپتامبر در آبه ویل تصمیم گرفتند که به لهستان کمک نظامی نکنند و کمکهای واقعی خود را هم قطع کردند و متحد خود را به دست سرنوشت سپردند.

برخی از دانشمندان و سیاستمداران با استناد به همین سیاست که تا اوایل ۱۹۴۰ جاری بود می خواهند که مرحله اول جنگ جهانی دوم را تا جائیکه به بریتانیا و فرانسه مربوط می شد عاری از ماهیت آزاد بیخشی بدانند. بی شک در این زمینه بحث زیاد است و این مسئله امروز به دانشمندان مارکسیست هم مورد نزاع است. اما يك مطلب مورد یقین است: لهستان از همان آغاز به جنگ آزاد بیخش عادلانه ای کشانده شد و این حکم در مورد سایر کشورهایی هم که مورد هجوم آلمان قرار گرفته بودند صادق است.

بسیاری از مورخان خواهان بطلان این نظریه که مرحله آغازین جنگ درگیری دو گروه بندی امپریالیستی و از هر دو جانب به يك اندازه غیر عادلانه بوده است.

تقصیر عمده جنگ جهانی سوم بهمه فاشیسم و حامی آن سرمایه انحصاری آلمان بوده است.

بنظر ما تاکید بر این نکته باین علت نیز لازم است که ما در گذشته در تنقید بحق از "سیاست ملایمت جوئی" گاه از یاد می بردیم که نه چمبرلن و دادلیه بلکه هیتر و اطرافیانش مسئولیت اصلی درگیری جنگ دوم جهانی را بعهده داشتند.

با وجود جنبه آزاد بیخوش جنگ کشورهای غربی علیه آلمان باز ضروری است که مراحل آن را از یکدیگر تمیز دهیم، بویژه دوره "جنگ مضحك" را که در سیاست بریتانیا و فرانسه عملاً جنبه آزاد بیخوشی بچشم نمی خورد.

حال ببینیم مهمترین درسی که می توان از رویداد پنجاه سال پیش آموخت چیست؟ ایمن در عبارت از این است که تک تک حکومتها، احزاب و رهبرانشان در مراحل تحولی تاریخ جهان آنگاه که بشریت در خطر نابودی است، باید عزم و قاطعیت سیاسی نشان دهند، خود را از قید خود خواهی ها و منافع روزمره رها سازند و حاضر به توافقات و مصالحات پر دامنه شوند تا در مبارزه علیه خطر نزدیک شوند به بتوانند مساعی خود را واقعا یکی کنند.

رهبران سیاسی باید در عین حفظ منافع ملی و کشوری منافع عام بشری را نیز همواره مد نظر قرار دهند. این نکته بویژه در زمان ما مهم است. حفظ ارزشها و اولویت های کل سیاره و مبارزه بخاطر حفظ بقا، مستلزم اشتراک مساعی تمام کشورها و ملت‌های است که جهان بینی ها و نظامهای اجتماعی متفاوتی دارند. رویداد های سال ۱۹۳۹ در حل مسئله ای که تاریخ پیش روی ما مطرح کرده است آموزش هشدارنده ای است که بشریت نه می تواند فراموش کند و نه حق دارد که فراموش کند.

بعلاوه باید افزود که: انشعاب در جنبش بین المللی کارگری، درگیری کمونیستها و سوسیال-دموکراتها، تاثیر مخربی بر جریان امور بین المللی گذاشت که مسئولیت آن بعهده طرفین است.\* تجربه آن سالها حاکی از آن است که مبارزه بخاطر ترقی اجتماعی و سوسیالیسم، برای حفظ ارزشهای دموکراتیک، تنها هنگامی به کامیابی می انجامد که بگونه ای زنده با حفظ جان میلیونها انسان و ارزشهای عام انسانی، حفظ دستاورد های تمدن جهان پیوند گرفته باشد - و نیروهای سیاسی و اجتماعی مختلف درست بخاطر حل این مسئله می توانند گرد هم آیند.

درس دیگر آن که، رابطه سیاست و اخلاق را همواره باید محفوظ داشت. امروزه مسائل حقوق و اخلاق در مناسبات بین المللی اهمیت همواره بیشتری می باید. با اعمال کردن موازنه بین حقوقی و هتک حرمت اصول اخلاقی که بنوبه خود به بروز فاجعه جنگ کمک کرده است باید بیکاره ولی

\* اولریش پرتسنگر در مقاله ای تحت عنوان "درسهای تاریخ" شرح مفصلی در این باره می دهد. مراجعه شود به "مسائل بین المللی" ۱۳۶۸/۲ ص ۶۳

برای همیشه به مقوله تاریخ تعلق گیرد.

لذا اهمیت دارد که ماهیت ضد بشری فاشیسم و خطر وحشت انگیزی که از ناحیه آن گریبانگیر بشریت شد بررسی و تحلیل شود. مطلوب آن است که بررسیهای فارغ از بارالگوها و تصورات پیش ساخته درباره سیاست دموکراسیهای غربی صورت گیرد. مثلاً سیاست بریتانیا و فرانسه را نمی توان به ابعاد "سیاست ملایمت جوئی" محدود ساخت. در این کشورها سیاستمداران کمی هم نبودند که از اشتراک مساعی نیروهای مختلف بر اساس ضد فاشیستی حمایت می کردند. بخاطر بیارویم که وینستون چرچیل حتی در سال ۱۹۳۸ می گفت که بزرگترین خطر برای امپراطوری نه از ناحیه کمونیسم بلکه از جانب فاشیسم آلمان است و بریتانیا باید نظر باین شرایط با اتحاد شوروی همراه شود.

عدم ایجاد ائتلاف ضد هیتر در سالهای ۳۰ کار هیتر را در برهه انداختن جنگ جهانی دوم آسان کرد؛ جنگی که به بهای بیش از ۵۰ میلیون جان انسان تمام شد و بسیاری کشورها را دچار درد و رنجی بی حساب و خرابیهای بی مثال ساخت. در عصر موشکها و سلاحهای هسته ای بهای خطای محاسبه سیاسی در عرصه بین المللی سر به بینهایت می زند. البته درس گیری از گذشته بما کمک خواهد کرد تا مرتکب خطاهای جدید نشویم اما ضمانت نمی کند که دیگر خطای محاسبه پیش نیاید.

جلوگیری کامل از فروغظلیدن به پرتگاهی که امروزه بشریت به لبه آن رسیده است مستلزم آن است که به اندیشه نوین سیاسی روی آوریم و مناسبات بین المللی را از اساس دگرگون سازیم. رویداد های زمان اخیر بوضوح نشان می دهد که جریان امور بین المللی به نقطه عطفی رسیده است اینک فوق العاده مهم است که تغییرات مثبت را باید آر کنیم و شکل گیری یک سیستم جامع امنیت بین المللی را تسریع نماییم - تا اینکه واکنش ما نسبت به وظایف خطیر و پاسخ ما به احکام زمان هنگامی بروز نکند که دیگر دیر شده باشد. ★

ادامه مطلب ص ۳۴

را به جهان اعلام می کنیم. ما صلح جهانی را بمنوان ائتلاف صلحی عنوان می کنیم که تمام خلقهای جهان را دربرگیرد.

پس ما مقدم شما مردانی را که از دور و نزدیک در کنیهای توانمند ما گرد آمده اید، گرامی می داریم. ما دستهای شما را در روح همبستگی می فشاریم زیرا آنچه شما می خواهید آرزوی قلبی ما نیز هست. . . \*

\* همانجا، ص ۵۴/۵۲

کشورهای در حال رشد اکثریت اعضای سازمان ملل متحد را تشکیل می دهند . بیش از نیمی از جمعیت جهان یعنی ۲/۸ میلیارد انسان در ممالك غیرمتعهد زندگی می کنند .\*

بنظر من شاخص روند اصلی رشد اقتصادی این مناطق عوامل مشروحه در زیر است که اثرات منفی شدیدی بر اوضاع دارد :

رشد عظیم جمعیت که کنترل نمی شود . آهنگ رشد سالانه آن بین ۲ تا ۳/۵ درصد نوسان می کند . جمعیت بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ در آفریقا ۶/۲۱۳ ، در آمریکا لاتین ۲۲۲ ، در آسیای شرقی ۶/۱۲۴ و در آسیای جنوبی ۱/۱۹۶ درصد افزایش یافته است . انتظار می رود که از سال ۱۹۸۱ تا سال ۲۰۰۰ رشد جمعیت در مناطق مذکور به ترتیب ۵/۱۸۵ ، ۵/۵۵۰ و ۵/۱۲۵ و ۸/۱۴۲ درصد بالا رود .\*\* این رشد جهش وار جمعیت در حالیکه ظرفیت اقتصادی ناچیز است باعث افزایش بازهم بیشتر بیکاری ، گرسنگی ، افزایش کمبود کالا های مصرفی و غذا و نیز خدمات و ارضای احتیاجات مادی و فرهنگی مردم می شود . این وضع بخصوص در آن موارد وخیم می گردد که تولید ناخالص ملی بکندی افزایش می یابد و یا حتی اغلب بهای رشد جمعیت هم نمی رسد . امروزه روند تازه ای با وضوح بیشتر بچشم می خورد . در حالیکه کشورهای رشد یابنده بهیست یا سی سال پیش عمدتاً تولید کننده و عرضه کننده مواد غذایی در بازار جهانی بودند ، اینک خود نیازمند این موادند و باید آنها را وارد کنند . به عبارت دیگر تا مین مواد ضروری غذایی برای آنها مسئله حادی شده است .

سهم این کشورها در تولید ناخالص کل سیستم سرمایه داری نیز بکندی رشد می نماید . صادرات کالا های ساخته شده در کشورهای "جهان سوم" در سال ۱۹۸۵ فقط به ۱۵۰ میلیارد دلار رسید . در اینجا باید بحساب آورد که ملاحظه کنیم آنها در صادرات محصولات صنایع تبدیلی تنها ۱۰/۹ درصد بوده است . این رقم سطح رشد نامتوازی را نشان می دهد که ۸/۲ درصد آن به آسیای شرقی و جنوبی ، ۱/۵ درصد به آمریکا لاتین ، ۰/۹ به آسیای غربی و فقط ۳/۳ درصد به آفریقا تعلق می گیرد .\*\*\* سهم این مناطق در تجارت جهانی در مجموع رو به کاهش است و بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۶ از ۳۰/۶ به ۲۳/۲ درصد کاهش یافته است .\*\*\*\*

"جهان سوم" از طرفی زیر فشار افزایش قیمت کالا های صنعتی ، تکنولوژی مدرن و دانش فنی

\* مراجعه شود به : Studien und Seminarhinweise, Leninsche Theorie über den Imperialismus, Berlin, 1988, S. 129

\*\* مراجعه شود به : Handbuch Entwicklungsländer, Berlin 1987, S. 72 und 74

\*\*\* همانجا ص ۱۲۸/۱۲۹

\*\*\*\* مراجعه شود به : Studien und Seminarhinweise, S. 127

## ماهیت جهانی مسائل «جهان سوم»

کاظم حبیب

نماینده حزب کمونیست عراق در تحریریه مجله

چند سالی است که می کوشند برنامه هائی جهت حل مسائل اقتصادی کشورهای "جهان سوم" تدوین کنند و در پژوهش امکاناتی هستند تا مشکلات فزاینده آنها را چاره سازند . در چارچوب "گروه ۷۷" و در جنبش کشورهای غیرمتعهد بعنوان نمونه مسئله دیون خارجی که اینک ابعاد جدی نجومی یافته است ، بررسی گردید . صندوق بین المللی پول و بانک جهانی هم بکرات این مسئله را بررسی کرده اند . اما متاسفانه تاکنون مقدور نشده است پیشنهادات موثر و معینی که چاره عقب ماندگی باشد ، تدوین گردد .\*

دولتها و ملتها همواره یقین بیشتری پیدا می کنند که مسائل کشورهای در حال توسعه ماهیتی جهانی دارد و بطریقی زنده با تلاشهایی که جهت تامین صلح جهانی و امنیت بین المللی بعمل می آید در ارتباطند . در این زمینه بویژه طرح فیدل کاسترو با زتاب چشمگیری داشته است . او چاره وضعیت کنونی را در درگونی سازی اساسی ساختار اقتصادی و اجتماعی این کشورها می داند . میخائیل گارباچف طی دیدار خود از جمهوری خلق چین اظهار داشت که : "در آسیا و آفریقا علاوه بر مسئله تامین صلح مسئله رشد و توسعه بویژه حادث است . در این دو قاره مناطق وسیعی که در نکبت گرسنگی ، فقر ، بیسوادی و بیماریهای واگیردار فرو رفته متمرکز شده است . دیگر برکمی پوشیده نیست که موجبات این وضع محنت بار صدها میلیون انسان در استعمار و نواستعمار ، در برزخ عمیق میان کشورهای پیشرفته و در حال رشد نهفته است . این شکاف علیرغم تمام تلاشهای انجام شده همچنان وسعت و عمق بیشتری می گیرد بخصوص بر اثر بدی های عظیمی که می رود تا چون جنبه مرگباری کشورهای بد حکار را خفه کند .\*\*\*"

\* مراجعه شود به : "AIB Dritte Welt Zeitschrift", Köln, Nr. 11, Nov. 1988, S. 5-15

\*\* مراجعه شود به : F. Castro, The World Economic and Social Crisis ... Havana, 1983

\*\*\* "پراودا" ۱۸ مه ۱۹۸۹



است و خود بعلت کاهش بهای مواد خام متحمل زیانهای می شود. قیمت مواد خام از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶ عملاً ۳۷ درصد نزول کرد و بهای نفت حتی ۵۴ درصد کاهش داشت. \* از طرف دیگر تقاضای مردم برای کالا های مصرفی روزانه زیاد می شود. تا مین صنایع داخلی و کشاورزی از حیث تجهیزا<sup>ت</sup> و ماشینها و لوازم دیگر ضرورت مبرم دارد. نتیجتاً دولتها مجبورند حجم صادرات ارزان خود را بالا ببرند و وامهای جدید بگیرند.

کشورهای جدید التاسیس جهت تامین اعتبار برای کسری بودجه خود از بانکهای بین المللی، موسسات مالی خصوصی و دولتی و اچهای کلانی دریافت داشته اند. به موازات دریافت این اعتبارات وابستگی آنها هم تشدید شده است.

بدهی کشورهای رشد یابنده از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۷ به میزان ۳۴۷/۱ درصد بالا رفته است. در سال ۱۹۷۷ پانزده درصد درآمد صادرات باید صرف بازپرداخت دیون می شد در حالی که این رقم در سال ۱۹۸۶ به ۲۶ درصد رسید و اوضاع و احوال حاکی از آن است که بزودی به ۵۰ درصد خواهد رسید. "جهان سوم" در سال ۱۹۷۷ پانزده میلیارد دلار بابت بدهی به طلبکاران پرداخته است اما این رقم در سال ۱۹۸۶ به هفتاد میلیارد دلار بالغ بوده است.\*\*\*

برخ میان کشورهای کم رشد و کشورهای سرمایه داری پیشرفته به موجب عوامل عینی و ذهنی (اقتصادی و سیاسی) همواره وسیع تر می شود. در کشورهای کم رشد ۷۰۰ میلیون نفر گرسنه اند به ۱/۵ میلیارد کمک پزشکی نمی رسد و یک میلیارد نفر در فقر سپاه زندگی می کنند.\*\*\*

تاکنون در روابط بین دولتها روح اعتماد حاکم نبوده است، اغلب از سوی کشورهای امپریالیستی تحریکاتی علیه جنبش های آزاد پیخش ملی و حکومتهای وطنخواه صورت می گیرد. در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین خرید اسلحه رهی افزایش دارد، نیروی بسیار صرف تولید سلاحهای مدرن سنتسی می شود و ارتشها تقویت می گردند. برخی از کشورها در فکر تولید موشکهای میان برد و دوربرد و حتی تولید سلاحهای هسته ای هستند. مجتمع های صنعتی نظامی قدرتهای امپریالیستی به این روند میدان می دهند. در حالیکه هزینه خرید سلاح کشورهای نوپا در آغاز سالهای هفتاد ۷/۵ درصد کل همین هزینه ها در جهان بود در اواسط سالهای ۸۰ به ۱۶ درصد رسید. هزینه های

\* همانجا

\*\* مراجعه شود به: K. Schröder, Der Weg in die Verschuldungskrise : ...Beilage zur Wochenzeitschrift "Das Parlament". B.33/34/88 Bonn 12.8.88, S.1-6

\*\*\* مراجعه شود به: W. Gurewitsch, Abrüstung und Entwicklung, Moskau : 1987, S.17-21

نظامی طی سالهای ۶۰ سالانه ۷ درصد بالا می رفت، در سالهای ۸۰ پانزده درصد. امروزه نظامیان ارتشهای کشورهای کم رشد بالغ بر ۱۵ میلیون می شود و این بیش از نیمی از نظامیان ارتشهای جهان است. حدود بیست سال پیش فقط معدودی از این کشورها سلاح تولید می کردند، امروزه بسیاری از آنها سلاح تولید می کنند از جمله برزیل، هندوستان، کره جنوبی، سنگاپور، اسرائیل، جمهوری آفریقای جنوبی، مصر، ترکیه، آرژانتین و عراق. اکثر آنها قرض های هنگفتی دارند و وامهایی که بمنظورهای نظامی دریافت کرده اند ۱۵ درصد بهی آنها را تشکیل می دهد.\*

انحصارهای فراملی در معامله اسلحه سودهای افسانه ای می برند. این رقم طی سالهای ۷۰ سالانه ۲۰ میلیارد طی سالهای ۸۰ سالانه ۴۰۰ میلیارد دلار بود.\*\*\*

کشورهای امپریالیستی ادعا می کنند که کمکهای فراوانی در اختیار "جهان سوم" می گذارند. در واقع این کمکها مثلاً در سال ۱۹۸۶ به ۳۶ میلیارد دلار بالغ می شد. اما نباید از یاد برد که کشورهای کم رشد سالانه تا ۵۰ میلیارد دلار بابت تحصیل تکنولوژی جدید به این کشورها می پردازند.\*\*\* باین ترتیب بخش عمده ای از ارزشهای جدید تولید شده از دستشان خارج می شود و بخش مهم ارزی درآمد ملی که جهت انباشت سرمایه ای که می توانست برای توسعه اقتصاد بکار رود، تقلیل می یابد.

این وضع و دولتهای کشورهای مربوطه را ملزم می کند وامهای جدیدی بگیرند. این وضع به این علت نیز وخیم تر می شود که محافل حاکم که بخش اعظم درآمد ملی را در اختیار دارند با استفاد از موقعیت خود به ثروت اندوزی می پردازند و پولها را بحسابهای خود در اروپا و آمریکا حواله می کنند. در نتیجه این وضع که بخودی خود دشوار است باز هم پیچیده تر می شود و کسری بودجه بالا می رود.

این وضعیت اسفناک جنبه دیگری هم دارد. پس از فروپاشی سیستم استعماری و به موازات قوام گرفتن سیاست نواستعماری اشکال جدید منافساتی میان اردوگاه امپریالیستی و "جهان سوم" در زمینه اقتصاد، مالیه و تجارت بوجود آمد و شکل گرفت. این منافسات بشیوه نواستعماری همچنان تکامل می یابد. امپریالیسم به فاز تکاملی جدیدی در چارچوب همان مرحله گام نهاده است. شاخص این فاز آن است که انحصارهای فراملی و موسسات انحصاری بین المللی نقش فزاینده ای هم در کل اقتصاد سرمایه داری و هم در تمام عرصه های زندگی کشورهای رشد یابنده بازی می کنند

\* همانجا ص ۱۷-۱۸

\*\* Studien und Seminarhinweise, S. 124

\*\*\* مراجعه شود به:

\*\*\* همانجا ص ۱۲۵

جهان سرمایه داری اقتصاد کشورهای رها شده را بخود وابسته کرده است. برخی از دانشمندان آنرا "وابستگی متقابل" نامیده اند. در نتیجه این تبعیت و روابط نابرابر حقوق، تاثیرات منفی بحرانهای (متوالی و بعضا توأم) سیستم سرمایه داری بر اقتصاد کشورهای کم رشد و موقعیت آنها در بازار جهانی بسرعت تشدید می شود. از این طریق تضادها خدات بیشتری می یابند.

تاثير "وابستگی متقابل" در اقتصاد جهانی شامل تولید و توزیع می شود و مشکلات جدیدی را در ساختار تولید مادی کشورهای نوپا باعث می گردد. کشورهای پیشرفته صنعتی، شرکت های چندملتی و موسسات بین المللی سیاست عمل خود را بهتر از پیش هماهنگ می کنند و ائتلاف خود را تکمیل می نمایند، اغلب با هم کنار می آیند و هرچه بیشتر از روشهای استعمارگری جمعی بهره گرفته مناطق را به حریم نفوذ خود تقسیم می نمایند و بازارها را زیر کنترل شدید خود درمی آورند و غیره. آنها در عین حال تاکتیکهای مشترکی برای مبارزه با جنبش های آزاد بیخشی ملی و رژیم های دموکراتیک و کشورهای جامعه سوسیالیستی طرح می ریزند.

سیستم جهانی سرمایه داری در این کشمکش بطریقی بر بخش از دستاوردهای انقلاب علمی - فنی بهره می گیرد تا اثرات بحران عمومی را تخفیف بخشد. از طرف دیگر کوشش می شود بطور هدفمند بر کارکرد قانون نابرابری رشد سرمایه داری بنحوی تاثیر گذاشته شود که فاصله مراکز و حاشیه ها زیاد تر گردد. از این طریق اشکال متنوع وابستگی اقتصادی تشدید می شود و خلقها با بی رحمی بازم بیشتر استثمار می گردند. در نتیجه مسائل پیچیده بین المللی جدید بوجود می آید که امنیت عمومی و ثبات را متزلزل می کند.

از آنچه گفته شد نتیجه می شود که بین المللی شدن مسائل اجتماعی - اقتصادی "جهان سوم" مستلزم تلاش کل جامعه بین المللی است تا چاره درخوری یافته شود.

موجبات بدتر شدن شرایط زندگی زحمتکشان در آن دسته از کشورهای کم رشد که تحسنت سلطه دیکتاتورهای مرتجع هستند آشکار است اما وضع در کشورهایی که حکومتهای وطنخواه دارند محتاج تحلیل و بررسی ویژه است. موجبات واقعی مسائل، صرفنظر از برخی پدیده های التقاطی و نقصان علمیت در تدوین برنامه های اجتماعی - اقتصادی، در سیاست جاری در این ممالک است که نقش توده مردم را در زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نادیده می گیرد. در نتیجه تضاد میان قشرهای حاکم و از جمله دستگاه اداری و توده های زحمتکش تشدید می شود. این امر یکی از موجبات اصلی انحراف از شعارهای اعلام شده است و به همین علت بعضی از رژیم های ملی و مترقی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در آغاز سالهای ۶۰ ساقط شدند.

تاکید هرچه بیشتر بر این نکته که کشورهای امپریالیستی نه فقط از جنبه مادی بلکه بلحاظ

اخلاقی نیز مسئول وضع فعلی هستند، کاملاً بجا و برحق است. چه کسی جز آنها مردم این مناطق را طی دوره استعمار بی حساب و کتاب استثمار کرده و مانع تکامل اجتماعی اقتصادی و سیاسی آنها شده است؟ چه کسی جز این کشورها هنوز هم ثروتهای ملی آنها را می چابد و از نیروی کار آنها بهره می کشد؟ آنها از کیسه چه کسانی (علاوه بر بهره کشی از طبقه کارگر خود) اقتصاد توانمند خود را بوجود آورده اند؟

بنظر من عمل جامعه بین المللی باید در جهات اصلی زیر متمرکز شود. لازم است که از سیاست غارت ثروتهای ملی کشورهای نوپا جلوگیری شود؛ از طریق موسسات بین المللی امکاناتی بوجود آید تا کشورهای صنعتی در تامین اعتبار برنامه های ملی "جهان سوم" مشارکت بیشتری نمایند؛ موازین مناسبات اقتصادی بین المللی جدید را برقرار نمایند یعنی به ملتها امکان داده شود تا در امور اقتصادی و تجاری جامعه بین المللی فعالیت بیشتری نمایند. طبیعی است که باید تعهد شود که تمام کشورهای وظایف مشخص خود را انجام دهند تا جریان کار تسریع شود. احتمالاً سازمان ملل متحد می تواند چنین جریانی را سازمان دهد و رهبری کند.

بنظر من در این زمینه باید به دو اصل تحقیق بخشید. اولاً ولت های کشورهای کم رشد باید برنامه هائی را که جهت تامین رشد اجتماعی - اقتصادی آنها در توافق با سازمان ملل تدوین شده است دقیقاً اجراء کنند و حق ندارند اعتباراتی را که در اختیارشان گذاشته می شود مصروف هزینه های دیگر کنند. (باید کشورهای صنعتی را بیش از پیش به حمایت مادی و فنی از "جهان سوم" فراخواند). ثانیاً لازم است زمینه حقوقی درخوری جهت سامان دادن به کار تامین اعتبار لازم تهیه گردد. (شاید سازمان ملل متحد بتواند کمیته ای تشکیل دهد که برنامه های درازمدتی - برای مدتی حدود ۳۰ سال - برای رشته هائی که بطور ارجح باید در این مناطق توسعه یابند، تدوین کند.)

بدیهی است که باید ضمن تنظیم برنامه های رشد صنایع و مد رنیزه کردن کشاورزی در رابطه تنگ با هدفهای اجتماعی و وظایف ایجاد ساختار کیفیتاً جدید مناسبات اقتصادی، دستاوردهای پیشرفت علمی - فنی و نیز مسائل محیط زیست، تقسیم کار بین المللی و همکاری منظر شود. بعقیده من اقدامات زیر جهت اجرای برنامه های رشد درازمدت در کشورهای "جهان سوم" ضروری است:

— بازپرداخت دیون کشورهای نوپا تا پایان این قرن مسکوت بماند؛

— بخش اعظم دیون حذف شود، زیرا عملاً بشکل بهره پرداخت شده است (اگر نه تماماً ولی بخش عمده آن)؛

— و بقیه بدیهی بعنوان اعتبار بدون بهره درازمدت طی پنجاه سال پایتشر منظور شود؛

بقیه در صفحه ۷۱

## من به پیروزی خیر ایمان دارم

نجیب محفوظ، بنیانگذار ۷۷ سالهٔ رمان معاصر عرب را در سراسر جهان می‌شناسند. او اولین نویسنده عرب زبان است که به دریافت جایزه نوبل در سال ۱۹۸۸ نایل آمد. نجیب محفوظ حدود سی اثر بزرگ، چندین مجموعهٔ قصه، فیلمنامه و ترانه نوشته است. محفوظ احساسی عمیقاً ملی دارد، زندگی او با زندگی مردم مصر بطرز گسست ناپذیر پیوند گرفته است.

وقتی که با او قرار مصاحبه ای را برای "مسائل صلح و سوسیالیسم" می‌گذاشتیم به او گفتیم: "این مصاحبه در یک نشریه کمونیستی چاپ می‌شود. این کار برای شما تولید اشکال نمی‌کند؟ بخصوص وقتی می‌بینیم که محافل افراطی که خود را بنیادگرایان اسلامی می‌نامند به مبارزه علیه شما برخاسته‌اند؟" او در جواب گفت: "هرچند من با جهان بینی فلسفی کمونیستها موافق نیستم اما بسیاری صحبت با آنها همیشه حاضرم. من موافق آنم که اختلاف عقیدهٔ ایدئولوژیکی و سیاسی بکمک خرد و منطق فیصله یابد نه در زد و خورد. بهانه هائی که به تفاهم بین‌المللی و همکاری، به دفع خطر جنگ هسته ای یا به پایان دادن به درگیری های محلی دعوت می‌کنند، همین خواسته های عام بشری است. بنا براین من حاضرم به پرسشهای شما پاسخ بدهم." این مقدمهٔ مصاحبه ای بود که در ذیل می‌خوانید.

### ابراهیم فتیحی

### روزنامه نگار مارکسیستی مصری

درباره مسائل فلسفه

— شما در مراسم دریافت جایزه نوبل گفتید که در آثار خود تیره امتزاج تمدن کهن مصر و اسلام

و تاثیرات فرهنگ غربی را می‌بینید.

— مراد من از تمدن یا فرهنگ ارزشهای معنوی است که اهمیت عام بشری دارند نه مفاهیم

ملی. بنابراین خوشبینی خود به پیروزی خیر ایمان دارم که بنیاد این ارزشها است. بخصوص به راستی ایمان دارم که تنها در راستی است که عدالت می‌تواند متجلی شود. آرمانهای پررود در چنین برداشتی از زندگی از زمان تمدنهای عهدعتیق وجود دارد. این آرمانها بعدها بدحیطه فرهنگ اسلامی هم که دستاورد های ملت های بسیاری را جذب خود نمود راه یافت. می‌خواهم بگویم که تبادل دستاورد ها بین تمدنهای تاریخ بشریت و تاثیرات متقابل آنها امروزه هم برای ما آموزنده است.

— شما در همین سخنرانی به فیلسوف آلمانی امانوئل کانت اشاره کردید هرچند که دید او نسبت به

پیروزی خیر پر شر، بسیار بدبینانه بوده است.

— من دربارهٔ رساله کانت "در باب صلح جاوید" ملاحظاتی انتقادی اصولی بسیاری از مواضع خردگرایانه، از جنبه های تجربی و عقلی دارم. با وجود این فلسفها را سخت می‌پسندم هرچند طبیعتاً می‌توان درباره اصول آن بحثها کرد. بعقیدهٔ من بحث درباره فلسفه، دربارهٔ رابطه بین شناخت انسان و جهان بسیار مهم است. من مخالف کسانی هستم که نقش خرد را تخطئه میکنند. آنرا فقط ناظر منفعلی می‌شمارند که واقعیت را از طریق مشاعر و احساس درک می‌کند. چنین برداشتی در هنر به توصیف سطحی، عکاس وار، واقعیت موجود می‌انجامد. در عین حال من با کسانی هم که خرد را برتر از همه چیز می‌نشانند و موجودیت جهان واقعی را بحساب نمی‌آورند، توافق ندارم. چنین برداشتی به تجرید، به پشت کردن به واقعیت و به بی تفاوتی یعنی به جایگاه ناظر دور از معرکه، می‌انجامد. هم خرد و هم واقعیت در برگیرنده ما نقش فعالی دارند و تاثیرات متقابل آنها بی نهایت زیاد است.

از جمله اینکه کانت چطور از موضع اخلاقی به تاریخ می‌نگرد، برایم ارزش بسیار دارد. انسان موجودی بیولوژیکی است ولی در عین حال ضمیر آگاهی دارد که عالی ترین شکل بازتاب زندگی واقعی است. وجدان و اخلاق از دریافت احساسی و خود خواهانهٔ افراد مستقل است ولی اینها باید بهم سازگار شوند. خلاصه من پیرو کلام به کلام فیلسوف بزرگ نیستم بلکه کوشش دارم در اندیشه و خلاقیت ادبی خود دانش و دین، آرزوها و احتیاجات اصلی انسانها را طوری هماهنگ سازم که با آزادی، لزوم دفع تجاوزات و تلاش بخاطر صلح پیوند گیرد.

— آیا می‌توان گفت که فلسفه هنر شما عبارتست از نگرش همه جانبه به زندگی، تقویت خوشبینی و

ترقی و اعتقاد به دانش؟

— طبیعی است که من فلسفه ای از آن خود داشته باشم که بر تجربیات شخصی من، تأملات من دربارهٔ واقعیت، خواننده هایم و بر مجموعهٔ نظراتم متکی است. ولی این بهیچوجه بدان معنی نیست که هرکسی فلسفه ویژه ای برای خود داشته باشد. دنیا چندان نیست انباشته از سوالها

که علم بتواند به آنها یکی پس از دیگری جواب گوید تا خالی شود. بلکه دنیا در واقع فضائی بی انتها است که با هر اکتشاف علمی بر گسترده‌گی آن افزوده می‌شود. حتی بهترین نظام اجتماعی هم نمیتواند همه را به یک اندازه سعادت‌تند سازد. مسائل اجتماعی - اقتصادی و مسائل سیاسی علمبرگم اهمیت فوق‌العاده شان تمام آن چیزهایی نیست که می‌توانند بنای جهان را متزلزل سازند. گونه‌گونگی حیات، مناسبات شخصی، الهام و ضمیر ناآگاه همه به تمامی در حیطه این مسائل حل و فصل نمی‌شوند. اینها همه می‌طلبند که دانش طبیعت و اجتماع بکمک تخیل هنری، خلاقیت هنری، شکاکیتی که انگیزه کاوش است، تکمیل شود.

دنیای هنر

### — آیا این فلسفه بر محتوای آثار ادبی شما منطبق است ؟

— امید وارم که اینطور باشد، بعبارت دیگر اینطور باید باشد. ولی بسیاری از هنرمندان بطور ناآگاه خلق می‌کنند. گمان نمی‌کنم که فلسفه یک نویسنده و منطق عینی دنیای ادبی او بطور خودکار برهم منطبق شوند.

— در غرب شما را با بالزاک مقایسه می‌کنند. من کتابهای بالزاک را خوانده‌ام که اثر عینی در من گذاشته‌اند. همینطور هم آثار تولستوی، داستایوسکی، دیکنس و سایر نویسندگان بزرگ را. شهادت‌های بسیاری را می‌توان بین قاهره شما و پاریس بالزاک و نیز لندن دیکنس کشف کرد. اما توصیفی که شما از واقعیت می‌کنید خیلی به زولا شهادت دارد.

— من خوشوقتم که از این نویسندگان آموخته‌ام.

### — آیا تفاوتی هم وجود دارد ؟

— من هم چون پیشگامان ادبیات قرن نوزدهم رویاروی قرارداد ان هنر و زندگی را سردود می‌دانم و نیز این عقیده را رد می‌کنم که هنر آرمانی مواج بر فراز زندگی است. پیوند زنده هنر با تجربیات انسانی باین معنا است که این دو هنگام با یکدیگر حرکت می‌کنند.

اگر از قیاس آخری شروع کنیم، عقیده دارم که تفاوت من با زولا از این جنبه است که من آن روی واقعیت را با تمام جزئیات توصیف نمی‌کنم. من تلاش می‌کنم آنچه را که در پشت زندگی روزمره نهان است، یعنی تضاد های درونی و طوفانهای زندگی را که بر فراز جهان می‌تازند در رویدادها و در فعل و انفعالات روانی آشکار کنم.

در کتابهای من برخلاف رمانهای بالزاک توصیف های مفصل وجود ندارد. من برای خود امکانی نمی‌بینم که جهان بینی تمام طبقات را بیان کنم و معتقدم که زندگی در رمانهای من با تمام پیرایش با زتاب نمی‌یابد. کوشش من تنها این است که تغییرپذیری زندگی را نشان دهم و اینکه

نباید مناسبات گذشته را الگو قرار داد، اینکه بدون وقته ارزشهای جدید بوجود می‌آیند.

بسیاری کسان درک می‌کنند که منظور من عمدتاً این نیست که توصیف سطحی واقعیت را، آنطور که بچشم می‌آید، عرضه کنم. کوشش من آن است که منطق تداوم و تغییر را درک کنم، ساختارهای نهفته در عمق زندگی را، نه تنها یک زمینه اجتماعی خاص را بلکه تپ های مقاومت آن را با تمام گونه‌گونگی و تحرک و تکاملش. من شخصیت را با زندگی باطنی اش از زندگی واقعی جدا نمی‌کنم. دست کم همیشه در این تلاش بوده‌ام.

### — بعضی از هواداران مدرنیسم می‌گویند که واقعیت انقدرها هم واقعی نیست.

— امروزه همه ما زندگی را بگونه ای دیگر می‌بینیم؛ مقولاتی که اکثر مردم ادراک مشترکی از آن داشته باشند چندان زیاد نیست. در نتیجه وجود جهان، برای همه یکسان نیست. در همین حال ما در دنیائی که در آن میلیونها انسان از گرسنگی می‌میرند یا بکام غریب جنگ و بیماری ها فرو می‌روند، ماهه در خطر نابودی هسته ای قرار داریم. این میرم ترین و فوری ترین مسئله است. در ضمن اکثر مردم تصورات خود را از واقعیت زندگی در جریان برداشتها و تجربیات شخصی بدست نمی‌آورند بلکه تصورات آنها تحت تاثیر وسائل ارتباط جمعی شکل می‌گیرد. با این همه، اینکه بشریت با اتکا به تجربه تاریخی می‌تواند راستی را از دروغ تمیز دهد، برقرار می‌ماند. ما مردم "جهان سوم" نمی‌توانیم شک خود را بجای نان با شعارهای توخالی سیر کنیم. ما مشکل قهرمانان فیلمها کاخی از آن خود نداریم و پوشاکمان هم طبق الگوی تبلیغات تلویزیون نیست. زندگی ما تلاشی دائمی است تا دست کم حداقل شرایط زندگی را فراهم آوریم. اما اقلیت کوچکی هم هست که تمام نعمات پرزرق و برق جامعه با اصطلاح مصرفی را در اختیار دارد. و این اقلیت منافعی دارد که تصویر کاذبی از واقعیت را اشاعه دهد.

### آزادی، عدالت، سوسیالیسم

— باین ترتیب ما به مسئله مهمی می‌رسیم، مسئله "جهان سوم". شما از زیره کسانی هستید که

عقیده دارند بین تعالی هنر و ترقی اقتصادی ارتباط بلاصلی وجود ندارد.

— مطلبی کاملاً روشن است. روسیه نسبتاً عقب مانده اوایل قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ادبیات و هنر و نیز در علم بزرگترین دستاوردها را داشته است. باز هم بیشتر از این زمان آلمانی که بشکل حکومتهای ضعیف و امارات متعدد از هم پاشیده بود غولپایانی در زمینه ادبیات، فلسفه و موسیقی بوجود آورد. البته این بدان معنی نیست که شرط تعالی هنری عقب ماندگسی اقتصادی باشد. طبیعی است که چنین وضعی تا اندازه ای اندیشه و اراده را برمی‌انگیزد، انگیزه ای برای تفکر و اراده است تا مشکلات از میان برداشته شود، در حالیکه زندگی در رفاه و توجیل

اغلب ملتی را به اضمحلال می‌کشاند. اما مهتر از همه آنست که: تضاد هائی وجود دارد که اگر در تمام سطوح زندگی اجتماعی انباشته شوند نیروی محرکه، تکانه ای برای تکامل می‌شوند. نه هر تضادی جداگانه بلکه تمام آنها در مجموع نیروئی را بوجود می‌آورند که در راستای غلبه بر عقب-ماندگی عمل می‌کند. درگیری تضادها باعث میشود که مقاصد پیشرفت و ترقی حاصل گردد.

— شما به این ترتیب بحث را به مسئله مبارزه اجتماعی می‌کشانید.

— من مارکسیست نیستم. بنظر من مارکسیسم در مصر علی‌رغم محبوبیت و جذابیت خود کوشیده است تمام دشواریهای جامعه را به مسئله مالکیت، ملی کردن انحصارهای خارجی مربوط سازد و اینکه مسائل کشور و درونمای شکل‌گیری آنها باید بطریقه علمی بررسی گردد. بنظر من تاثیر مارکسیسم بر نیروهای سیاسی مختلف در کشور بیش از نفوذ مستقیم آن بر توده مردم بوده است.

من شخصا معتقد به عدالت و حق آزادی مردم هستم. من سخت برآشفته می‌شوم اگر کسی واژه آزادی را به مفهوم لیبرالیسم تقلیل دهد. آزادی برای من مفهوم برجیدن تمام موانع از سر راه تکامل ملت است، بمعنی سوسیالیسم است که به آن اعتقاد دارم. این نظام در جریان تلاش برای یک انقلاب دموکراتیک، برای تکمیل و گسترش و تعمیق حقوق و آزادیها بوجود می‌آید. سرمایه‌داران آزادی را که فی‌المثل انقلاب کبیر فرانسه بشر آن بود، رها نکردند. مردم انقلاب کردند و باستیل را ویران کردند ولی بورژوازی قدرت را قبضه کرد. بورژوازی آزادی را بر امتیازات خود افزود و تحت لوای لیبرالیسم به آن خبیانت ورزید.

— هر کشوری میراث تاریخی و واقعیت حال خود را دارد. ایا مبحثین کشف شما در ادبیات این نیست که زندگی حال نیز جزو تاریخ است؟

— درست است. بقول "جوهر" قهرمان یکی از رمانهای من، تاریخ کابوسی نیست که سعی کنیم از آن رها شویم. منطق بی‌چون و چرای تحولات و پیشرفت نیرومندتر از رکود، تحجیر و عقب ماندگی است.

نیروی خلاقیت مردم مصر در طول تمام تاریخ خود سهم مهمی در فرهنگ بشریت داشت است. من در کار ادبی خود تاکید عمده را بر زمان حال و تمام سنجش‌ناپذیر پیش‌گذشته ام. تاریخ در نظر من بهیچوجه فقط سرگذشت، بازمانده های آثار عتیق از زمانهای گذشته نیست؛ همینطور هم زمان حال چیزی معجزه آسا، غیر مترقبه نیست که قابل پیش‌بینی نباشد. من سعی دارم جامعه را در تکامل هوشمندانه و اخلاقی انسانها در کشورمان مجسم کنم. خصلتهای بشری بگمان من حاصل اعمال تک‌تک افراد در جریان روند تاریخی است. تمامی این اعمال به تکمیل تمدن، به غنای انسانی‌گرایی کمک می‌رساند.

## ایجاد اعتماد یا توسل به زور؟

### اروین لنس\*

رئیس موسسه بین‌المللی صلح (وین)

عضوهیئت رئیسه حزب سوسیالیست اطریش

جای امیدواری است که پیمان ورشو و ناتو چندی است در برخورد با مسائل نظامی واقع‌بینی رویه افزایشی نشان می‌دهند هرچند نظراتشان در موضوع کاهش نیروهای نظامی برهم منطبق نیست. از جمله در آغاز مذاکرات جدید وین درباره تقلیل تسلیحات سنتی در ماه مارس، کشورهای عضو پیمان ورشو اعلام داشتند که ۱۲۰۰۰ تانک، ۹۱۰۰ واحد از سلاحهای توپخانه و تعدادی نفر برزری را از منطقه قاره بیرون می‌آورند. البته ایالات متحده بنا بر گفته نماینده خود در مذاکرات همچنان عقیده دارد که نیروهای رزمی پیمان ورشو نسبت به سازمان ناتو فزونی چشمگیری دارد، اما مهم آن است که اتحاد شوروی و متحدان آن اقدامات مثبتی در کاهش نیروهای مسلح خود بعمل می‌آورند. با این همه هنوز هم نمی‌توان گفت که تمام موانع جدی از سر راه حل سریع و متوازن مسائل برجیده شده است.

سازمان ناتو از قدیم سلاحهای اتعی را چون عامل توازنی در مقابل نابرابری تسلیحات سنتی و نیروی سپاهی که بنظرش موجود است می‌داند. از آنجا که ایالات متحده و اتحاد شوروی — به‌سبب علت که بوده باشد — آماده همکاری و در آغاز حتی حاضر به همزیستی هم نبودند و در غرب از ناپایداری تسلیحات سنتی نگرانی وجود داشته است تصمیم به اعمال سیاست "ارباب" گرفته میشود. اما در حالیکه کاهش سنجیده سلاحهای اتعی ممکن است بدون تغییرات اصولی در مناسبات شرق و غرب حاصل شود، تقلیل سلاحهای سنتی در صورتی امکان پذیر است که مذاکرات مربوطه بر مبستر سیاست جدید همکاری در کل اروپا با نضمام منطقه آسیای اتحاد شوروی و ایالات متحده و کانادا جریان یابد. تغییر واقعی نیروی سپاهی و جایجایی نیروهای رزمی سنتی در پیمان نظامی تنها در اروپائی قابل تصور است که در آن رهبرائی وجود نداشته باشد.

\* اروین لنس (متولد ۱۹۳۰) سیاستمدار نامدار اتریشی است. وی طی سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۴ در مقامهای وزیر راه، وزیر کشور و وزیر امور خارجه خدمت کرده است.



تدوین یک استراتژی دفاعی در هر دو سیستم نظامی پنحوی که طرف مقابل هم آنرا به این عنوان قبول داشته باشد، علاوه بر این معنا است که واحد های رزمی اتحاد شوروی از جمهوری دموکراتیک آلمان و چکسلواکی و نیروهای نظامی آمریکائی از جمهوری فدرال آلمان خارج شوند.

نیروهای نظامی ایالات متحده در اروپا وظیفه دارند نقش مسلط آمریکا را در ناتو برقرار دارند، تناسب پس از جنگ نیروها را در اروپا تعیین کنند و منافع جهانی ایالات متحده را تأمین نمایند. تخلیه کامل اروپا از نیروهای نظامی آمریکا نقطه ضعف های ژئوپلیتیکی ناتو را بروز میدهد و کاهش معتنابهی را در بودجه نظامی پنتاگون باعث می گردد که نمی توان آن را بصادگی بازیدست آورد. به همین علت است که تمام پیشنهادات مربوط به تقلیل سلاحهای سنتی که متوجه استراتژی نظامی عمومی ایالات متحده می گردد در واشنگتن الزاماً با مقاومت روبرو می شود.

بسیاری از کارشناسان عقیده دارند که هیچ ملاک عیناً صادقی جهت ارزیابی تناسب نیروی تسلیحاتی سنتی وجود ندارد. آنها عنوان می کنند که شوارتس، وزیر امور خارجه اتحاد شوروی، در وین کاهش نیروهای رزمی را نه با ارقام مطلق بلکه به نسبت درصدی نیروهای فعلی ناتو پیمان کرده است. صرف نظر از مسائل برآورد گئی و کیفی نیروهای رزمی عوامل دیگر هم وجود دارد که اهمیت کمتری ندارد و باعث نگرانی می شود از جمله: مقدار هزینه های نظامی، زمان لازم برای بسیج نیروها، زمان لازم جهت رساندن نیروهای کمکی، وضعیت سطح الارض، جایگاهی نیروهای مسلح در زمان صلح، سطح آموزش نظامی، قابلیت اطمینان ارتباط مخابراتی ستاد های نظامی، مرغوبیت تجهیزات فنی، درجه اطمینان به متحدان و غیره. ممکن است مجموع این عوامل و سایر ملاحظات در رابطه با ایجاد سیستم موثر کنترل مهم تر باشد تا مقایسه دقیق مثل نیروی رزمی تانکهای ناتو و پیمان ورشو.

در حالیکه کشورهای عضو پیمان ورشو در وسط قاره اروپا قرار دارند اتحادیه دفاعی اروپای غربی را بر سهیل اتفاق پیمان اتلانتیک شمالی نمی نامند. در نتیجه امکانات ناتو در جریان جنگی با سلاحهای سنتی در اروپا محدود است. جهت جبران این نقیصه جغرافیائی استراتژیکی نیروهای اراضی اتنی را در آنجا گرد آورده اند.

آیا اروپای غربی می تواند با سلاحهای سنتی سیاست ارضی اعمال کند در حالیکه تمام موشکهای اتنی میان برد طبق قرارداد نابود شده باشند و موشکهای قاره پیمای ایالات متحده همیشه و در تمام موارد در اختیار نباشند؟ بحقیقده من خیر.

اندیشه تبدیل جنگی که با سلاحهای سنتی در جریان است در صورت لزوم به جنگ اتنی هنوز هم رایج است. نزد کسانی که از مخاطره سلاحهای هسته ای تاکتیکی به دورند. همین ها هستند که می خواهند چنین سیستمهایی را مد رنیزه کنند. اما چنین جنگی با سلاحهای کوتاه برد هسته ای

هر دو کشور آلمان را با خطر مرگ روبرو می سازد. قرار است که موشکهای کوتاه برد مجهز به کلاهکهای اتنی مستقر در جمهوری فدرال آلمان در صورتیکه واحد های نظامی پیمان ورشو از چکسلواکی در امتداد رودخانه های همجوار دانوب به آلمان غربی هجوم بیاورند متوقف سازد. اما کاربرد این سلاحها پس از تخلیه دهها هزار سکنه این منطقه امکان پذیر است زیرا در غیر این صورت همگی آنها نابود می شوند. در اینجا کیفیت که دیگری را مرعوب می کند.

کل قضیه ارضی باطل است. اما تا زمانیکه دولتها و اتحادیه های نظامی به آن باور دارند موثر است. ولی آیا آنها هنوز هم به آن باور دارند؟ بحقیقده من تاجساتی که سلاحهای اتنی جنبه ای منظور باشد قضیه مورد تردید است. اما مسئله اصلی این است که آیا ارضی در این سطح چه ضرورتی دارد. این سؤال ما را مستقیماً به مسئله کنترل می کشاند. برای کنترل سلاح های سنتی و سپاه چنان شبکه متراکمی لازم است که یک حمله غافلگیرانه غیر ممکن می شود.

ضمن ارزیابی تسلیحات نیز دشواریهای قابل ملاحظه ای بوجود می آید. تانکها و هواپیماها که در جریان ضربه اول علیه هدفهای چون فرودگاهها، مراکز فرماندهی و تاسیسات دفاع هوایی و نیز علیه سکوها، پرتاب موشکهای برد کوتاه کاربرد دارند سلاحهای تهاجمی نامیده می شوند. برعکس شکاریهای دفاع هوایی و طیاره هائی که در دفاع از واحد های زمینی و ضد تانک بکار میروند، سلاحهای دفاعی بشمار می آیند. اما تسلیحات بسیاری را نمی توان بعنوان سلاح دفاعی یا تهاجمی مشخص کرد. لذا در این زمینه ها می توان به کاهش های ترکیبی توجه کرد. ولی بهرحال مشکل می توان توازن دقیقی را حفظ کرد زیرا هنگامیکه کاهش شامل تسلیحات متنوع تری می شود ارزشهای کیفی شاخص های کمی را مخدوش می کند. بنظر من بر مبنای وضعیت فعلی مناسب ترین راه توافق بر سر کاهش نامتقارن تسلیحات و سپاه است. یک چنین قدم اولیه ای تدبیری خواهد بود که ایجاد اعتماد می کند. در این صورت می توان در مورد اقدامات بعدی آسانتر به توافق رسید.

حدود نصف پولی که در اروپا برای تسلیحات خرج می شود مصروف سلاحهای سنتی می گردند. پرزیدنت ریگان می خواست که اتحاد شوروی خود را زهر بار هزینه های تسلیحاتی خفه کند. قرار بود که هزینه تسلیحات بهش از اندازه ایالات متحده از محل تأثیر تمهیدات ریگانی (ریگان نومتریک) تأمین شود. اما تأثیرات مورد انتظار در بودجه آمریکا بروز نکرد. در نتیجه ریگان مجبور شد به تقلیل سلاح تن در دهد. از اینجا معلوم می شود که امکانات اقتصادی و قدرت بزرگ نیز محدود است.

بخش قابل ملاحظه ای از اقتصاد آنها می بایست در خدمت تولید سلاح و نگاهداری دستگاه نظامی گردد. کاهش نیروی نظامی از تقلیل سپاه و تجهیزات جنگی شروع می شود اما پس از آن تأثیرات خود را بر تولید و اشتغال در صنایع می گذارد. کمیکه واقعا خواهان تقلیل تسلیحات است باید

زمینه ای برای اشتغال کسانیکه معاششان از تسلیحات است پیدا کند. کاهش نیروی نظامی از ژنرالها و گروهبانها شروع می شود و به مهندسان و کارگران ختم می گردد.

بنابراین پیمانهای نظامی نه فقط باید برنامه هائی جهت تقلیل تسلیحات تهیه کنند بلکه باید نقشه هائی هم برای تخییر ساختار اقتصاد خود طرح کنند. وگرنه ممکن است مقاومتی که در جامعه و در سیاستمداران علیه کاهش تسلیحات بوجود می آید شکست ناپذیر گردد.

بسیاری کسان در غرب دکترین نظامی پیمان ورشو را از لحاظ سیاسی عمدتاً دفاعی ارزیابی می کنند ولی نه از لحاظ نظامی. و این بخاطر فرمولی است که اغلب بکار برده می شود مبنی بر اینکه دشمن (که فقط پیمان ناتو می تواند باشد) "جوابی ناپدید کند" در ریافت خواهد داشت. این فرمول گاه چنین تفسیر می شود که در صورت بروز جنگ نه تنها از تمامیت ارضی دفاع می کنند بلکه غرب را هم "نابود" خواهند کرد. تا زمانیکه اتحاد شوروی قدرت آن را داشته باشد که علاوه بر دفع حمله دشمن در سرزمین خود یا محدوده متحدانش تا عمق سرزمین دشمن پیش رود تا تجاوز با ناپودی متجاوز پایان گیرد، بعید بنظر می رسد که ناتو پیشنهاد "کفایت دفاعی" را که اینک از سوی پیمان ورشو مطرح می شود، بپذیرد.

طبعی است که باید سیستم صرفاً دفاعی کار چندانی نمی توان کرد اما قدرت و آمادگی مدافع برای عملیات متقابل تهاجمی باید در صحنه جنگ به منطقه کوچکی محدود گردد. امکان تهاجم به مفهوم استراتژیکی یعنی در سطح کل منطقه پیمان بدون شک در نظر طرف مقابل منبع خطر دائم بشمار می آید. به علاوه ناتو از بابت زمان بیشتری که برای بسیج نیرو لازم دارد نگران نقیصه مضاعفی است. این مسئله برای کشورهای بیطرفی نظیر سوئد، سوئیس و اتریش که نیروی دفاعی شان بر اساس گارد ملی است، وجود دارد.

در کنفرانس امنیت و همکاری اروپا در وین این توافق حاصل شد که کوشش شود توازن باید از تعیین شده ای در نیروهای رزمی سنتی با تسلیحات کمتری بوجود آید. عقیده بر این بود که زمین بردن نابرابریهای موجود از طریق حذف به حصول این هدف کمک خواهد کرد. مهمتر از همه آنست که امکان تهاجم غافلگیرانه و انجام عملیات تهاجمی گسترده گرفته شود. برای من عجیب خواهد بود اگر بزودی نتیجه ای بدست آید. تمام اقدامات تقلیل نیروهای نظامی باید چنان انجام شود که وضع موجود متزلزل نگردد.

ارزهایی قدرت رزمی تجهیزات سنتی حتی بغرض حسن نیت تمام طرفین نیز نفع مسائل عطفی بسیار را در خود دارد. در بحث کنترل نیز همینطور است. و بالاخره مشکل بتوان انتظار داشت که در قدرت بزرگ بخاطر کاهش سلاحهای سنتی در اروپا از بخش عمده ای از منافع جهانی خسود چشم ببوشند.

پیشنهاد های اخیر اتحاد شوروی، جمهوری دموکراتیک آلمان، لهستان، مجارستان، چکسلواکی و بلغارستان در زمینه تقلیل نیروی نظامی برخلاف برخی گفتارها در غرب کم اهمیت نیست. بهرحال باید از تقلیل يك جانبه نیروهای سپاهی و تسلیحات استقبال کرد. اینگونه اقدامات آغاز نوید بخش مذاکرات وین را امکان پذیر می سازد.

بعقیده من برای آنکه مذاکراتی که اینک در وین آغاز شده است به سرانجام مذاکرات کاهش متقابل نیروهای نظامی در اروپای مرکزی دچار نشود، باید مسائل زیر را حل کرد:

۱- در چارچوب کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا باید يك مرکز فیصله بحرانی بوجود آید تا هر کشور عضو کنفرانس و هر پیمان نظامی در هر زمان بمحض احساس مخاطره ای بتواند به آن مراجعه کند.

۲- عملاً در اروپا منطقه ای وجود دارد که شامل کشورهای سوئیس، اتریش، یوگسلاوی، سوئد و فنلاند می شود که عموماً بعنوان منطقه صرفاً دفاعی شناخته شده است. این منطقه را باید گسترش داد بی آنکه قدرت دفاعی کاهش یابد.

۳- نیروهای رزمی پیمان ورشو به سه گروه آمادگی تقسیم شده اند. حذف یکی از این گروهها کمک مهمی به ثبات وضع در اروپا می بود.

۴- لازم است هردو پیمان نظامی نیروهای جنگی خود را بنحوی جابجا کنند که اقدام به حمله پس از نقل و انتقالات چشمگیری ممکن شود. از آنجا که مقدار عددی کادر نظامی پس از دشواری قابل کنترل است باید واحدها و گردانها را بحساب آورد. این کار مستلزم آن است که اطلاعات در مورد حجم و نقل و انتقال گردانها بطور منظم مبادله گردد. در اینجا باید واحدهای آموزشی و رزمی بوضوح از یکدیگر تفکیک شود.

۵- اگر پیمان ورشو سلاحهای قدیمی خود را حذف کند ممکن است این تدبیر بر یحسوت مدرن سازی سلاحهای سنتی که فعلاً در کشورهای عضو ناتو در جریان است بمسعود مخالفان مدرن سازی تاثیر گذارد.

هردو سیستم نظامی باید مصالح و قدرت بزرگ را بحساب بیاورند که نیروی جنگی ذخیره ای را جهت کاربرد احتمالی در خارج از اروپا حفظ کنند. حل این مسئله که تنها میان ایالات متحد و اتحاد شوروی صورت پذیر است به شکل گیری مناسبات دوجانبه آنها بستگی دارد.

وضعیت سیاسی کشورهای عضو کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا (عضو پیمان، بی طرف، غیرمتعهد) باید در مرحله اول مذاکرات کاهش نیروهای نظامی سنتی دست نخورده بماند.

از آنجا که دکترین نظامی هر سیستمی اساس عملیات نظامی را تشکیل می دهد لازم است که هر دو پیمان نظامی پس از انجام مباحثات همه جانبه به تدوین جدید دکترین نظامی خود اقدام کنند  
بقیه در صفحه ۲۷

## « اولین و حتمی ترین شرط هرگونه رهائی »

رولاند بائر

عضو کمیته مرکزی حزب متحد سوسیالیستی آلمان

«... ما باید نظریه تدارکات جنگ افروزانه و تمهیدات آزادی کشانه بر لزوم حفظ صلح بین‌المللی اصرار بوزیم...» این کلمات و نیز تشخیص و بیان این واقعیت که « صلح... اولین و حتمی ترین شرط هرگونه رهائی کارگران » است\* در صورتجلسه کنگره بین‌المللی کارگران که از ۱ تا ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۹ در پاریس برگزار شد، قید شده است.

پل لافارگ، سوسیالیست فرانسوی که این بزرگترین گرد همآیی تا آن زمان سوسیالیست‌ها و نمایندگان کارگران را افتتاح کرد، حاضران در تالار را « ماسران اندیشه ای نوین»<sup>\*\*\*</sup> نامید. ویلهلم لیب کشت، سوسیال دموکرات آلمانی، این بنیاد عظیم صلح را « اقدام فرهنگی دورانسائی» نامید و از « وحدت تلاشها طیف‌م تنوع کشورها و زبانها»<sup>\*\*\*</sup> سخن گفت.

عدهٔ مذاکرات ۴۰۷ نماینده در تالار فانتزی انجام می‌شد اما اکثریت آنها خیالپرد از سیاستوری پرد از دور از واقعیت نبودند بلکه نمایندگان جنبش واقعی پرولتاریای بیش از ۲۰ ملت بودند که با اعتقادات مارکسیستی و یا آشفته فکری آنارشیمیستی خود از جمله نیز شیفته تصورات مشترکسی بودند. آنها قصد نداشتند که بهر قیمت که شده سازمان بین‌المللی جدیدی بوجود آورند و رسماً نیز چنین تصمیمی نگرفتند. ولی با این همه آنها تاریخ جهان را رقم زدند. آنها آکنده از روح انترناسیونالیسم بنیاد سازمانی جدیدی را جهت اشتراک مساعی احزاب و سازمانهای کارگری ملت‌ها گذارند که هنوز هم اثر بخشی ماندگار دارد.

محتوای اصلی کنگره پاریس عبارت بود از گزارش هیئت‌های نمایندگان هر کشور دربارهٔ وضعیت و مسائل جنبش کارگری خود، توافق در زمینه مسائل و راه‌های حمایت موثر از کارگران، تصمیم

- \* صورتجلسه کنگره بین‌المللی کارگران در پاریس، ترجمه آلمانی، نورنبرگ، ۱۸۹۰، ص ۱۲۰ و ۱۲۰۲
- \*\* همانجا ص ۲
- \*\*\* همانجا ص ۴

تاریخی اعلام اول ماه مه بعنوان روز همبستگی بین‌المللی مبارزه کارگران و تبادل تجربه ها و تعیین مواضع جهت تحصیل حق رای برای تصاحب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر.

شکی نیست که اکثر رهبران انترناسیونال دوم در سال ۱۹۱۴ از آزمون تعیین کننده سر بلند بیرون نیامدند، اعتقادات درست و تصمیمات کنگره ها را رها ساختند و به آرمانها و اصول خود خیانت کردند. این واقعیت انتقاد بخصوص جناح انقلابی جنبش کارگری را برانگیخت اما بعقیدهٔ من این امر در صحت اصولی بسیاری از مصوبات انترناسیونال دوم و اهمیت آنها که بعضا امروزه هم موضوعیت دارد، تغییری نمی‌دهد.

لنین که پس از ۱۹۱۴ از جملهٔ آشتی ناپذیرترین نقادان انترناسیونال دوم بود در همین حال نیز در سال ۱۹۱۹ خدمات تاریخی و دستاوردهای آنرا برجسته کرده است که کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود هرگز از آنها روی بر نمی‌تابند. در این معنا است که کمونیستها - چه در گذشته و نیز امروزه - به نازسائی‌ها، ضعف‌ها و نیز به نقاط قوت و برتریهای انترناسیونال دوم که در سال ۱۸۸۹ در پاریس بوجود آمد، واقفند. هرکس که امروزه - صرف نظر از آنکه در کدام گوشه دنیا است - روز اول ماه مه در تظاهرات شرکت می‌کند، علیه میلیتاریسم و جنگ برمی‌خیزد، هشتم مارتن را جشن می‌گیرد، سرود انترناسیونال را می‌خواند و یا بر دستپایی به قدرت سیاسی و بر اجتماعی کردن مسائل تولید بعنوان شرط سوسیالیسم تاکید می‌ورزد، در تبعیت از روح و مصوبات انترناسیونال دوم عمل می‌کند.

شناخت‌های تئوریک و موضوعی‌های سیاسی منعکس در قطعنامه‌های کنگره در مورد مسائل جنگ و صلح از جمله خدمات ماندگار و تاریخی انترناسیونال دوم است. این مراتب در صورتجلسه‌های نه کنگره منتشر شده است که دستپایی به آن امروزه تقریباً غیر ممکن است. ما می‌کوشیم بکمک برگزیدهٔ مختصری از اسناد، این دستاوردها را به خوانندگان خود عرضه کنیم.

از نظر تکمیل مطلب باید اضافه کنم که سواى نظراتی که در کنگره‌ها با رای اکثریت به تصویب رسیده است نظرات دیگری هم بوده است که طرح و بحث شده ولی مورد قبول واقع نگردید. ما است. انترناسیونال دوم برخلاف انترناسیونال اول و سوم سازمان منجمعی نداشت، احزاب وابسته بدان سازمانهای مستقلی بودند و از يك انضباط همگانی تبعیت نمی‌کردند. کنگره‌ها بیشتر در حکم مجلس مباحثه بود و نه محکمه قضائی یا « شورای عالی مذهبی جهت اخراج کسی از کلیسا»<sup>\*</sup> لنین که اولین بار در سال ۱۹۰۲ در یکی از این کنگره‌ها شرکت می‌جست متذکر می‌شود که مصوبات کنگره‌های بین‌المللی « رسماً... برای تک تک ملت‌ها لازم الاجرا نبود ولی اهمیت اخلاقی آن

\* کنگره بین‌المللی سوسیالیستها در پاریس، ۱۹۰۰، برلین، ۱۹۰۰، ص ۱۸

بقدری زیاد بود که عدم تبعیت از مصوبات آن عملاً استثنائی بشمار می آمد.\*

کنگره ۱۸۸۹ پاریس در تکمیل تزه‌های مصوب انترناسیونال اول در سال ۱۸۶۸، قطعنامه‌های را به تصویب رسانید که در آن "از بین بردن ارتشهای حرفه‌ای ثابت و مسلح کردن همگانی خلق" طلب می‌شود. در این قطعنامه گفته می‌شود که نیروهای مسلح ثابت، حربه ارتجاع و تجاوزگری است. آنها قادر نیستند از کشور در برابر دشمن نیرومندتر دفاع کنند و در زمان صلح زندگی‌های شهروندی را مختل می‌سازند و منابع مالی را از اختیار تولید خارج می‌کنند. مسلح کردن همگانی خلق، سازماندهی دفاع مسلحانه در هر مرحله، آن اثرات منفی را که خاص ارتشهای ثابت است، ندارد. خلق مسلح خود به پاسداری صلح و دموکراسی می‌ایستد، قادر است هرگونه تجاوزی را دفع کند. چنین وضعی به سیاست تجاوزگرانه پایان می‌دهد و صلح را تامین می‌نماید. کنگره همچنین اعلام می‌دارد که جنگ حاصل اسفبار مناسبات اقتصادی فعلی است و بساطش هنگامی برچیده می‌شود که شیوه تولید سرمایه‌داری صحنه را به نیروی کار ازبند رسته و پیروزی جهانی سوسیالیسم بپسارد.\*\*

کنگره بروکسل در سال ۱۸۹۱ نقش میلیتاریسم را بعنوان محصول نظام سرمایه‌داری مطرح می‌سازد: "کنگره اعلام می‌دارد: میلیتاریسمی که بر دوش اروپا سنگینی می‌کند نتیجه اجتناب‌ناپذیر وضعیت جنگی آشکار یا نهانی است که به جامعه امروزی از طریق سیستم استثمار انسان از انسان و بواسطه مبارزه طبقاتی که نتیجه آن است تحمیل می‌شود؛ کنگره اعلام می‌دارد که تمام تلاشهایی که در راستای از میان برداشتن میلیتاریسم و برقراری صلح میان خلقها صورت می‌گیرد، هرچند هم که از انگیزه‌های شریفی ناشی شده باشد، تا زمانیکه ریشه اقتصادی شر را نکند محکوم است که تلاشی بی‌جان و خیالی‌واهی باشد؛ کنگره تمام کارگران را فرامی‌خواند... نظر به اوضاع اروپا که هر روز شکل تهدیدکننده تری بخود می‌گیرد و تبلیغات تحریک آمیز کشورگشایانه طبقه حاکم در کشورهای مختلف، تبلیغات بی‌وقفه‌ای را علیه احساسات جنگ طلبانه رویه افزایش و پیمان‌های جنگ برافروزان سازمان دهند و با اتکا به قدرت رویه افزایش سازمانهای بین‌المللی کارگری پیروزی سوسیالیسم را تسریع کنند.

کنگره اعلام می‌دارد که این پیکار را تنها وسیله مقتضی مقابله با فاجعه جنگ جهانی بشمار آورند جنگی که هزینه آن فقط به کارگران تحمیل می‌شود و باید طبقات حاکم را در برابر تاریخ و بشریت مسئول تمام آنچه ممکن است حادث شود دانست.\*\*

\* لنین، مجموعه آثار، روسی جلد ۱۶ ص ۸۰ آلمانی جلد ۱۳ ص ۷۴

\*\* صورتجلسه کنگره بین‌المللی کارگران در پاریس، ترجمه آلمانی، نورنبرگ، ۱۸۹۰، ص ۱۱۹-۱۲۰  
\*\*\* کنگره بروکسل ۱۸۹۱ - در: کنگره فوق‌العاده بین‌المللی سوسیالیستها در بازل مورخ ۲۴ و

۲۵ نوامبر ۱۹۱۲، برلین ۱۹۱۲، ص ۴۶

کنگره زوریخ در سال ۱۸۹۳، تنها کنگره‌ای که فریدریش انگلس در آن شرکت جست، برای اولین بار خواستار کاهش تسلیحات شد: "نمایندگان احزاب کارگری وظیفه دارند به لوائح بودجه نظامی رای منفی دهند، صدای اعتراض خود را علیه ارتش‌های حرفه‌ای ثابت بلند کنند و خواستار کاهش تسلیحات شوند. لازم است که احزاب سوسیالیستی به حمایت از کلبه انجمن‌هایی برخیزند که برقراری صلح عمومی را هدف خود گذاشته‌اند.\*

فریدریش انگلس که در آخرین سالهای زندگی خود بکرات خطرات جنگ، قیام و درگیری‌های مسلحانه را گوشزد می‌کرد، سهم عمده‌ای در تدوین و تکامل معرفت نسبت به این مسائل بعهده داشته است. او در سال ۱۸۹۱ به ف. آ. زورگه نوشت که بعقیده او جنگ "صیبت بزرگی است" حتی "اگر بر اثر آن ما زودتر به قدرت برسیم."\*\*\* او در ماه مارس ۱۸۹۳ در سلسله مقالاتی تحت عنوان "آیا اروپا می‌تواند از نیروی نظامی خود بکاهد" که در "فورورس" برلین چاپ شد، ثابت نمود که دولت‌های اروپائی تحت شرایط سیاسی و اجتماعی آن زمان با اعمال سیاستی که واقع‌بینی بیشتری داشته باشد و با اعمال حسن نیت، بخوبی قادر باین کار بودند.\*\*\*\* محتوای این مقالات که هنوز هم موضوعیت دارد شیوه‌های اجرائی يك قرارداد بین‌المللی را جهت تامین صلح در بر دارد و جوانه‌های نخستین اندیشه ائتلاف واقع‌بینی و خرد را نمودار می‌کند.

کنگره لندن که در سال ۱۸۹۶ برگزار شد موضوع ایجاد يك دادگاه بین‌المللی را مطرح کرد و مطالبه لغو قرارداد‌های سری بین کشورها را در اندیشه سوسیالیست‌ها وارد ساخت. "میلیتاریسم جدید که حتی در زمان صلح هم رمق از خلقها می‌کشد و هزینه‌های آن عمدتاً به طبقه کارگر تحمیل می‌شود تنها خطر درگیریهایی جنگی بین ملتها را هم تشدید می‌کند بلکه بخواست طبقات حاکم باید در عین حال وسیله سرکوب رویه روز خشن تر طبقه کارگر گردد... تنها طبقه کارگر است که می‌تواند جدأ اراده کند و قدرت حکومت را بچنگ آورد و صلح جهانی را برقرار سازد. لذا کارگران می‌خواهند که:

- ۱- ارتشهای ثابت همه کشورها بطور همزمان منحل شود و مسلح کردن مردم متداول شود.
- ۲- تأسیس يك دادگاه بین‌المللی که احکام آن نفاذ قانونی داشته باشد.

\* صورتجلسه کنگره بین‌المللی کارگری سوسیالیستی در ترن‌هاله زوریخ از ۶-۱۲ اوت ۱۸۹۳، زوریخ ۱۸۹۴ ص ۳۱

\*\* مارکس - انگلس، مجموعه آثار: (آلمانی) جلد ۳۷ ص ۲۷۹؛ جلد ۳۸ ص ۹۵، ۱۸۴، ۱۸۹  
۵۰۳، جلد ۳۹ ص ۱۰ - (روسی) جلد ۳۷ ص ۲۳۴، جلد ۳۸ ص ۷۸، ۱۵۸، ۱۶۳، ۴۳۱، جلد ۳۹ ص ۹

\*\*\* همانجا (آلمانی) جلد ۳۸ ص ۱۸۴، (روسی) جلد ۳۸ ص ۱۵۸

\*\*\*\* همانجا (آلمانی) جلد ۲۲ ص ۳۷۱ - ۳۹۹ (روسی) جلد ۲۲ ص ۳۸۳ - ۴۱۵

۳- واگذاری تصمیم نهائی درباره جنگ یا صلح مستقیماً به ملت در صورتیکه دولت‌ها حکم دادگاه را نپذیرند، و طبقه کارگر صدای اعتراض خود را علیه عقد قرارداد‌های سری بلند می‌کند.

اما تحقق بخشیدن به این خواسته‌ها... تنها هنگامی عملی می‌شود که طبقه کارگر نفوذ تعیین کننده‌ای در امر قانونگذاری بدست آورد و از طریق پیوستن به سوسیالیسم بین‌المللی برادری راستین ملت‌ها را برقرار سازد.\*

کنگره پاریس در سال ۱۹۰۰ که در وضعیت اولین درگیری‌های امپریالیستی برگزار می‌شد (جنگ اسپانیا و آمریکا، جنگ بوئرها در آفریقای جنوبی، سرکوب "قیام بوکسر" در چین) به‌وسیله سیاست نظامی امپریالیستی را با سیاست استعماری برملا ساخت. کنگره بعنوان اقدامی عملی عمدتاً بر روشنگری ضد امپریالیستی میان جوانان تأکید کرد. و آنطور که روزا لوکزامبورگ بعنوان صاحب نظر در این مسائل در کنگره تأکید می‌کرد می‌خواست که "پدیده‌های جدید در سیاست جهانی" مورد توجه قرار گیرد. کنگره تصمیم گرفت:

- ۱- که احزاب سوسیالیستی در همه جا وظیفه دارند به پرورش و سازماندهی جوانان بمنظور مبارزه با ملیتاریسم اقدام نمایند و این کار را با جدیت هرچه بیشتر به پیش برند؛
- ۲- که نمایندگان سوسیالیست در کلیه پارلمانها وظیفه دارند حتماً و قطعاً علیه هرگونه هزینه ملیتاریستی، علیه سلطه گسترده در یاقی و لشکرکشی‌های استعماری رای دهند؛
- ۳- که کمیسیون دائمی بین‌المللی سوسیالیستی موظف می‌شود در هر فرصت مقتضی و با توجه به برد بین‌المللی، جنبش اعتراضی همزمان و همشکلی را علیه ملیتاریسم در تمام کشورها بوجود آورد.\*\*

این مسائل در کنگره اشتوتگارت در سال ۱۹۰۷ که پس از اولین بحران مراکش و سرکوب انقلاب ۱۹۰۵ روسیه برگزار می‌شد وسیعاً مورد توجه قرار گرفت. باید عمدتاً از لندن، روزا لوکزامبورگ و ل. مارتوف سپاسگزار بود که در طرح اولیه قطعنامه پیشنهادی آگوست بهل برخی پیشنهادات تکمیلی عمده‌ای را مطرح ساختند که در نتیجه قطعنامه ضد جنگ اشتوتگارت که با اکثریت عظیم کنگره به تصویب رسید، با ضروریات زمان متناسب گشت و در آن برای اولین بار به این سؤال هم پاسخ داده شد که اگر طبقه کارگر نتواند از بروز جنگ جلوگیری کند، چه باید کرد.

\* طبقات زحمتکش و نمایندگانشان در پارلمانهای کشورهای ناپدیدخل موظفند در صورت بروز

\* مذاکرات و مصوبات کنگره بین‌المللی کارگران سوسیالیست و سندیکاها در لندن از ۲۷ ژوئیه تا ۱ اوت ۱۸۹۶، برلین ۱۸۹۶، ص ۲۴  
\* کنگره بین‌المللی سوسیالیست‌ها در پاریس، ۱۹۰۰، ص ۲۸/۲۷

خطر جنگ تمام مساعی خود را با بهره‌گیری از سازمانهای سوسیالیستی بین‌المللی بکار برند تا به کاربرد موثرترین امکاناتی که بمنظورشان می‌رسد مانع بروز جنگ شوند. البته این امکانات برحسب تشدید مبارزه طبقاتی و جو عمومی سیاسی تغییر می‌کند. آنها وظیفه دارند در صورتیکه جنگ علیه‌رغم اینها همه درگیرند، در جهت خاتمه سریع آن عمل کنند و با تمام قوا در این راه تلاش نمایند تا از بحران اقتصادی و سیاسی حاصل از جنگ در برانگیختن مردم استفاده شود و از این طریق امکان حکمرانی طبقاتی سرمایه داری تسریع گردد.\*

کنگره کپنهاگ در سال ۱۹۱۰ که در جو درگیری‌های بین‌المللی و مقارن با تلاشهای فوق العاده آلمان و انگلیس برای افزایش تسلیحات نیروی دریایی برگزار می‌شد موضوع "تأمین صلح جهانی" را مورد بررسی قرار داد. قطعنامه صلح کنگره کپنهاگ در تکمیل قطعنامه اشتوتگارت پیشنهادات عملی مشخصی را هم شامل می‌شود. در این قطعنامه مسئله دادگاههای بین‌المللی و خلق سلاح عمومی منجر دا پیش کشیده می‌شود و نظر به تشدید تضاد‌های ملی برای اولین بار مطالبه برسمیت شناختن دفاع از حق تعیین سرنوشت خلقها، "حق تشکیل حکومتهای مستقل برای تمام خلقها، نه فقط در اروپا بلکه در آسیا و آفریقا نیز" عنوان می‌گردد.

"کنگره با تأکید بر وظیفه نمایندگان سوسیالیست پارلمانها که بکرات اعلام شده است مبنی بر اینکه با تمام نیرو با افزایش تسلیحات مبارزه کنند و از تصویب بودجه آن امتناع ورزند از این نمایندگان انتظار دارد:

- الف) بطور دائم این خواسته را تکرار کنند که دادگاههای بین‌المللی باید در تمام منازعات بین کشورها تصمیم لازم الاجرا بگیرد،
- ب) دائماً لویح جدیدی در موضوع خلق سلاح عمومی مطرح کنند، نخست و بویژه در مورد توافق بر قراردادی که تسلیحات نیروی دریایی را محدود و حق قیمت گیری دریایی را ملغی سازد،
- ج) مطالبه لغو دیپلماسی سری و انتشار کلیه قراردادها و توافقنامه‌های فعلی و آتی بین دولت‌ها،
- د) پشتیبانی از حق تعیین سرنوشت برای تمام خلقها و دفاع از آن در مقابل حملات نظامی و زور و سرکوب.\*\*\*

\* کنگره بین‌المللی سوسیالیست‌ها در اشتوتگارت از ۱۸ تا ۲۴ اوت ۱۹۰۷، برلین ۱۹۰۷، ص ۶۶/۶۵  
\*\* کنگره بین‌المللی سوسیالیست‌ها در کپنهاگ از ۲۸ اوت تا ۳ سپتامبر ۱۹۱۰، برلین ۱۹۱۰، ص ۳۱  
\*\*\* کنگره کپنهاگ ۱۹۱۰، در: کنگره بین‌المللی فوق العاده سوسیالیست‌ها در بازل در ۲۴/۲۵ نوامبر ۱۹۱۲، ص ۵۰



نقطه اوج و در عین حال نقطه پایانی خدمات ارزنده انترناسیونال دوم در زمینه مسائل نظری و عملی جنگ و صلح کنگره بین‌المللی فوق‌العاده سوسیالیستها در نوامبر ۱۹۱۲ در شهر بازل بود. این کنگره که همزمان و بموجب جنگ بالکان تشکیل می‌شد بزرگترین و چشم‌گیرترین موضعگیری بسود صلح بود. این اولین کنگره‌ای بود که در آن دیگر قطعنامه‌های کوتاه اصولی به تصویب نمی‌رسید بلکه بیانیه‌ای را تصویب کرد که برای سوسیالیست‌ها در هر کشور و منطقه‌ای وظایف مشخص و متفاوتی تعیین می‌نمود و باین ترتیب مقدمات برنامه واقعی را در برداشت.

" فیصله تضاد بین آلمان از طرفی و فرانسه و انگلیس از طرف دیگر، بزرگترین خطری را که صلح جهانی را تهدید می‌کند، منتفی خواهد کرد، موضع قدرتی را که تزاریسم با بهره‌برداری از این تضاد اشغال کرده متزلزل می‌سازد و حمله اطریش - مجارستان را به صربستان ناممکن خواهد کرد و صلح تامین خواهد شد. بنابراین باید تلاش انترناسیونال عمدتاً در راستای این هدف باشد."

کنگره اعلام می‌کند که کل انترناسیونال سوسیالیستی در مورد این موازن اساسی سیاست‌خاژی اتفاق نظر دارد. . . . کنگره مصرانه صلح را می‌طلبد. . . کارگران جنگ با یکدیگر را بخاطر سود جوئی سرمایه داران یا جاه طلبی خاندانهای سلطنتی یا بخاطر حفظ اعتبار قرارداد های سری. . . جنایت می‌دانند.

پرولتاریا آگاه است که در این لحظه نگاهیان آینده بشریت است. پرولتاریا بخاطر منفع ناپودی گلهای شکوفان همه خلقها که در معرض خطر مرگ افزارها، قحطی و گرسنگی و مرض قرار دارند، تمام توش و توان خود را بکار خواهد برد.\*

جالب توجه ترین قسمت کنگره که تاثیر عمیقی در توده مردم داشت در مکان معتبری چون کلیسای جامع بازل برگزار شد. بی شک این امر گواهی بر قصد انقلاب وسیع سوسیالیستها و نیز تأیید فعالیت‌های صلح خواهانه از سوی کلیسا است که نه تنها خانه خدای خود را در اختیار کنگره قرار داد بلکه خطبه ویژه ای نیز به آن اختصاص داد. تشریح کشیش کلیسای جامع در خطبه خود گفت: " وقتی بما تلقین می‌کنند که جنگ رحمت است یا واجب تاسف انگیزی است، آنوقت ما در جواب می‌گوئیم که جنگ شری است که باید و می‌توان ناپوش کرد. ما خدای عدالت و اخوت و صلح را می‌پرستیم. جمعیتی که بعد از ظهر امروز در اینجا گرد می‌آید جمعیتی است حامل روح مسیحیت هرچند که گویند گانشان بعباراتی ادای منظور می‌کنند که بگوش ما نا آشنا است و از آنجا که در این کنگره اصول و اندیشه های مسیحی به بیان درمی‌آیند ما با احساس همبستگی پر شور به مردانی تهنیت می‌گوئیم که برخی از راههای دور نزد ما آمده اند. . . ما بنام سیمروزان جنگ علیه جنگ !

بقیه در صفحه ۱۱

\* همانجا، ص ۲۷/۲۶

## خبر یابی اساس اعتماد است

لینا پائوکو

دبیر سازمان بین‌المللی روزنامه نگاران (IOJ)

بشریت اینک مرحله کیفیتا جدیدی از تاریخ خود را می‌پیماید که در آن امکاناتی فراهم شده تا خلقها بیگانگی و تصورات منفی خود را نسبت به یکدیگر کنار بگذارند. ما روزنامه نگاران هم سهم کمی در نقش بستن این تصورات در ذهن خوانندگان و شنوندگانمان نداشته ایم بویژه در زمان جنگ سرد که اوضاع جهان عمدتاً از دیدگاه دشمنی شرق و غرب نظاره می‌شد. نتیجتاً در بسیاری از عرصه های زندگی اجتماعی و سیاسی کار به انشقاق انجامید.

در نتیجه بسیاری از سازمانهای بین‌المللی از جمله سازمانهای روزنامه نگاری در جوار و هم‌وزارت یکدیگر بوجود آمد. فدراسیون جهانی روزنامه نگاران (IJF) قرینه سازمان بین‌المللی روزنامه نگاران ما شد. هنگامیکه به واقعیت‌های تاریخی می‌اندیشیم بی‌اختیار این سؤال پیش می‌آید که: حال که کار باین جدائی کشید آیا در آن زمان در جوار جنبه های منفی دست کم بعضی جنبه های مثبت هم وجود داشته است؟ البته چنین جنبه‌هایی وجود داشته است. در اینجا من باین نکته اشاره می‌کنم که IOJ که نمایندگان مترقی مطبوعات در آن گرد هم آمده اند نقش عمده ای در شکل گیری روزنامه نگاری دموکراتیک و غیر در پرورش کارهای ملی روزنامه نگاری در کشورهای رشد یابنده بازی کرده است.

جهان و بخصوص وضع در اروپا، بر اثر رویه گرما رفتن جو بین‌المللی در سالهای اخیر، تغییر محسوسی یافته است. اصول اندیشه نوین باعث گردید که ما به خود کفائی ویژه سازمانمان با چشم دیگری بنگریم. بتدریج آشکارتر می‌شد که رویارویی و دشمنی ایدئولوژیکی زمینه رشد کلیشه های تبلیغاتی را فراهم می‌آورد.

آنها چنین وضعی در شرایط امروزی که رشد توفنده انقلاب انفرماتیک که بر فن کامپیوتر متکی است، حصارهای کهنه را فرو می‌ریزد و انسانها را بر مساط جدیدی بر مساط منافع عام بشری بهم نزدیک می‌کند، خرد مندانه است؟ مبادله آزاد اخبار اهمیت پیوسته بیشتری کسب می‌کند و امروزه بسختی می‌توان تصور کرد که کشوری از این مبادله روی گردان باشد. بنابراین حتی روند انقلاب

انفرماتیک نیز می‌طلبند که نمایندگان رسانه‌های جمعی تلاشهای خود را متفق کنند .

شکل‌گیری روند هلسینکی به هردو سازمان بین‌المللی روزنامه نگاری کمک کرد تا گامی بسوی یکدیگر بردارند . اولین ملاقات نمایندگان آنها در ۱۹۸۵ در هلسینکی انجام شد و دومین ملاقات دو سال بعد در وین صورت گرفت . گردهم آیی سال ۱۹۸۸ در مسکو تحت عنوان "روزنامه نگاران در اروپا : ما خانه مشترکمان و یکدیگر را چگونه می‌بینیم" مرحله جدیدی در شکل‌گیری و رشد این تماسها در چارچوب روند تکاملی جامعه اروپا آغاز کرد . در این مباحثات مسائل مختلفی مطرح گردید ، بخصوص بحث بر سر این بود که روزنامه نگاران باید چه نقشی در جلوگیری از جنگ هسته ای که موجودیت بشر را تهدید می‌کند ، بعهده گیرند . مسئولیت حفظ صلح و امنیت عمومی تنها بعهده دولتها و پارلمانها نیست بلکه این مسئولیت از آن کل جامعه و تمام انسانهای خیرخواه است و بدیهی است که روزنامه نگاران نمی‌توانند پاپس بکشند .

عینیت ، حق پرستی و رعایت تمامیت خیر آن " سه رکنی " است که روزنامه نگاری دموکراتیک که خد متکثران تحکیم صلح است بر آن استوار می‌شود . اما همانطور که ژوزف کاسار (مالتا) ، سردبیر نشریه متحد "Independence Print" در ملاقات مسکو اظهار داشت ، بشر عموماً تمایل به تبعیت از الگوی واحد دارد و روزنامه نگاران بهیچوجه همیشه از این قاعده مستثنی نیستند . در نتیجه گرفتار وسوسه استفاده از کلیشه‌هایی می‌شوند که همیشه بازتاب دهنده عقیده شخصی آنها نیست بلکه ممکن است معلول نفوذ ناشر یا جریان‌ها قدرتمند سیاسی باشد . بعنوان مثال روزنامه نگاران غربی اغلب به همکاران خود از کشورهای سوسیالیستی ایران می‌گیرند که آنها مقید به دستور حزبی هستند ، اما همانطور که در گونمازی در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نشان می‌دهد امروزه علنیت و همجواری عقاید مختلف شاخص مطبوعات در آنجا است و نظرات مردم در آنها بطور جامع بازتاب می‌یابد . از طرف دیگر نمی‌توان انکار کرد که روزنامه نگاران غربی تحت تاثیر قدرت فائده انحصارهای رسانه‌های جمعی و منافع تبلیغاتی هستند . آیا می‌توان در آنجا روزنامه نگار مستقلی را مجسم کرد که ملاحظاتی مقاله ای خرید کامپیوترهای آی . بی . ام . را تحریر کند زیرا که این کشور با صنایع تسلیحاتی پیوند دارد ؟

کاملاروشن است که همراه با بهبود مناسبات شرق و غرب باید هم بساط شوروی ستیزی و کمونیسم ستیزی و هم آمریکا ستیزی که زمینه تولید کلیشه‌های تبلیغاتی است ، هرچه بیشتر پرچیده شود . اگر روزنامه نگاران توان آن را داشته باشند که " چهره دشمن ساختگی " را بزدا اینستند آنوقت قالب زخم " هر که دوست من نیست دشمن من است " هم از بین می‌رود و دیگر لزومی نیست واقعیات ، رویدادها و جریان‌ها جهان امروز و خصوصیات ملی این یا آن ملت ناهنجار ترسیم شود . امروزه دیگر دعوت به شناسایی به‌تریکدیگر آرزوی ساده‌لایان نیست بلکه امری الزام‌آور است .

این امر برای روزنامه نگاران بویژه مهم است . بخش اعظم ساکنان زمین حشر مستقیم با هم ندارند و تصورات خود را از دیگر کشورها و خلقها بر اساس اطلاعات دست دوم و بخصوص از وسائل ارتباط جمعی می‌گیرند . بنابراین بسیار مهم است که رسانه‌ها به مردم امکان بدهند تا برداشت درستی از زندگی دیگر خلقها بدست بیاورند .

از این جهات بسیاری از اهداف سازمان بین‌المللی روزنامه نگاران و فدراسیون بین‌المللی روزنامه نگاران برهم منطبق است . هردو آنها از این بابت نگرانند که روزنامه نگاران که عملاً به شکل‌گیری افکار عمومی کمک می‌کنند ، گاه زیر فشار قرار می‌گیرند ، ممنوعیت‌هایی برایشان ایجاد میشود یا تحت تعقیب واقع می‌شوند . یا حتی بدتر از اینها : بنا بر آمار کمیته بین‌المللی صلیب سرخ طی ده سال اخیر دست کم ۵۰۰ روزنامه نگار حین انجام وظیفه شغلی کشته شده اند که اکثر آنرا آمریکای لاتین حادث شده است .

ما مساعی خود را مصروف آن می‌داریم که دولتها قراردادی را تدوین و تصویب کنند که طبق آن موظف شوند شرایط لازم را جهت کار شمر و بی‌خطر روزنامه نگاری فراهم نمایند . فدراسیون جهانی روزنامه نگاران نیز در این جهت کار می‌کند . هر قدر تماسهای این دو بزرگترین سازمان روزنامه نگاران اروپایی در زمینه مسائل شغلی ، اجتماعی و انسانی نزدیک تر شود بهمان اندازه نیز روشنتر می‌گردد که منافع مشترک آنها بسی بیش از اختلافات آنها است و موانع موجود در راه همکاریشان مرتفع شدنی است .

از آنجا که در این امر یقین حاصل است تعدادی از همکاران من در فدراسیون جهانی ابراز داشته اند که بعید نیست همکاری IOJ و IPJ در قاره اروپا به تشکیل سازمان بین‌المللی روزنامه نگاران بیانجامد . چنین وحدتی واقعا باعث خوشوقتی خواهد بود . اما هنگامیکه وضع را واقع بینانه تر می‌نگریم می‌بینیم که در واقع هنوز زود است که صحبت از اتحاد بین‌المللی تمام روزنامه نگاران بمان آوریم . حتی خود ما هم هنوز تحت تاثیر تصاویری قرار داریم که طی مدتی دراز به خوانندگانمان عرضه کرده ایم . روزنامه نگاران نخست پسران آنکه این تصاویر زده شد قسا در خواهند بود خود را جرگه واحدی احساس کنند که بر موازین انسانگرایی متکی باشد و نشر اطلاعات حقیقی را در تمام جهان بسود صلح و پیشرفت هدف خود قرار دهد . خانه اروپا به چنین سازمانی از همکاران مطبوعات ، رادیو و تلویزیون نیاز دارد . این سازمان از طریق دفاع از حق روزنامه نگاران بر اطلاعات حقیقی و تحلیل بی‌غرضانه کمک چشم‌گیری خواهد کرد تا این خانه بر اساس اعتماد ، امنیت همگانی و همکاری بنا شود .

اقداماتی که تاکنون در جهت تفاهم میان روزنامه نگاران اروپا بعمل آمده است نشان میدهد که تمایل به همکاری و رفع انشقاق IOJ و IPJ موجود است و می‌تواند زمینه اتحاد مجدد جنبش بقیه در صفحه ۶

حتی يك هواپیمای اسرائیلی را هم بیانند ازند .\*

اینك وضع بگلی عوض شده است. انتفاضه به وسیع ترین شکل مورد حمایت قرار می گیرد. حزب ما از نظر سیاسی، تشکیلاتی و اخلاقی از ابتدا برای قیام آماده شده بود. لذا حزب بی آنکه لحظه ای تردید کند جای خود را در صف پیمایان توده ها اشغال کرد. حزب ما از همان روزهای اول قیام تشکیل کمیته های خلقی را مطرح ساخت و به رهبری این جریان پرداخت. کمیته های خلقی پایه و اساس انتفاضه را تشکیل می دهند. کارزاری که مراجع اسرائیلی علیه آنها برآه انداخته اند و دستگیری هزاران نفر از اعضای آنها ثابت می کند که دقیقاً همین کمیته ها در امر سازماندهی مقاومت مردمی علیه اشغالگران و رهبری فعالیت آنها نقش عمده را بازی می کنند. — قیام چه تاثیر جدیدی بر زندگی درون حزب گذاشته است؟ آیا بر تعداد اعضای حزب افزوده شده است؟ با رفقای جدید چه نحو کار می شود، و چطور فعالیت سازمان های پایه ای هماهنگ می گردد؟

— قیام برای تمام نیروهای شرکت کننده در آن آزمونی دشوار و امتحان بزرگ سیاسی و اخلاقی بود و می توان بجا و بحق گفت که ما در این آزمون موفق بودیم. جریان قیام و رفتار رفقای ما، روحیه رزمندگی آنها، توانایی آنها در جوابگویی سریع به خواسته های مردم، کار پرابختکار و روحیه قهرمانی آنها نشان داد که خرده کاریهای روزمره و پرزحمت سیاسی — ایدئولوژیکی و اقدامات پرشماری که حزب بسود توده های خلق انجام داده است، شمرش بوده است. اعضای حزب ما یقین یافتند که تمام آنچه به آنها آموخته شده بود درست بوده است. در واقع انتفاضه یقین آنها را تکمیل کرد و تأکید نمود که سیاستی که برای حل مسئله ملی اتخاذ شده، لزوم کار پیگیر میان توده ها و ماهیت واقع بینانه تاکتیک حزب که متناسب با شرایط مشخص کشور است درست بوده است.

اما در همین حال تمام اینها در واقع شروع کار است. ما می خواهیم که اعضای حزب با ابتکارات بیشتری کار کنند، که حوزه های پایه واقعا نیروی رهبری کننده توده ها شوند. این حوزه ها برای گسترش دامنه فعالیت خود دست به تولید نشریه های زنده اند و درخور احتیاجات مشخص محلی برنامه های آموزشی تدوین می کنند. این کار ضرورت عاجل دارد زیرا که طی ماههای قیام هزاران عضو جوان به حزب پیوسته اند.

حزب تعداد اعضای خود را به سرعت افزایش داد. اکثر اعضای جدید در قیام شرکت داشته اند و بین ۱۸ تا ۲۲ سال دارند. البته پذیرش چنین تعدادی به عضویت حزب ایجاب می کند که این رفقا آموزش ببینند و در مطالعه برنامه و نظامنامه حزب و نیز در آموزش اساس مارکسیسم — لنینیسم به آنها کمک شود.

## انتفاضه ادامه دارد

تحریریه مجله از دبیرکل حزب کمونیست فلسطین خواهش کرده است به برخی پرسشها در زمینه شرکت کمونیستها در قیام خلق (انتفاضه) در سرزمینهای اشغال شده توسط اسرائیل پاسخ گوید.

— اینك پیش از يك سال و نیم است که انتفاضه ادامه دارد. آیا می توان گفت که کمونیست ها این قیام را همراه با سایر نیروها تدارک دیده بودند؟ اگر چنین بوده است نشانه های آن کدام است؟

— بکرات گفته می شود که قیام فلسطینی ها ماهیت خود جوش دارد. بعضی از سیاستمداران اسرائیل هم مصرا نه این عقیده را ابراز می دارند تا چنین جلوه دهند که خلق فلسطین فاتحند رهبری و قیام رویدادی اتفاقی، "حادثه" ای بوده است. آنها در همین حال ادعا می کنند که بیست سال اشغال وطن ما سالهای "آرامش و رفاه مردم" بوده است و در ضمن ناراضی فلسطینی ها را که طی این سالها برهم انباشته می شده مسکوت می گذارند.

در واقع هیچکس ۹ دسامبر ۱۹۸۷ را تاریخ شروع قیام مردمی تعیین نکرده است با این همه درست نیست اگر این قیام را از رویداد های پیش از آن که طی آنها توده های مردم بکرات علیه اشغالگران قیام کرده اند مجزا کنیم. بعضی از این عطیلات چند هفته ای دوام یافته اند. در سال ۱۹۸۷ کار به تظاهرات اعتراضی توفنده چندی کشید. بنابراین می توان انتفاضه را هم بعنوان نتیجه منطقی رویداد های پیشین و در همین حال نیز بعنوان مرحله کیفی جدیدی در مبارزه خلق ما بخاطر استقلال ملی بشمار آورد.

حزب ما پیگیرانه در امر بسیج زحمتکشان و تشکیل سازمانهای توده ای مختلف کار کرده است. بسیاری از این سازمانها که پایگاه مردمی وسیعی دارند با راهنمایی حزب ما آغاز به کار کرده اند. کماتی که سعی داشتند تناقضی ساختگی میان اشکال مختلف مبارزه ایجاد کنند، بهمانتقد از ما برخاستند. مثلا در نشریه ای که کمی پس از اعلام انتفاضه درآمد گفته می شود: "کمونیستها می خواهند يك قیام توده ای برپا کنند، ولی اگر تمام مردم هم در آن شرکت جویند باز نمی توانند

\* مراجعه شود به: نعمیم اشهب، اعلام موجودیت حکومت فلسطین، مسائل بین العلی ۱/۱۳۶۸ ص ۴۵

این کار در ابتدا چندان ساده نبود زیرا که ما از حیث کارهای تعلیم یافته کمبود داشتیم. اما کمونیستهای ساده در جریان انتفاضه به رهبران واقعی در تمام سطوح ساخته شدند. باین ترتیب اینک چندان مشکل نیست که خلائی را که بر اثر دستگیریهایی جمعی بوجود می آید پر کرد. ما توانستیم کار را با عدم تمرکز بیشتری سازمان دهیم. ارگانهای حزبی در پایه یاد گرفتند تبلیغات و کار توده ای را متناسب با وضعیت مشخص پیش ببرند.

اوراق اطلاعاتی که در پایه منتشر می شود متکی بر برنامه عمومی آموزش حزبی است. این نوشته ها را نظر به سطح پایین معلومات اعضای جدید حزب بسیار ساده و خلاصه تهیه میکنند، بطوریکه همه بتوانند محتوای آنها را بفهمند و فعالانه در بحث آنها شرکت جویند. بعلاوه این روش متناسب با ضروریات امنیتی است زیرا جلسات بهیچوجه در رازا نمی کشد.

تمام سازمانهای حزبی طبق برنامه های خود عمل می کنند که معمولاً برای سه ماه تدوین می شود. انجام برنامه ماهانه بررسی و ارزیابی می شود. بهترین تجربه ها را تعمیم می دهند و به اطلاع سایر سازمانها می رسانند. مرکز همراه با کمیته محلی اجرای برنامه ها را هماهنگ می کند. نقش کمیته ناحیه در جریان قیام بویژه افزایش یافته است و اختیارات بیشتری به آنها داده شده است.

**چه اشکال و جهات جدیدی در کار سیاسی توده ای حزب بوجود آمده ؟ حزب با تلاش هائیش که جهت نفاق اندازی بین طبقه کارگر و ائتشار بورژوازی، میان کمونیستها و سازمان های مذهبی می شود، چگونه مقابله می کند ؟**

بر اساس کمیته های خلقی که قبلاً در کشرفت کمیسیون هائی تشکیل شده که به مسائل مختلف زندگی روزمره شهروندان رسیدگی می کند. اینها در ساعات منع عبور و مرور به مردم یاری میرسانند به ترویج شیوه های جدید کشاورزی و راه اندازی تولید پیشه ورانه و صنایع خانگی کمک می کنند. به این ترتیب می توان از خرید تعداد زیادی از کالا های اسرائیلی چشم پوشید. در اکثر روستاها و محال از جمله کمیته های کشاورزی و کمیسیونهایی جهت توسعه صنایع کوچک بوجود آمده است.

کمونیستها در تمام این کارها نقش رهبری را دارند. در نتیجه ارتباطات حزب و نفوذ آن تقویت می شود و تعداد اعضای سازمانهای توده ای بالا می رود. کمونیستهای فلسطینی حیثیت اجتماعی خود را به آزمون گذاشتند. اتفاقی نیست که دو سوم مبارزانی که در زندانهای اسرائیل کشته شده اند کمونیستها بودند. بسیاری از اعضا و هواداران حزب شکنجه شدند یا به قتل رسیدند. صد هاتن از آنها زخمی شدند و صد هاتن دیگر به زندان افتادند. رفقای ما با فداکاریهای خود احترام مردم را جلب می کنند، مردم شهادت آنها را می ستایند. تنها افزایش تعداد اعضای حزب که قبلاً به آن اشاره شد گویای این معنا نیست بلکه بر تعداد دوستان و

هواداران حزب هم بطور چشمگیر افزوده می شود.

مقامات اشغالگر تلاش می کنند میان کمونیستها و سازمانهای مذهبی درگیری بوجود آورند. باین منظور اوراق تحریک آمیزی پخش می کنند و شایعات می سازند، دستگاه تبلیغاتی اسرائیل شدیداً مشغول بکار است. اما هیچ یک از این تمهیدات تا به امروز موفق نبوده است.

اشغالگران می خواهند میان طبقه کارگر و بورژوازی ملی نفاق و دشمنی بپانندازند. مثلاً از ارزش دینار در مقابل شیکل اسرائیل بی جهت کاستند در نتیجه مزد واقعی کارگران به نصف تقلیل یافت. مقامات اسرائیلی می خواهند با چنین اقداماتی مبارزه علیه اشغالگران را به درگیری اقتصادی زحمتکشان و صاحبان مؤسسات تبدیل نمایند و وحدت ملی فلسطینی ها را تضعیف کنند. حزب ما از همان آغاز با چنین سیاستی به مخالفت برخاست. حزب ما با تکیه بر نفوذ شدید سندیکاهای کارگری وظیفه دآوری را بعهده گرفته است و در اختلافات کارگران و کارفرمایان به یافتن راه حل های قابل قبول برای طرفین کمک می کند.

**استراتژی و تاکتیک کمونیستها تحت تاثیر انتفاضه چه تغییری کرده است، بویژه رابطه شیوه -**

**های صلح آمیز و مسلحانه مبارزه به چه شکل درآمده است ؟**

قبلاً گفتیم که حزب ما از لحاظ سیاسی، اخلاقی و تشکیلاتی برای قیام آماده شده بود. بنابراین لزومی نداشت که در استراتژی و تاکتیک تصحیح خاصی بعمل آورد. ابتدا چنین بنظر ما می آمد که یک نافرمانی مدنی عمومی بخواهی امکان پذیر است. اما در جریان قیام معلوم شد که در این راه مشکلات چاره ناپذیری قرار دارد. این دشواریها بویژه از عقب ماندگی ساختار اقتصادی مناطق اشغالی و از عدم توانایی تامین اهالی از لحاظ کالا های مورد نیاز ابتدائی حتی به اندک مقداره ناشی است. جهت تامین مثلثان مردم و سایر مواد غذایی می بایست قسمت اعظم این مواد را از اسرائیل خرید. بنابراین به تناسب وضعیت مشخص تحریم بعضی کالا های اسرائیلی جای نافرمانی مدنی عمومی را گرفت.

**در فعالیت بین المللی حزب چه تازه هائی وجود دارد و نیز مناسبات با حزب کمونیست اسرائیل**

**چگونه است ؟**

بی شک انتفاضه فعالیت بین المللی حزب ما را تشدید کرده است. پس از آنکه حزب ما در سال ۱۹۸۷ به سازمان آزاد بیخش فلسطین پیوست بر مسئولیت کمونیستها مبنی بر توضیح اهداف عادلانه مبارزه به افکار عمومی جهان و تحصیل حمایت بین المللی برای قیام افزوده شد. این امر مستلزم آن بود که ما در درگروتناسازی سیاسی در داخل سازمان آزاد بیخش فلسطین عملاً شرکت جوئیم.

مناسبات ما با احزاب کمونیستی برادر منطقه و از جمله حزب کمونیست اسرائیل بر پایه -  
بقیه در صفحه ۴۷

## تجدید مناسبات حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب کمونیست چین

اولین دیدار رسمی دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی از چین پس از سی سال انجام گردید. حاصل عمده ملاقات سران شوروی و چین عادی شدن مناسبات دولتی و حزبی آنان بود. نمایندگان درجه اول اتحاد شوروی و جمهوری خلق چین اتفاق نظر خود را در مورد استوار ساختن مناسبات دو کشور عظیم سوسیالیستی بر اساس محکم و سالم ابراز نمودند. اساس این مناسبات را اصول جهانشمول مناسبات میان کشورها یعنی احترام به حق حاکمیت و تمامیت ارضی، پرهیز از تجاوز و مداخله در امور داخلی دیگری، تساوی حقوق و سودمندی متقابل، همزیستی مسالمت آمیز تشکیل می دهد. قرار بر این شد که مناسبات سالهای پنجاه تجدید نگردد ولی در عین حال رویارویی سالهای شصت و هفتاد نیز کنار گذاشته شود.

در سخنرانی های نمایندگان طراز اول حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب کمونیست چین و نیز در سند پایانی مواضع و اندیشه هائی بیان گردید که شامل برداشتهای آنها از ماهیت مناسبات حزبی هم می گردد. در بیانیه پایانی شوروی و چین آمده است که این مناسبات طبق اصول و موازین عدم وابستگی و استقلال، تساوی کامل حقوق و احترام متقابل رشد می کند.

همانطور که میخائیل گارباچف ابراز عقیده کرد حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب کمونیست چین نیروی رهبری کنند و احزاب حاکم در کشورهای خود هستند. بدون شک روابط فی مابین به رشد و توسعه مناسبات شوروی و چین در مجموع کمک خواهد کرد. او این تجدید مناسبات را با روابط با دیگر احزاب کمونیستی قیاس کرد و تاکید نمود که: "در اینجا همکاری گسترده ای که شامل تمام مسائل مورد بحث ما با دیگر احزاب کمونیستی است امکان پذیر است. بعقیده من درست همان چیزی ما را با اتفاق می رساند که امروزه دیگر جز پاهرجای مناسبات میان احزاب کمونیستی است."

بحث و بررسی مشترک دستاوردها و آینده نگری علمی بر کیفیت سوسیالیسم مورد توجه فوق العاده قرار می گیرد. طرفین توسعه تماسها را در چارچوب مناسبات حزبی نه تنها در سطوح بالا ضروری می شمارند بلکه چنین تماسهایی را بین سازمانهای حزبی آن دسته از واحدهای اقتصادی که برنامه های اصلاحی در آنها پیاده می شود، لازم می دانند. در صورتی که تجربیات سازمان های حزبی و گروه کارکنان واحدهای اقتصادی وارد بحث روابط حزبی گردد آنوقت هردو حزب می توانند تجربیات بیشتری گرد آورند و نقاط قوت و ضعف کار خود را بهتر تشخیص دهند.

## شناخت واقعیت ها، نه باورهای متحجر

لی شنج زی

معاون رئیس آکادمی علوم اجتماعی جمهوری خلق چین

ملاقات سران اتحاد شوروی و چین که اولین ملاقات پس از سی سال بود یک رویداد بزرگ بین المللی بشمار آمده است. تبادل نظر بین رهبران دو کشور و دو حزب کمونیست در زمینه مسائل سیاست جهانی و مسائل اصولی و دورنمای مناسبات متقابل و نیز توافق های بدست آمده متناسب است با منافع دراز مدت خلقهای اتحاد شوروی و چین و در راستای صلح جهانی و امنیت عمومی قرار دارد.

آیا می توان چنین برداشت کرد که روابط اتحاد شوروی و چین مانند سالهای پنجاه تجدید خواهد شد؟

این اولین پرسش در مصاحبه ای بود که لی شنج زی، معاون رئیس آکادمی علوم اجتماعی جمهوری خلق چین با همکار مجله ما بعمل آورد.\*

خیر، اینطور نیست. این روابط در سالهای پنجاه، هم از طرف چین و هم از جانب شوروی بعنوان مناسبات "ویژه" بشمار می آمد. بعقیده من بهمین علت هم برقرار نماند. من عقیده دارم که هر یک از کشورهای سوسیالیستی باید با سایر کشورهای سوسیالیستی روابط عادی و نه مناسبات ویژه، برقرار کنند. بنظر من عناوین خوش طنینی چون "خانواده بزرگ سوسیالیستی" یا "پیوند برادرانه کشورهای سوسیالیستی" غلط است. بنظر من مناسبات چین با اتحاد شوروی ایالات متحده، ژاپن، برمه (با استثنای روابط اقتصادی) تفاوت اصولی با یکدیگر ندارد؛ این مناسبات بر پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز استوار است.

اگر بتوانیم بگوئیم که تمام کشورهای سوسیالیستی چیزی مشترک دارند، تنها چیز همان درگونسازی است که امروزه همه ما سخت بدان نیاز داریم. در این زمینه است که ما باید از یکدیگر یاد بگیریم و به تبادل تجربه ها بپردازیم.

ولی آخر اید ثولوی مارکسیستی - لنینیستی کشورهای سوسیالیستی را بهم پیوند می دهد؟

بله، مارکسیسم علمی اید ثولوی رسمی ما است. و نیز صحت دارد که در سیستم اقتصادی

\* این مصاحبه در ماه مه سال جاری بعمل آمد (تحریریه)



این کشورها مالکیت سوسیالیستی وسائل تولید جای عمده را دارد و اقتصاد برنامه ای مسلط است. ولی ما گاه فراموش کرده ایم که در کنار احکام عام احکام ویژه ای هم وجود دارد که از این بابت هر کشوری خواه سرمایه داری باشد یا سوسیالیستی با دیگر کشورها متفاوت است و اینکه الگوی واحد جهان شعولی وجود ندارد.

نخست اصلاحاتی که توسط دنگ زهاوینگ و همزمانش شروع شد "چراغ سبز" را در مسیر تحولات نوسازانه در چین روشن کرد - هم در فعالیت عملی و هم در پژوهش. باید اذعان کنم که علوم اجتماعی، تاکنون در بنیانگذاری علمی نوسازی اجتماعی - اقتصادی کشورمان سهم بزرگی نداشته است. علت چیست؟ قید و بند تفکر متحجر و جزم گرایانه و باور به صحت بی قید و شرط سیستم سوسیالیستی که در سالهای گذشته رایج بود، بسیاری قوی بود. بعلاوه ما در این دوره نتوانستیم آزاد فکر کنیم و اندیشه های غیرمتعارفی را ابراز کنیم که از چارچوب تئوریه های مقرر فراتر می رفت.

ده سالی که از پلنوم تاریخی سوم کمیته مرکزی یازدهم حزب کمونیست چین که در سپتامبر ۱۹۷۸ برگزار شد گذشت، سالهای جستجو در تمام جهات بود. هیچک از عرصه های حیثیات جامعه چین از جمله عرصه فرهنگ و معنویات از این جریان برکنار نماند. جستجوی عمیق و مداوم وضع کشور را بنحوی خلاق متحول ساخت. ما امروز می توانیم بحق از تفکر نوینی صحبت بکنیم. آوری که واقعیات زندگی ما را درگون می سازد.

هنوز بسیار زود است که بگوئیم سیستم همگون و جامعی در طرز تفکر بوجود آمده است. من شخصا عیبی در این نمی بینم که ما گاه مجبور شویم صرفاً "محتاطانه" پیش برویم بمصادق مثل چینی که می گوید "هنگام عبور از رودخانه باید سنگها را محتاطانه آزمون" ما باید پدیده های جدید را بدقت مطالعه کنیم و اقدامات گذشته و گامهای آینده را در نهایت دقت بررسی نمائیم. تجربیات خود ما حاکی از آن است که چنین کاری ساده نیست. در آغاز اصلاحات در چین رهبری همگونی برای آن وجود نداشت و باید گفت که بمعنای رهبری ایدئولوژیکی جامع تا به امروز هم وجود ندارد. این مسئله که ادامه راه به چه شکل خواهد بود همچنان حل نشده مانده است. بسیاری از شرکت کنندگان در حوادث معروف در خیابانها و معادین یکن حل مسئله را در دموکراتیزه کردن می دیدند.

— راه رشدی که از آزمون ها و خطاها، شناخت ها و شکست ها نقش بر می دارد تنها مختص

مدل چینی سوسیالیسم نیست.

— بعقیده من هر کشور سوسیالیستی که اصلاحات را شروع می کند دچار تکان هائی می شود و با مشکلاتی روبرو می گردد. خروش و غلبان اجتماعی در یوگسلاوی وجود دارد و گمان می کنم کس

تلاطمات شدیدی هم در سایر کشورها بوجود آید.

متاسفانه دانشمندان علوم اجتماعی همیشه موفق نمی شوند از رویدادها پیشی بگیرند و مخصوصاً نمی توانند روند های اجتماعی - اقتصادی آینده را پیش بینی کنند. حتی در مواردی هم که برای حل مسائل شکل گیرنده بموقع راههای مبتکرانه ای پیدا می شود بر اثر رواج شیوه های مدیریت سنتی نمی توان این راه حلها را قاطعانه و بی اصطکاک عملی ساخت.

— واژه "سوسیالیسم با ویژگیهای چینی" را همه شنیده اند. ممکن است این مفهوم را دقیقتر

تشریح کنه؟

— شاید متناقض بنظر رسد، ولی هیچکس نمی تواند پاسخ دقیق و جامعی بدهد. ولی ما در عین حال تصور دقیقی از ریشه های وضع ویژه خود داریم. منشأ این ویژگی در شرایط عینی - تاریخی تکامل جامعه چین است و تعیین کننده آن وضعیت مملکت در آن شکلی بود که خلق آزاد شده خود را با آن روبرو دید. ویژگی امروزی ما صرفاً همان میراث گذشته است، تجلی عادات کهن است که هنوز هم با ما عجین است. ما باید این عادات را قاطعانه از خود دور سازیم ولی نمیشود به یک ضربه همه چیز را تغییر داد. بیش از ده سال نیست که از پلنوم کمیته مرکزی یاد شده که نقطه عطفی را نشان داد، می گذرد. ویژگی واقعی تکامل سوسیالیسم در چین نخست پس از کار طولانی پیگیر و جستجوی خلاق تجلی خواهد کرد. گمان می کنم که بیست یا حتی سی سال وقت لازم باشد. بدون شك خصیصه نیکو شکل خواهد گرفت و متجلی خواهد شد و برای ما و تمام جهان قابل تشخیص خواهد بود.

— چین در اجرای چهار فقره مدرن سازی برنامه ها و آزمایشهای بسیاری را شروع کرده و به

آپده های جدیدی دست یافته است. کنگره سیزدهم حزب کمونیست چین طرح "مرحله آغازین

سوسیالیسم" را در چین اعلام نموده است. لطفاً این طرح را توضیح بدهید.

— من نمی خواهم آنچه بطور رسمی بیان شده و در اسناد حزبی قابل مطالعه است تکرار کنم،

\* در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست چین به کنگره سیزدهم حزب آمده است: "کشور ما در مرحله آغازین سوسیالیسم قرار دارد. این معنا دو مطلب را در بر می گیرد. اولاً: جامعه ما حال دیگر جامعه های سوسیالیستی است. ما باید به سوسیالیسم پایبند باشیم و حق نداریم از آن روی بگردانیم. ثانیاً: جامعه سوسیالیستی در کشور ما هنوز در مرحله آغازین قرار دارد. ما باید این واقعیت را مبتداً قرار دادیم و حق نداریم از فراز این مرحله برجسته شویم. . . (از آنجا که) سوسیالیسم ما از زمان جامعه ای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی برآمده است سطح نیروهای مولده بسیار بسیار پایین تر از کشورهای رشد یافته سرمایه داری است. این وضع باعث می شود که چین اجباراً مرحله آغازین طولانی را طی کند تا صنایع، رشد تولید کالائی، اجتماعی ساختن تولید و مدرن کردن تولید تحقق یابد، جریانی که در تعداد بسیاری از کشورها تحت شرایط سرمایه داری انجام گرفته است." از اسناد کنگره سیزدهم حزب کمونیست چین . . .

بلکه نظر شخص خود را بهمان کنم. من عقیده دارم که مهترین چیز واقعی گزافی است. سرنوشت کلیه تدابیر عقلی را درك این واقعیت فوق‌العاده مهم تعیین می‌کند که سوسیالیسم، از دامان جامعه ای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی برخاسته است. برآورد واقع بینانه امکانات امروزی چپین با توجه به تمام مسائل موجود در زمینه های اقتصاد، سیاست، فرهنگ و تعلیمات، ما را از پندارگر در امان می‌دارد. برخورداری هوشیارانه و سنجیده متکی بر تحلیلی علمی و محاسبه ما را به درك روشن این واقعیت رسانده است که در آینده نزدیک امکان ساختن جامعه کمونیستی وجود ندارد. اگر بپرسید که هدفهای ما کدامند جواب می‌دهم که: ما می‌خواهیم جامعه ای بهتر از آنچه فعلا داریم بوجود آوریم. بی شک این جامعه باید کامل تر باشد ولی این هنوز آن جامعه آرمانی و فسور نعمات نیست.

احتمالا چند سال دیگر در کنگره چهارم هم واژه ها و طرحهای جدیدی عنوان خواهد شد که سازگاری بیشتری با واقعیت داشته باشد. بعقیده من پیشرفت درست همین است هرچند جزم گرایان مترصدند که چنین روندی را "حرکت به عقب" یا "تسلیم طلبی" بنامند ولی من قاطعانه چنین اتهامی را رد می‌کنم. يك بار دیگر تاکید می‌کنم: با دیدی واقع گرایانه، این پیشرفت است، زیرا که طرح اصلاحات ما بر واقعیات چین متکی است و درست بهمین علت هم نتایج مثبتی بسیار خواهد آورد.

— اصلاحات سیاسی در چین چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟ کجا موفقیت بدست می‌آید و کجاست مسئله ایجاد می‌شود؟

— هدف اصلاحات سیاسی عبارت از این است که به شیوه ای واقعا دموکراتیک، در انطباق کامل با قوانین و نظم عمومی، جامعه سوسیالیستی بنا شود. ولی آیا ملتی که حقوق و آزادیهای سیاسی اش محدود است امکان چنین کاری را دارد؟

همانطور که می‌دانیم بنیانگذاران تئوری سوسیالیستی آرنهانی والا، شریف و دل انگیزی را به قالب کلام درآورده اند. واقعا هم سوسیالیسم به مردم امنیت اجتماعی بیشتری داده است. این موفقیت و بویژه لقمه نان و سینه‌های که بدست آمده است حاصل برخورد انتقادی با سرمایه‌داری است. در همین حال انسان در جامعه ما بتدریج و هرچه بیشتر در گروه مستحیل گردید و بتدریج و هرچه کمتر چون شخصیتی مستقل و فعال و خلاق بشمار آمد. در گذشته آزادی های انسانی در چین همراه با تشدید استبداد و حاکمیت دیکتاتوری هرچه بیشتر محدود گردید. بهمین علت عقیده دارم که اگر بخواهیم سوسیالیسم را به پیش ببریم باید ارزش بیشتری برای فرد

\* بعنوان نمونه ای منفی می‌توان سالهای "جهش بزرگ" را یاد آورد که طی آن شعار "سه سال کار سخت، ده هزار سال سعادت" ترویج می‌شد. تحریریه

قابل شویم. هرچند که این وظیفه فوق‌العاده مشکلی است.

اصلاحات سیاسی مسائل اساسی و اصولی چندی را مطرح می‌سازد. تئوریسین های ما نیز در حل این مسائل تلاش می‌کنند. سؤال ها به درستی مطرح می‌شوند اما در مورد نحوه حل آنها هنوز بینش کامل روشن وجود ندارد. برنامه هائی تنظیم گردید که برخی بسیار خوب بود ولی مسئله در چگونگی عملی کردن آنها است، در اینکه چه باید بکنیم تا به اهداف اختیار شده برسیم. تاکنون مقدار سؤال ها بیش از جواب ها بوده است.

— میخائیل گورباچف در سخنرانی خود در حضور نمایندگان سازمان های اجتماعی چین در پکن ضمن اشاره به پرسترویکا در اتحاد شوروی گفت که رفرم اقتصادی اگر که از طریق تحولات عمیق سیستم سیاسی تقویت نشود به نتیجه نخواهد رسید. او به نتیجه گیری اصلی نوزدهمین کنفرانس حزب کمونیست اتحاد شوروی اشاره کرد مبنی بر این که سوسیالیسم و دموکراسی را باید بنحوی زنده با یکدیگر تلفیق نمود.

— من در این گفته تأییدی بر این مطلب می‌بینم که مسائل رفرم سیاسی و دموکراتیک کردن در چین ماهیتی صرفا ویژه برای ما ندارند. رفرم اقتصادی بدون رفرم سیاسی در هیچ کشور سوسیالیستی انجام پذیر نیست.

بدون شك مردم ما امکاناتی را می‌طلبند تا روحیات و خواسته های خود را ابراز کنند. دموکراسی و حقوق مردم تا به امروز ناکافی بوده است. گسترش دموکراسی و حقوق مردم اولین موفقیت اصلاح سیستم سیاسی در جمهوری خلق چین خواهد بود.

ادامه مطلب صفحه ۲۷

و این باید در تنظیمات مشخص و ملموس انعکاس یابد.

اینها همه می‌تواند شروع ایجاد صلحی پایدار در اروپا باشد که متکی به اعتماد است نه توسل به زور.

ادامه مطلب صفحه ۴۱

همبستگی و همکاری بخشی برقرار است. کمونیست های اسرائیل بنحوی موثر به وظایف انترناسیونالیستی خود عمل می‌کنند و جهت حمایت از مبارزه ما کوشش فراوان بعمل می‌آورند. ما از این بابت از آنها سپاسگزاریم.

آ. هسر : امید وارم که گفتگوی ما مختصر کمکی باشد به مذاکراتی که اینک بین کمونیست ها و سوسیال دموکراتها به جریان افتاده است. همانطور که در سمینار دیدیم این مذاکرات اینک بشدت در جریان است.

می خواهم نکته ای را قبلا تذکر بد هم. نظراتی را که من در اینجا عنوان می کنم البته بر بنیاد مواضع حزب من است. در جنبش کمونیستی مرکزی وجود ندارد و قصد هم بر این نیست که باز مرکزی بوجود آید. تمام احزاب مستقلا سیاست خود را تعیین می کنند و درباره مناسباتشان با دیگر نیروهای سیاسی و از جمله با سوسیال دموکراتها مستقلا تصمیم می گیرند. همانطور که می دانیم در برخورد احزاب کمونیستی با مسئله ای که می خواهیم درباره اش صحبت کنیم، اختلاف نظر و سلیقه وجود دارد. بنظر من در جنبش سوسیال دموکراسی نیز وضع همینطور است.

ژ. تسیگر : من هم امید واری شما را دارم. ولی ضمنا نظرم درباره مذاکرات کمی فرق دارد. هر چند که من عضو ارگانهای رهبری حزب سوسیال دموکرات سوئیس و انترناسیونال سوسیالیستی هستم و پیش از سفر به مسکو با رفقایم درباره مسائل تماسها صحبت کرده ام ولی در اینجا نظرات رسمی هیچ سازمانی را مطرح نمی کنم بلکه فقط بعنوان یک سوسیالیست معتقد حرف می زنم.

از طرف دیگر می خواهم تاکید کنم که : تا همین چند سال پیش هم احتمال نمی دادم که من در هتل "آکتیوا برسکا" ی مسکو در چنین بحث میز گرد مهمی شرکت کنم و در چنین محفل بزرگ معتبری از کارشناسان به بررسی مسائل بسیار مهم زمان حال بپردازم. در این سمینار ما همه یکدیگر را "رفیق" خطاب می کردند، آزادانه و بی پرده اما با روحیه ای دوستانه نظرات خود را عنوان می کردند و تلاش صادقانه ای احساس می شد که علیرغم اختلاف نظرهایی که هنوز هم موجود است به وحدت بیشتر جنبش بین المللی کارگری دست یافته شود.

#### درس های تاریخ

ژ. تسیگر : انترناسیونال دوم که در سال ۱۸۸۹ تاسیس گردید طی یک ربع قرن مرکز واقعی جنبش انقلابی کارگری در جهان بود. این دوره سالهای مبارزه مشترک و بحث های خلاق سوسیالیستهای کشورهای مختلف بود. در آن زمان لندن هم فعالانه در بحثهای مهمی چون مسائل استعمار یا برخورد با پارلمانتاریسم بورژوازی شرکت می جست. در ضمن لندن تا قبل از غزمتش از سوئیس در حزب سوسیال دموکرات کانتون زوریخ همکاری داشت و از احترام و اعتبار بسیار برخوردار بود.

من نمی خواهم وارد جزئیات تاریخی شوم ولی مایلم تاکید کنم که : اگر شاخه های مختلف

## کمونیستها و سوسیال دموکراتها و وقت است که محاصرات کهنه را دفن کنیم

امسال ما سه سالگرد مهم تاریخ جنبش بین المللی کارگری را جشن می گیریم : یکصد و بیست و پنجمین سالروز بنیانگذاری انترناسیونال اول، یکصد و نهمین سالروز تاسیس انترناسیونال دوم و هفتاد و نهمین سال ایجاد انترناسیونال سوم. سیر این تاریخ خالی از آج و حضیض نبوده است، دوره های تهاجم جوش و نیز دوره های درگیری های شدید بخصوص بین نمایندگان دو جریان اصلی جنبش کارگری یعنی کمونیستها و سوسیال دموکراتها وجود داشته است. امروزه جای اتهامات متقابل و ادوای یکجانبه را گفتگوی متین گرفته است که طی آن هر یک از طرفین عقیده خود را بی پرده ابراز می دارد، استدالات طرف دیگر را می شنود و سعی دارد آنها را بفهمد.

همین منظور از ۲۳ تا ۲۵ ماه مه سال جاری سمیناری بین المللی در مسکو زیر عنوان "جهان کار و تاریخ بشریت" برگزار گردید که بمناسبت یکصد و نهمین سالگرد بنیانگذاری انترناسیونال دوم و روز اول ماه مه صورت می گرفت. این سمینار بهمت موسسه علوم اجتماعی وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و موسسه تحقیقاتی جنبش بین المللی کارگری در آکادمی علوم اتحاد شوروی و با همکاری شورای مرکزی اتحادیه های کارگری اتحاد شوروی ترتیب داده شده بود. شرکت کنندگان در سمینار عبارت بودند از دانشمندان و کادریهای احزاب کمونیستی، سوسیالیستی و سوسیال دموکرات و نیز نمایندگان برخی از اتحادیه های کارگری از بیش از بیست کشور. ما از دو تن از شرکت کنندگان در سمینار خواهش کردیم عقیده خود را درباره وضع فعلی و درونمای آتی همکاری کمونیستها و سوسیال دموکراتها ابراز نمایند : ژان تسیگر، پروفسور دانشگاه ژنو و سرپول پارسی، نویسنده کتابهای متعدد در عقولت علم سیاست یکی از کادریهای نامدار جنبش سوسیال دموکراسی در سوئیس و جهان، نماینده پارلمان آلکساندر ویر، دکتر علوم متخصص مسائل تاریخ اقتصادی و اجتماعی، همکار صاحب مسئولیت شعبه بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی.

در زیر مکتوب گفتگوی آنها را می خوانید.

جنبش کارگری امروز هم چون آن زمان در سازمان واحدی گرد می‌آمدند، اگر نظر به مسائل مبهم بشریت استراتژی مشترکی را تدوین می‌کردند و عملی می‌ساختند، آنوقت این جنبش می‌توانست واقعا به نیروی تعیین کننده ای در مسیر ترقی و پیشرفت مبدل گردد. عقیده دارم که محال نیست که روزی چنین بشود. ولی برانت که هفتاد و پنجمین سالروز تولدش را در پایان سال ۱۹۸۸ جشن گرفتیم، گفته است که آرزو دارد در زمان حیات خود فیصله انشعابی را که ۱۹۱۹ صورت گرفت و اتحاد مجدد کمونیستها و سوسیال دموکراتها را در انترناسیونال دیگری ببیند.

رفیق وبر، شما گفتید که در جنبش کمونیستی دیگر مرکزیتی وجود ندارد. ولی چرا؟ عمدتاً بعلمت اعمال سیاست غلط در گذشته. بهمین علت هم امروزه پیشداری حاکم است و همه سخت نگرانند که مبادا کمی استقلال دیگری را محدود کند. سوسیال دموکراتها چنین تجربه منفی‌ای ندارند. انترناسیونال سوسیالیستی پس از سیزدهمین کنگره خود که در سال ۱۹۷۶ در ژنو برگزار شد تجدید حیاتی واقعی یافت. درها حزب از کشورهای از قاره های مختلف در آن عضویت دارند و ملیونها نفر به سوسیال دموکراتها رای می‌دهند. کنگره ها و پلنومهای شورای انتر-ناسیونال سوسیالیستی بطور منظم تشکیل می‌شود، دبیرخانه آن دایر است. در زمینه مسائل مهمی چون تقلیل سلاح، مناسبات شمال و جنوب یا مبارزه با بیکاری مواضع استراتژیکی مشترک تدوین می‌گردد. باین ترتیب ما مرکزی موجود و فعال داریم.

آ. و— من با اظهار نظر درست شما در این مورد که سیاست جنبش کمونیستی در گذشته غلط بوده موافق نیستم. کاستی‌ها و خطاهای این سیاست روشن است. باید گفت که هیچ جنبش سیاسی دیگری غفلت‌های خود را باین شدت محکوم نکرده است. اما در تاریخ محنت بار جنبش کمونیستی جنبه های مثبت بسیاری هم وجود دارد. ولی فعلا این بماند. اول بهره‌ایم به تدقیق برخی مواضع اصولی.

بهرحال ما با دو جریان مستقل سیاسی در جنبش بین‌المللی کارگری سروکار داریم. مینا را باید براین گذاشت که ما با هم فرق داریم. بین ما تفاوت‌های ایدئولوژیکی هست و در پاره ای مسائل سیاسی هم نظرات ما برهم منطبق نیست. بنظر من اینها، برخلاف آنچه در گذشته می‌پنداشتند، عیب نیست. بعقیده من درست همین تنوع در جنبش بین‌المللی کارگری و شاخه‌ها آن امکان و شرایط غنی سازی متقابل را فراهم می‌آورد. هر یک از این جریانها، مثل انترناسیونال نخستین و پیش از آن، با زتاب دهند جنبه های متفاوت واقمیت اجتماعی، جنبه های مختلف منافع و تجزیهات انسانها است. ولی در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا ما وجوه مشترکی هم داریم؟

من گمان می‌کنم داریم. میراث مشترک مکتب ما، نگرانی مشترک ما برای دفع خطر هسته ای و

برای حل دیگر مسائل جهانگیر که بقای حیات بشریت بدان وابسته است. تاریخ چنین خواست و جنبش کارگری به دو جریان تقسیم شد و دو راه مختلف را پیش گرفت. ولی ما امروز در زمان دیگری زندگی می‌کنیم. هم ما تغییر کرده ایم و هم شما و اوضاع زمانه هم دیگر شده است. حالا وقت آن رسیده است که مخاصمات کهنه را بخاک بسپاریم.

ژ. تسلیگر: آخر چطور، وقتیکه پراکندگی جنبش کارگری امر مثبتی بحساب می‌آید؟ من انشعابی را که در سال ۱۹۱۹ صورت گرفت، واقعه اسفباری می‌دانم. کافی است به جنگ برادر—کسی در جریان رویدادهای انقلابی در آلمان بیاندیشیم که سوسیال دموکراتها مرتکب جنایاتسی نسبت به چپ‌ها شدند تا کار به قتل کارل لیب‌کنشت و روزا لوگزمبورگ کشید. دشمنی‌های میان کمونیستها و سوسیال دموکراتها را بخاطر بیاوریم که همه جا در اروپا بجای مقابله مشترک با خطر فاشیسم با یکدیگر درگیر بودند. با اختلاف نظرها و تنازعات میان چپ‌ها را در سالهای جنگ داخلی اسپانیا در نظر آوریم که عمال پلیس مخفی شوروی بدستور استالین سوسیالیست‌ها و رهبران جنبش انقلابی را می‌کشتند.

البته باید سرزنشهای متقابل را کنار گذاشت. من فقط بدان جهت این رویدادهای اسفبار را خاطر نشان کردم تا مدلل کنم که چرا با این تز موافق نیستم که پلورالیسم در جنبش کارگری چیز مثبتی است. درست است که می‌گوئید امروزه در جناح وظایف مشترکی دارند: مبارزه علیه خطر جنگ هسته ای، علیه تخریب محیط زیست در سیاره ما، برای دفاع از منافع طبقات زحمتکش. متأسفانه مطلب دیگری هم هست که نمی‌توان نادیده گرفت: هنوز هم اختلاف نظرهای اصولی وجود دارد که همکاری را دشوار می‌سازد.

آ. و— بله، انشعاب رویداد اسفباری بود. ولی همین امر خود از جریان تاریخی خاصی برمی‌خاست و محصول بدخواهی کسی نبود و در ضمن این انشعاب در سال ۱۹۱۹ بوجود نیامد بلکه از مدتها پیش وجود داشت. حزب ما اینک مشغول بررسی اساسی بسیاری از دوره‌های پیشین است از جمله مسائلی که در رابطه با سوسیال دموکراسی بوده است. بدون شک درگیری درونی جنبش کارگری که بعلمت برخورد متفاوت به جنگ و انقلاب بوجود آمد بسی از چارچوب علل بوجود آورنده خود فراتر رفت. وضع بشکل مبارزه ای بی‌امان درآمد بطوری که سرانجام دیگر ربطی به موجبات تاریخی خود نداشت. استالین و همکارانش به آتش دشمنی با سوسیال دموکراتها دامن می‌زدند و این تاثیر چاره ناپذیر بدی بر اوضاع می‌گذاشت. حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌کوشد زخم پینه های گذشته را بزاید. ما مدتها پیش از این اطلاق عناوین "سوسیال فاشیست"، "عامل بورژوازی" و غیره را به سوسیال دموکراتها محکوم کرده ایم.

چه کسی بیشتر حق داشت و چه کسی بیشتر خطا؟ در واقع ثمر چندانی ندارد که ما رویدادها

آغاز و اواسط قرن حاضر را به رخ هم بکشیم از آنجا که وضع در آن زمان طور دیگری بود و اشخاص دیگری هم دست در کار داشتند. آنطور که پیدا است شما عقیده دارید که اول باید گذشته را بنمای روشن کرد تا پس از آن همکاریهای هادی امکان شکل گیری بیابد. من در این مورد عقیده دیگری دارم. تاریخ و این مدتها است که باثبات رسیده است. دعوای بی انتهای است. احتمالا در داوری ما نسبت به گذشته همیشه تفاوت وجود خواهد داشت. ولی عمده مطلب آن است که تمام آن رسوباتی که بر سر راه همکاری ریخته شده کنار زده شود.

من در اینجا تناقضی می بینم که شما اهمیت مثبت پلورالیسم را نفی می کنید. ولی شاید در این جا سوء تفاهمی در کار است. آیا ما از دو چیز مختلف صحبت نمی کنیم؟ تا جائیکه من اطلاع دارم سوسیال دموکراتها اصولا پلورالیسم را رد نمی کنند. صحبت من بر سر تنوع نظرات، برخورد های متفاوت با مسائل است، نه اینکه یکدیگر را هدف قرار دهیم. بگمان من برخورد نسبتا شدید احساسی در ارزیابی واقعیت های تاریخی کمکی به تحلیل عینی و علمی و به مذاکرات نمی کند. تسلیگر: من خوشحالم که حزب کمونیست اتحاد شوروی در عقیده پیشین خود نسبت به سوسیال دموکراسی تجدید نظر می کند و واژه های گذشته را کنار می گذارد. من بعنوان سوسیال دموکرات باید اذعان کنم که ما هم باید از کمونیستها از بابت عباراتی که تا قبل از کنگره سیزدهم انترناسیونال سوسیالیستی بکار می بردیم، عذر بخواهیم. داوریهایی ما موهن و نسیسز نابخردانه بود.

اما در همین حال باید با تعمق بیشتری به مسائل تاریخ جنبش کارگری پرداخت و آنرا از رسوبات برهم انباشته ایدئولوژیکی پاک نمود و حقیقت تمام آنچه را که مناسبات ما را در گذشته تیره می کرده بر ملا ساخت. بعنوان مثال این سؤال ذهن مرا مشغول می دارد که چرا هنوز هم برخوردی نسبت به رویداد های سال ۱۹۲۱ گرجستان نمی شود که ارتش سرخ به تجربه منحصر بفردی که در جریان تحولات انقلابی آن زمان روسیه وجود داشت خاتمه داد. با اینکه چرا وقتی از پرسورها همکاری در اتحاد شوروی می پرسیم که شاگردانشان راجع به کائوتسکی چه می دانند، هنوز هم در جواب می شنوم که او یک "مرتد" بود.

در من این احساس بوجود می آید که بازاندیشی در مسائل گذشته فقط در راستگاه حزبی و دانشگاه همان طراز اول صورت می گیرد ولی بطور کلی در جامعه شوروی و در پائین ترین سطوح هنوز همان احکام قدیم جاری است.

متأسفانه در بسیاری از احزاب کمونیستی در غرب نیز همینطور است. باید گفت که تنها نمونه استثنا\* حزب کار سوشیالست که ما در ژنو با این حزب نامزد های مشترکی برای انتخابات می دهیم. اما وقتی می شنوم که کمونیستهای بسیاری دیگر از کشورها راجع به سوسیال دموکراتها

چه می گویند آنوقت متوجه می شویم که هنوز مسائل فوق العاده زیادی وجود دارد.

آ. هیر: در مورد موضعگیری درباره گذشته بحثی عمومی و وسیع و گاه پرتلاطم و شورانگیزی در جریان است. این را قاعدتا در غرب هم می بایست دانسته باشند. ما خواهان تحلیل اساسی تری از جنبش کارگری هستیم، می خواهیم آن را از رسوبات ایدئولوژیکی رها سازیم، خواستار راستی در علم تاریخ هستیم. تاریخ شناسان اتحاد شوروی در حال حاضر کار بسیاری در این عرصه می کنند آنها به مطالعه آرشوها مشغولند و رساله هایی تهیه می کنند که - من مطمئن هستم - در بسیاری از رویدادها وضوح بیشتری می آورد.

من در این موضوع هم نمی توانم با شما هم عقیده باشم که افکار عمومی شوروی آگاه نیست که حزب کمونیست اتحاد شوروی نسبت به سوسیال دموکراسی چه موضعی دارد. واقعا اینطور نیست. در این زمینه در تعلیمات حزبی بطور مشروح صحبت می شود، دانشمندان علوم اجتماعی در آثار خود و نیز در رسانه های عمومی در این باره اظهار نظر می کنند. البته هنوز همه این اندیشهها را از آن خود نکرده اند زیرا نیروی مانده اندیشه کهنه هنوز بقوت عمل می کند. غلبه بر آن در ذهن توده ها بی شک روندی طولانی خواهد داشت. ولی نظرات و داوریهایی جدید ما به نرخ بازاریست و برای مصرف خانگی هم ساخته نشده است.

ما در تماسهای دو جانبه خود با احزاب برادر هم این و دیگر مسائل را مطرح و بحث می کنیم. همانطور که می دانیم برخی از احزاب کمونیستی بحمل متفاوت همچنان چون و چرا هائسی در مقابل سوسیال دموکراسی دارند. ولی وضعیت جنبش کارگری در هر کشور ویژگی هائی دارد و گاه ترکیب خاصی از عناصر خصومت و همکاری بوجود می آید. اما بهر حال ما نمی توانیم نظرات خود ما را به کسی تحمیل کنیم و قصد چنین کاری را هم نداریم.

#### بدون دموکراسی پیشرفتی نخواهد بود

ژ. تسلیگر: در رابطه با امکانات همکاری در واقع کارلا روشن است که این همکاری نه تنها بخاطر خطرات جنگ هسته ای و محیط زیست حتما لازم است بلکه بموجب منافع اجتماعی و اقتصادی زحمتکشان هم در کشورهای غریب و هم در کشورهای سوسیالیستی ضروری است. من بعنوان سوسیال دموکرات نمی توانم تحمل کنم که در جامعه ما با وجود رشد تولید و مصرف بسیاری از مردم - در واقع یک سوم جمعیت آماده بکار - بیکارند و به حاشیه اجتماع رانده می شوند.

بحقیده من کج رستی های اجتماعی و اقتصاد هم در شرق و هم در غرب وجود دارد. مسئله ما توزیع عادلانه ثروت ملی است در حالیکه شما فعلا باید راههایی برای افزایش آن بیابید، یعنی راههای افزایش تولید. ارقامی که من در مورد آهنگ رشد اقتصادی اتحاد شوروی در سالهای



اخیر بدست آورده ام تقریبا با آهنگ رشد کشورهای "جهان سوم" مشابه است. بنابراین مسائل ما تا اندازه ای در دو قطب متقابل قرار دارند.

آ. ویر: البته پدیده های اجتماعی مشخص و سایر پدیده های که گریبانگیر ما است متفاوت است اما بعقیده من ما مسائل مشترکی هم داریم. عمدتاً مسائلی که با ماهیت و اثرات انقلاب علمی - فنی کنونی در رابطه است، مسائلی که این پدیده بوجود می آورد و جستجوی راه حلی برای آنها.

مرحله رکود در اتحاد شوروی نتیجه کج رستی در تکامل سوسیالیسم و جدائی آن از دموکراسی بود. در زمان استالین دستگاهی بر اساس فرمانروایی اداری و ساختار مدیریتی فوق العاده بوروکراتیک و بحد افراط متمرکز بوجود آمد. نتیجه این وضع بهلان منفی معروف بود. ولی در غرب هم، از جمله در کشورهایی که سوسیال دموکراتها مدتها حکومت را در دست داشتند - هرچند البته به اشکال دیگری - پدیده ای چون تقویت نقش دولت و در پیوند با آن رونق بساط اداره ها بوجود آمد که منتج به تشدید روحیه مخالفت با دخالت دولت گردید و نومحافظه کاران به شیوه خود از این روحیه استفاده کردند.

و گمان می کنم که در حال حاضر سوسیالیستها و سوسیال دموکراتها با توجه باین مسئله می کوشند نقش و جایگاه دولت را در فعل و انفعالات اقتصادی بازاندیشی کنند و امکاناتی را می جویند تا از گسترش فرمانروایی اداری در اجتماع جلوگیری نمایند.

ژ. تسلیگر: من با این نظر شما بهیچوجه موافق نیستم. کشوری که در آن سوسیال دموکراتها طولانی ترین حکومت را در دست داشته اند سوئد است که از لحاظ آهنگ رشد اقتصادی در اروپا در رتبه های اول قرار دارد. سوئد در عرصه اقتصاد از برکت سیاست پوهاسی که برخشد ولتی متکی است، موفقیتهای چشمگیری بدست آورده است. شما درست حرف های تاجرپرست ها را می زنید و در واقع حملات نومحافظه کاران را بر بخش دولتی در انگلیس تأیید میکنید بعقیده ما باید قاطعانه با محافظه کاری نوین مبارزه کرد، برنامه رشد و توسعه سوسیال دموکراتها به اداره سالاری و رکود نمی انجامد و جامعه در چنین شرایطی آزادانه و دموکراتیک عمل می کند از برکت پلورالیسم سیاسی و سیستم پارلمانی که انتخابات آزاد را تأمین می کند. وضع در اتحاد شوروی ظور دیگری بود. و بعقیده من بهمین علت هم کار به رکود انجامید درحالیکه مثلاً اسپانیا در دست حکومت سوسیالیستی سریعتر از هر زمان دیگری در تاریخش رشد می کند.

آ. ویر: با درصد بالایی همکاری.

ژ. تسلیگر: دقیقاً، حرف من هم همین است. مدل رشد اقتصادی پویا در کشورهایی که بدست سوسیال دموکراتها اداره می شود با ناهنجاریهای شدیدی در عرصه توزیع همسراه

است. برعکس در کشور شما درست خلاف این است: اقتصاد رو به اضمحلال می رود، رشد اقتصادی ناچیز است ولی در اتحاد شوروی عملیاتی وجود ندارد: تکرار می کنم دشواریها و مسائل در شرق و غرب کاملاً متفاوت است.

آ. ویر: می خواستم در مورد تاجرپرست تذکری بدهم. من بهیچوجه قصد ندارم که عقاید نو - محافظه کاران را که بر داروینیسیم اجتماعی متکی است توجیه کنم. در کتابی که در سال ۱۹۸۶ منتشر کردم و در مقاله های متعدد از محافظه کاری نوین انتقاد کرده ام. ولی تا آنجا که می دانم سوسیالیست ها و سوسیال دموکراتها در مورد نقش دولت در اقتصاد نظرات متفاوتی دارند.

ولی من بیش از این نمی خواهم وارد این موضوع شوم زیرا که این بحث ما را از موضوع اصلی صحبت دور می کند. البته مسائل جامعه ما و مسائل جوامع سرمایه داری در غرب از بسیاری جهات متفاوتند ولی من صرفنظر از آن همچنان عقیده دارم که در آنها رگه های مشابه چندی وجود دارد که معلول بعضی خطوط مشترک در تکامل جامعه بهیچوجه امروزی ما تحت شرایط انقلاب علمی - فنی است.

ژ. تسلیگر: باین همه یک بار دیگر به موضوعی برمی گردم که قبلاً به آن اشاره کردیم. من اکثره تقریباً متعصبانه ای نسبت به سیستم یک حزبی دارم. تاریخ می آموزد: جایی که یک حزب منحصر بفرد حکومت می کند - از فالانژ فرانکو گرفته تا رژیم های معتبرتر مارکسیستی - لنینیستی - آزادی ایجادگری و کنترل جامعه بر تولید و توزیع اجباراً محدود است و منجر به رکود در اقتصاد و عرصه های دیگر می شود. آیا بعقیده شما دموکراسی واقعی و در نتیجه ترقی اقتصادی در اتحاد شوروی تا زمانیکه سیستم تک حزبی حاکم است، امکان دارد؟ آیا بهتر نیست که سیستم چند حزبی اختیار شود که شرط اساسی ترقیات است؟

آ. ویر: گمان می کنم که شما درباره فعل و انفعالاتی در سالهای اخیر در کشور ما با تلاطم و سرعت زیاد صورت می گیرد اطلاع کافی ندارید. شما دوری های پیش ساخته ای را ابراز می کنید که شاید سه یا چهار سال پیش بجا بود ولی دیگر دخی به واقعیات امروز ندارد. اگر شما با زندگی امروز اتحاد شوروی و بحثهایی که امروز در کشور ما جریان دارد، آشنائی بیشتری داشتید آنوقت، بگمانم، دیگر نمی گفتید که در کشور ما "دیکتاتوری حزب" برقرار است، که دموکراسی وجود ندارد و غیره. منشی دموکراتیزه کردن همه جانبه متکی بر این اعتقاد راسخ است که تنها از این طریق می توان رکود را از زمین برد و اقتصاد پویا و رشد اجتماعی را تأمین نمود. از این بابست هیچ اختلاف عقیده ای بین ما وجود ندارد از جمله در این باره هم که مسئله دموکراسی برای تمام جوامع صرفنظر از نظام اجتماعی، فعلیت و کنونیت دارد. ولی من بهیچوجه نمی توانم بانظر شما

موافق باشم و قتیکه کل مسئله را به وجود سیستم يك حزبی یا چند حزبی تنزل می دهم .  
 در حال حاضر ما در عمل شیوه ای را بکار می بریم که آنرا پلورالیسم عقاید و منافع سوسیالیستی  
 می نامیم که در تنوع عقاید در درون حزب هم متجلی است . حزب کمونیست اتحاد شوروی که بانی و  
 نیروی محرک دگرگونسازی است خود نیز در حال تغییر است . نقش و جایگاه خود را در جامعه از  
 نو تعیین می کند ، سازمان درونی خود را تغییر می دهد و غیره . ما سیستم سیاسی کشور را اصلاح  
 می کنیم . پلورالیسم دیگر در وجود صدها و شاید هزارها سازمان اجتماعی مستقل و انجمن هائی  
 از انواع متفاوت متجلی شده است .

من می خواهم به يك جنبه هم اشاره کنم . اتحاد شوروی مثل سوئیس کشوری کثیرالمله است ؛  
 ما بیش از یکصد ملت و گروههای خلقی داریم . حال تحت چنین شرایطی ایجاد سیستم چند حزبی  
 به چه معنا می بود ؟ تاثیر چنین تصمیمی بر وضع جامعه در شرایط کنونی چه می بود در حالیکه  
 مسائل اجتماعی که طی دهها سال انباشته شده بشدت و با خشونت مطرح می شود ، حال کسه  
 مناسبات بین ملتها پیچیده تر شده است و در نتیجه لازم است که تمام نیروهای ترقی خواه تقویت  
 شوند تا برنامه دگرگونسازی را پیش ببرند و مقاومت در برابر آن را درهم بشکنند ؟ آیا در اینجا  
 سیستم چند حزبی کنکی به حل مشکلات می کرد ؟ بعید بنظر می رسد . اگر ما بخواهیم این مسئله  
 را هم بر کوله بار مسائل خود بیافزاییم نتیجه این می شد که سخت از قافله پرت می افتادیم .

دلیل دیگری را هم مطرح می کنم : سیستم چند حزبی در جمهوری وایمار . آیا دموکراسی را  
 تضمین کرد ؟ متأسفانه این سیستم از نیرو گرفتن نازسم و استقرار دیکتاتوری فاشیستی جلوگیری  
 نکرد . در سهای فاشیسم برای مجموعه جنبش کارگری ، برای همه نیروهای دموکرات اسفبار است .  
 همینطور هم در سهای رژیم استالین .

بی شک روند دموکراتیزه کردن در اتحاد شوروی بنحو چشمگیری جلو رفته است . ولی ما هیچ  
 وجه ادعا نداریم که به تمام اهداف خود رسیده ایم . برعکس ما عقیده داریم که تازه در ابتدای راه  
 هستیم . البته دموکراتیزه کردن هنوز بمعنی دموکراسی کامل نیست ولی راهی است که به سمت  
 دموکراسی می رود .

ژ . تسلیگر : متأسفانه جواب شما مرا قانع نکرد . من می فهمم که گذار به سیستم چند حزبی در  
 اتحاد شوروی که کشور عظیمی است با يك مرکز و حواشی ، جقدر پیچیده است ، ولی  
 انترناسیونال سوسیالیستی اصولاً وجود احزاب متعدد را ملاک اساسی خصلت دموکراتیک جامعه  
 بحساب می آورد . به اعتقاد من لازمه دموکراسی این است که کماتیکه امروز حکومت می کنند امکان  
 برکناری خود را هم بگذارند ، یعنی تحویل قدرت بر بساط مسالمت و دموکراسی صورت گیرد . این  
 خود مشروط به وجود چند حزب است .

شما به رقم کلان انجمن ها و جنبش های غیردولتی اشاره کردید ولی حتی يك كلمه هم نگفتید  
 که اینها بهیچوجه نمی توانند با حزب حاکم رقابت کنند و هیچ امکانی ندارند که به حکومت برسند .  
 تصورش را هم نمی شود کرد که یکی از اینها زمانی در انتخابات اکثریت را در عالی ترین ارگان بدست  
 آورد و بتواند یکی از نمایندگان خود را به ریاست حکومت برساند و خلاصه قدرت انحصاری حزب  
 کمونیست را بشکند .

يك مسئله دیگر . لازم است که در کنار حکومت يك جامعه شهروندان وجود داشته باشد و  
 بین این دو باید يك فعل و انفعال دیالکتیکی متقابل وجود داشته باشد . اینها نباید هر دو  
 تحت رهبری واحدی قرار بگیرند . برداشت من این است که در اتحاد شوروی حزب همه چیز را  
 کنترل می کند . هم حکومت را و هم جامعه شهروندان را ، وسائل تولید را و هم رسانه های عمومی  
 را . موجبی هم برای این خیال خوش وجود ندارد که حکومت بتواند از حزب مستقل شود . حتی اگر  
 در کشور شما ساختار پارلمانی دایری هم متداول شود بهر حال کنترل آن بدست کمونیست ها و  
 تشکیلات حزب منحصر بفر د حاکم خواهد بود .

پرسترویکا در اتحاد شوروی رویدادی دل انگیز است ، شبیه فوران آتشفشانی است در یخستانی  
 فرورفته در سکوت مرگ که در آن طی دهها سال هیچ حرکتی نبوده است . ابتکارات شهروانه ،  
 مباحثات پر شور ، فعالیت اجتماعی که بشیوه ای انفجاری شکل می گیرد — اینها همه شور و شوق  
 ایجاد می کند . اما نگرانی از این بابت است که کل جنبش دگرگونسازی بدست گروه کوچکی از  
 حکومت گران رهبری می شود که به گونه ای نقش ناجی را بازی می کند . خطر اینجا است که این  
 روند در صورتیکه بزودی نتایج مشخصی در عرصه اجتماع و اقتصاد حاصل نگردد ، با شکست روبرو  
 شود . شما ثروتی عظیم و مرد می با سواد و زحمتکش دارید ولی کشورتان مجبور است غله وارد کند ،  
 پولش ارزت ندارد و آهنگ رشد اقتصاد پش عجبب کند است .

باید مردم را به شور و شوق آورد تا واقعا وارد میدان پرسترویکا شوند . ولی امروزه تمام  
 اصلاحات پیشنهادی از بالا به اجرا در می آید . مطرح کننده پیشنهادات کیست ؟ چه کسی  
 پیش قدم می شود ؟ همیشه همان گروه حکومت کننده است . چنین وضعی در تاریخ بی نظیر است !  
 ولی چنین بنظر من می آید که پرسترویکا در جستجوی دموکراسی به موانع جدی بر می خورد و تا زمانیکه  
 فقط يك حزب هست از زمان برداشته نمی شود .

آ . هـ : دموکراسی در همه جا تحت شرایط مشخص تاریخی شکل می گیرد ، حاصل فعل و انفعالات  
 خاص اجتماعی است . شما ما را از دیدگاه الگوی غربی دموکراسی مورد انتقاد قرار  
 می دهید و شکلی از آن را نمونه اصلی دموکراسی می نامید که طی قرنهای در جریان تکامل سیستم  
 سیاسی در بریتانیا ، سوئیس و سایر کشورها شکل گرفته است .

جریان تکامل در روسیه بنحو دیگری بوده است. روسیه اولین تجربیات خود را در موکراسی پارلمانی تازه بعد از انقلاب ۱۹۰۵ بدست آورد. سپس جنگ اول جهانی و انقلاب سوسیالیستی روی داد. اگر گمان کنیم که می توان شکل دلخواهی از موکراسی را تحت شرایط خاصی مثل یک ماهین در شرایط دیگر بکار انداخت، این هم از نظر سیاسی واقع بینانه نیست و هم از نظر علمی غلط است. بنظر من باید باین مطلب توجه داشت. درست نیست که موکراسی را منحصر به یک شکل آن بدانیم بلکه باید امکان وجود اشکال دیگر را هم بدیم. شاید بعضی از این اشکال کمتر در موکراتیک نباشد بلکه بیشتر در موکراتیک باشد.

امروزه صحبت از اینکه حزب کمونیست اتحاد شوروی صاحب "انحصار مطلق" است و گویسا کنترل خود را در تمام عرصه ها اعمال می کند و فعال مایشا است، صحت ندارد. کسی که به خود زحمت دهد و مطبوعات ما را که امروزه طیف وسیعی از عقاید و نظرات را که گاه متضاد و متضادند - منتشر می سازند، مطالعه کند بی شک نمی تواند ادعا کند که حزب رسانه های عمومی را در انحصار دارد. یا اینکه طیف کارپایه های انتخاباتی نامزد های کنگره نمایندگان خلق اتحاد شوروی را در نظر بگیرد. یکی از وظایف اصلی رفرم سیاسی که در چارچوب پرسترویکا انجام می شود درست همین است که مکانیسم کنترل کننده مستقل و موکراتیکی بوجود آورد. طنپت، رسانه های عمومی باز به روی عقاید مختلف، نظام انتخاباتی جدید متکی بر اصل رقابت، توسعه حقوق و تقویت استقلال سازمانهای اجتماعی و غیره از این زمره است. هدف ما این است که کشوری در حکومت قانون ایجاد کنیم آنطور که قانون بر قدرت حاکم باشد.

ما به مسائل و دشواریهایی که شما در زمینه پرسترویکا نام بردید بخوبی واقفیم. و مسائل کشورهای را هم می دانیم که در آنها احزاب سوسیال دموکرات حکومت دارند. می توان فهرست بالا بلندی از پدیده های منفی رقم زد (هرچند که از نوع دیگر: بیکاری، بی خانمانی و غیره) که در غرب بحال مزمن درآمده علی رغم آنکه سالهای بسیاری است برای رفع آنها تلاش می شود. اما من از این کار صرف نظر می کنم، مفید تر آنست که به مسائل سوسیالیسم بازگردیم و در اینجا باید البته در نظر بگیریم که ما برداشتهای متفاوتی از سوسیالیسم داریم.

واقفیت تاریخی این است که سوسیال دموکراسی توانسته است سهم واقعا بزرگی در شکل گیری اساس دموکراتیک جامعه غربی، در مبارزه علیه فاشیسم و حمایت از حقوق مردم داشته باشد ولی در راستای سوسیالیسم پیشرفتی نکرده است. برعکس سوسیال دموکراسی پس از ۱۹۱۷ در مرحله معینی حتی از سوسیالیسم عقب نشینی مشخصی هم کرده است. من گفته مشهور اولف پالمر را خاطرتان نشان می کنم که گفته است سوسیال دموکراسی در همزیستی با سرمایه داری ادامه حیات می دهد. وضع در اتحاد شوروی برعکس بود. ما پس از انقلاب در جهت سوسیالیسم حرکتی نمودیم ولی

در نتیجه کج رستی های حاصل از رژیم استالین از زمینه دموکراسی سوسیالیستی منحرف شد - سیم در حالیکه ایجاد آن در زمان لنین شروع شده بود. سوسیالیسم از دموکراسی جدا شد. ولسی بقول لنین اینها ماهیتا جداشدنی نیستند. سوسیالیسم واقعی دموکراسی است و دموکراسی واقعی مستلزم آن است که سمت سوسیالیسم پیشروی شود.

در واقع دو نیمه از یک پدیده بوجود آمد: شما دموکراسی دارید ولی نه سوسیالیسم، ایجاد جامعه سوسیالیستی ما با مسخ کاری های بوروکراتیک همراه بود که در نتیجه به سیستم فرمانروایی اداری تغییر شکل داد. معنای پرسترویکا این است که این بساط را برچیند و چهره دموکراتیک انسانی را به سوسیالیسم بازگرداند. ما اذعان داریم که در روند پرسترویکا نیز خطاهایی روی می دهد زیرا که در مراحل ابتدائی است. اما اصل مطلب این است که پیش برویم. شاید بسیاری چیزها هنوز تغییر داده شود و مورد تامل مجدد قرار گیرد اما این اعتقاد ما تغییرناپذیر است که دموکراسی بیشتری لازم است تا سوسیالیسم واقعی بوجود آید و چهره جدیدی بخود بگیرد. اما شما، اینطور که پدید است سوسیالیسم بیشتری لازم دارید تا دموکراسی تان محتوای عمیق تری بیابد. بنظر من بحث در این زمینه سودمند است.

#### به اتفاق اروپای جدیدی ایجاد کنیم

ژ. تسلیگر: چنین بحثی جالب هست، ولی بهتر است آن را به فرصت دیگری موکول کنیم. اینک شایسته است که به بحث همکاریها روی آوریم که در موردش توافق های چندینی بدست آمده است. ما علی رغم تمام اختلافاتی که بین مان هست عمدتاً به جهان رشد یافته و غنی تعلق داریم که در سیاره ما موقعیت سیاسی و اقتصادی مسلط را دارد. اما بخش دیگری هم وجود دارد که اصطلاحاً "جهان سوم" نامیده می شود و در آن هر روز ۴۳۰۰۰ نفر انسان از گرسنگی می میرند.

بنابراین حکم حاصل بر این است که تمام کسانی که تاریخ را از دید ترقیخواهانه ای می نگرند و خود را ادامه دهندگان سنت انسان گرائی می دانند، متفکانه کمک کنند تا نظام موجود در جهان تغییر یابد. من نمی خواهم در اینجا ماهیت این مسئله را مفصلاً تشریح کنم بلکه فقط به ذکر ارقام زیر می پردازم: در سال ۱۹۸۷ کشورهای رشد یافته صنعتی (بیلیون دلار برای تسلیحات خرج کرده اند. در حالیکه درون خارجی ۱۲۲ کشور آسیا، آفریقا و آمریکا لای تین بالغ بر ۱۱۰۰۰۰۰۰۰ دلار بوده است. پس کاهش تسلیحات وظیفه ای عاجل است. از اینجا می توان پولهایی را در اختیار گرفت هم برای حل مسائل اقتصادی پیشرفته ترین کشورها و هم برای کمک به "جهان سوم" تا مسائل عقب ماندگی آنها حل شود.

با قرارداد امحاء موشکهای میان برد، با وجود تمام اهمیتش، نمی توان تغییر عمده ای در کاهش هزینه تسلیحاتی بوجود آورد. برای این کار باید مذاکرات مهمی را درباره تسلیحات سنتی که بخش کلان اعتبارات را می بلعد، بعمل آورد. وظیفه ما است که گفتگوی پرمحتوایی را که در این زمینه در ماه مارس در وین شروع شده است جداً حمایت کنیم. منظورم این است که ما سوسیال - دموکراتها و کمونیستها افکار عمومی را بسیج کنیم و پارلمانها و دولتها را زهر فشار بگیریم تا از مد زنبزه کردن تسلیحات جبهه ای هسته ای که منظور کشورهای ناتو است جلوگیری شود. همچنین ایجاد مناطق و دالانهای عاری از سلاح اتمی می تواند به حصول پیشرفتی در این زمینه کمک کند. طبیعتاً آدم می خواهد بلافاصله تمام شمشیرها را به گاو آهن مبدل کند اما اگر واقع بینانه به امور بنگریم می بینیم که اگر به آنچه اکنون بار دفاع بدون تهاجم می نامد یعنی به نظامی که عملیات تهاجمی را برای همه منع کند، روی آورده شود آنوقت این یک پیروزی بزرگ و دوجریان جنبش کارگری خواهد بود.

و یک مسئله دیگر: غیرممکن است که بتوان بدون اتحاد شوروی به حل مسائل محیط زیست پرداخت. این تشخیص کمیسونی است که زیر نظر نخست وزیر نروژ، خانم برونت لند کار می کنند. در اینجا مشکلات مشخص وجود دارد. اکثر احزاب انترناسیونال سوسیالیستی موافقت که تولید انرژی هسته ای موقوف شود، اما سوسیالیستهای فرانسه و متاسفانه اتحاد شوروی نظر دیگری دارند. در همین حال امکان مذاکره در مورد مسائل مشخص همیشه وجود دارد. موارد اختلاف را می توان از میان برداشت.

و سرانجام آخرین مطلب در رابطه با وحدت اروپا قابل تامل است که قرار است تا سال ۱۹۹۲ بر اساس بازار مشترک بوجود آید. اکثر کارهای مسئول سوسیال دموکراسی اروپا در این اعتقاد راسخند که باید تا آن زمان سیستمی برای همکاری با اروپای شرقی و اتحاد شوروی یافته شوند آمریکایی ها آرزوی آن را دارند که اتحاد شوروی به بازار مشترک بپیوند و بی جهت هم تصور نمی کنند که این امر به از بین رفتن سوسیالیسم خواهد انجامید. اما برای واقع اندیشان چنین نظری مطرح نیست. بنظر من عالقلانه تر است که از سیستم موجود اتحادیه تجارت آزاد اروپا (ا.ف.ت.آ.) استفاده شود که سوئد، فنلاند، نروژ، سوئیس، اطریش و ایسلند عضو آنند و عضو بازار مشترک نیستند. میان این دو گروه بندی توافقی در مورد سیاست پولی و سرمایه گذاری وجود دارد و نیز موافقتنامه ای درباره برات کالاها و محصولات موجود است. چرا اتحاد شوروی بعضی دیگر از کشورهای اروپای شرقی به (ا.ف.ت.آ.) بپیوندند تا به این ترتیب مناسباتشان با بازار مشترک اروپا نزدیکتر شود؟

آ. ویر: در عمده مطالب کاملاً با شما موافقم؛ ما وظیفه مشترک داریم که روند کاهش

تسلیحات را تقویت کنیم. این اندیشه که قابلیت تهاجم بطور ساختاری از نیروهای نظامی گرفته شود، که سوسیال دموکراتها هم در پروردن آن همکاری داشته اند، نقش تحریک - بخشی داشته است و در اتحاد شوروی سخت مورد توجه قرار گرفته است. ما اصل تکافوی معقول دفاعیات را بنا گذاشته ایم. همانطور که می دانیم دکترین نظامی ما بنحوی تغییر کرده است که بی کم و کاست سمگتری دفاعی دارد. اتحاد شوروی همراه با متحدانش قدمهای عملی چندی در جهت تغییر سازمان ساختاری نیروهای مسلح خود برمی دارد. این نیروها ماهیت غیرتهاجمی می یابند.

بی شک حق با شما است که می گوئید کاهش تسلیحات و تخصیص بخشی از اعتبارات حاصل از آن به کشورهای در حال رشد عامل قطعی کمک به کشورهای "جهان سوم" است. این عقیده مسا هم هست. ما این عقیده را بکرات اعلام داشته ایم و همراه با حزب سوسیال دموکرات آلمان روی آن کار کرده ایم. گروه کار مشترکی چندین سال با این مجموعه مسائل پرداخته و پیشنهادی مبنی بر تاسیس صندوق توسعه از محل تقلیل بودجه های نظامی به سازمان ملل متحد عرضه شد تا است و نیز در مورد مسائل محیط زیست هم نظرات ما در کل برهم منطبق است. ولی مسئله نیرو - گاههای هسته ای هم وجود دارد که شما به آن اشاره کردید. در اینجا اختلاف عقیده وجود دارد زیرا که هر یک از کشورها بد رجعات متفاوت محتاج به انرژی هسته ای هستند. علاوه بر این بحث درباره اینکه کدام منبع انرژی از نظر محیط زیست خطرناک تر است، هنوز ادامه دارد. تبادل نظر در زمینه منبع انرژی جانشین شوند هنوز در جریان است. در همین حال باید یادآور شوم که در کشور ما مقررات امنیتی نیروگاههای اتمی پس از واقعه چرنوبیل به مراتب سخت تر شده است. نیروگاه هسته ای در ارمنستان تعطیل شد. بر اثر پافشاری افکار عمومی مسئله نیروگاه هسته ای در کریمه مجدداً بررسی می شود.

شما به موضوع خانه اروپا که چند سال پیش توسط میخائیل گارباچف مطرح گردید اشاره کردید. این مسئله امروز بیش از پیش موضوعیت یافته زیرا ممکن است ایجاد یک بازار داخلی اروپای غربی تا سال ۱۹۹۲ نه تنها همکاری اقتصادی در اروپا را تقویت نکند بلکه اختلالاتی در آن بوجود آورد، در حالیکه اکثر مسائل باید در چارچوب کل قاره حل گردد. البته ما از ادامه بحث درباره اشتراک مسامی و اتحادیه استقبال می کنیم. عضویت اتحاد شوروی در بازار مشترک یاد (ا.ف.ت.آ.) فعلاً مطرح نیست و نمی تواند در دستور کار قرار گیرد. ولی ما خواهان همکاریهای همه جانبه اقتصادی با بازار مشترک و سایر کشورهای اروپای غربی هستیم.

در خاتمه این بحث می خواستم ستوالی را مطرح کنم: آیا می توان پس از این صحبت های ما نتیجه گرفت که آنچه ما را بهم نزدیک می کند وزن تر و مهمتر از آن چیزهایی است که ما را از هم

جدا می سازد ؟

ژ. تسلیگر : بله، شکی نیست که ما بهم احتیاج داریم. برای آنکه از تبدیل یک درگیری محلی به یک جنگ بزرگ جلوگیری کنیم، و به ائتلاف منابع ثروت در راه مسابقه تسلیحاتی پایان دهیم. یک مطلب دیگر را هم باید بگویم: ما دشمن مشترکی داریم: بورژوازی انحصارگر فراملیتی. تا زمانیکه هر یک از ما به شیوه خویش - شما از طریق پرسترویکا و ما از طریق مبارزه پارلمانی و بسیج افکار عمومی - می کوشد تا وضع طبقات زحمتکش را بهبود بخشد، بورژوازی انحصارگر مواضع قدرت خود را تقویت می کند. آنها دیگر شرکتهای فراملیتی چند ایجاد کرده اند که - بنابر داده های بانک جهانی - بیست شرکت از زمره آنها در سال ۱۹۸۸ هجده درصد تولید و خدمات را در کشورهای سرمایه داری کنترل می کنند.

چه امکاناتی برای مقابله مشترک با این نیرو وجود دارد ؟ تا جائیکه به اروپای غربی منسوط می شود، اگر سوسیال دموکراتها با کمونیستها متحد شوند احتمال دارد که دست راستی ها را در پارلمان اروپا پس برانند و در این مجمع کنترل سیستم ماله و بودجه و تاحدی سیستم سیاسی این ابرقدرت را با ۳۲ میلیون جمعیت و بزرگترین ظرفیت صنعتی بدست بگیرند.

هم اینک باید کاری کرد تا دویخس اروپا که در یکی نفوذ کمونیستها برقرار است و در دیگری امیدوارم در آینده نفوذ تعیین کننده سوسیال دموکراتها برقرار گردد، با جدیت بیشتری بهم نزدیک شوند. درباره جنبه های اقتصادی قبلا صحبت کردیم اما فرهنگ اروپائی مشترک ما نیز وجود دارد که در چارچوب آن زولا و تالمستوی، فلیینی و تارکوفسکی را هم دانش آموزان شما و هم دانش آموزان ما می شناسند. ما باید به تاسیم یک بنیاد فرهنگی کمک کنیم که تحت سرپرستی زحمتکشان باشد و در خدمت آشنائی و نزدیکی آنها درآید.

سرانجام می رسیم به مسئله حقوق بشر. تاکی می خواهیم به سرزنش یکدیگر ادامه دهیم و به رخ هم بکشیم که ما حقوق اجتماعی را نادیده می گیریم و توجهی به وضع بی خانمانان نداریم و شما حقوق سیاسی و آزادیهای شخصی را زیر پا می گذارید. قبول کنیم که تمام حقوق بشر بخش جدائی ناپذیر میراث اخلاقی کمونیستها و سوسیال دموکراتها است و طرح مشترکی تدوین کنیم و آن را در مقابل سیاست سرمایه بزرگ بنشانیم.

بعقیده من این دورنماها بهیچ وجه خیال پردازانه نیست. برای این کار لازم است که سوسیال دموکراتها به حکومت برسند و این ممکن نیست مگر کمک کمونیستها که دست کم در چهار کشور بازار مشترک - در ایتالیا، فرانسه، پرتغال و یونان - بخش عمده ای از آراء را پشت خود دارند. البته میان طرفین هنوز هم چون و چراهایی وجود دارد ولی اگر ما در تک تک کشورهای ما مشترکا عمل نکنیم آنوقت امکان کمی برای پس راندن دست راستی ها از حکومت خواهیم داشت.

آنوقت اروپای متحد تنها زایده ای از سرمایه فراملیتی خواهد بود با تمام عواقب فاجعه آمیزش برای زحمتکشان صرف نظر از اینکه در انتخابات هواداری از کدام حزب کرده باشند.

### عشق بیشتری به مذاکرات بد هم

آ. هور : ما در اصول توافق داریم که زمینه ای برای نزدیکی موجود است. بنظر عقیده شما منی برای اینکه نیروهای چپ در اروپا هم مسائل مشترک و هم وظایف مشترکی دارند، جالب و مهم است. ما همه درگیر این مسئله هستیم که با توجه به الزامات جدید تکامل اقتصادی و فنی چطور می توان آلترناتیو دموکراتیکی بوجود آورد تا تحولات ساختاری واقعا ضرور نه به زیان زحمتکشان بلکه بنفع آنان، نه به ضرر طبیعت بلکه با ملاحظه ضرورت حفاظت محیط زیست عملی گردد.

بی شک اینها همه ما را مجبور به اشتراك مساعی و همکاری و جستجوی مشترک برنامه آلترناتیو برای تکامل اقتصادی و اجتماعی در اروپا و حتی فراتر از آن در چارچوب جهانی می سازد. آیا ما می توانیم صحبت از دورنماهای جدید همکاری بمان آوریم ؟

ژ. تسلیگر : فکر من در این زمینه متوجه این مطلب است که: هر چند اینک میان حزب کمونیست اتحاد شوروی و انترناسیونال سوسیالیستی تماسهای مکررتری وجود دارد ولی هنوز این تماسها بقدر کافی منظم نیست و اساس سازمانی پابرجائی ندارد. من بعنوان سوسیال دموکرات آرزوی روزی را دارم که حزب کمونیست اتحاد شوروی در ارگانهای انترناسیونال سوسیالیستی نمایندگی داشته باشد. و این آرزوی بسیاری از ما است. ولی تا زمانیکه چنین وضعی بوجود نیامد است باید دست کم ساختارهای موقتی بوجود آورد.

چرا نباید حزب کمونیست اتحاد شوروی و انترناسیونال سوسیالیستی درباره اصول و شیوه های عملی مذاکرات به تفاهم برسند، در این باره که این مذاکرات درجه زمینه هایی باید بطور منظم انجام شوند ؟ چه مانعی دارد که شما به کمیسیون مشورتی کاهش تسلیحات که به سرپرستی کالوس سورسا کار می کند و سپس به کمیسیونهای حفاظت محیط زیست، کمیسیون مسائل پول و اقتصاد و نظایر آن بپیوندید ؟ مثلا می توان جهت ارزیابی کارهای انجام شده یک کمیسیون بین المللی تشکیل داد که دو بار در سال متناوبا در پاریس و مسکو برگزار شود و درباره نظرات و پیشنهادات جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی و انترناسیونال سوسیالیستی مذاکره کند.

بنظر من ایجاد زمینه سازمانی جهت مذاکرات دائم ضرورت عاجل دارد. در صورتیکه تماسهای برقراری وجود نداشته باشد ممکن است عصبیت های بهبوده بوجود آید. ما نباید فرصت تاریخی ارتقای همکاریمان را به سطحی که متناسب با الزامات زمان باشد از دست بدیم.

آ. ویر : روحیه و اندیشه ای که در کلمات شما متجلی می شود مرا تحت تاثیر قرار می دهد . امید وارم که فیصله انشعاب جنبش سوسیالیستی کارگری موکول به آینده ای ناپیدا نباشد . اینک ما دیگر از هم دور نمی شویم بلکه به سمت هم پیش می رویم . اما عقیده دارم که عامل تشکیلاتی را نباید عمدتاً کرد . اگر ما واقع بینانه به اوضاع بنگریم می بینیم که امروزه تلاش برای وحدت مجددی در اشکال گذشته هواداران چندانی نخواهد یافت . دست کم در سمینار ما نه از طرف کمونیستها و نه از طرف سوسیال دموکراتها چنین تلاشهایی مشهود نبود .

بنظر من تعمیم دستاورد های واقعی همکاری محترم است . مدت ها است که ما علاسیستمی برای مذاکرات خود بوجود آورده ایم . حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب سوسیال دموکرات آلمان گروه کار مشترکی در موضوعات کاهش بودجه نظامی و مسائل امنیت اروپا تشکیل داده اند . حزب متحد سوسیالیستی آلمان و حزب سوسیال دموکرات آلمان هم در این زمینه الگوی مثبتی بوجود آورده اند . دیدارهای چند جانبه ای هم انجام می گیرد ، مثلاً تماسهای منظم نمایندگان شش حزب ، سه حزب از اروپای غربی و سه حزب از کشورهای اروپای شرقی . همکاری ما با کمیسیون مشورتی تقلیل سلاح در انترناسیونال سوسیالیستی ادامه خواهد یافت و تماسهای میان موسسات علمی توسعه می یابند . در عین حال من با شما در مورد تشکیل گروههای مشترک یا کمیسیونهایی مثلا در مسائل حفاظت محیط زیست یا دیگر مسائل موافقم .

سیستم همکاری باید بتدریج تکمیل شود ولی جنبه های صوری قضیه را نباید پریهاداد . ممکن است کسانی از این بابت روی گردان شوند و گسترش بیشتر مذاکرات را نه تنها تسهیل نکنند بلکه موانعی در مسیر آن بیاندازند . ما در راه فیصله انشعاب پیشروی سرپختی خواهیم داشت اگر تماسهای دو جانبه و چند جانبه را همچنان گسترش دهیم .

بعقیده من ممکن است از این طریق تفاهمی حاصل شود که وزنه اش بر تفاوت های ایدئولوژیکی و سیاسی موجود بچربد و به همکاری ما نیرو و تحرک کافی را بدهد . البته در این مورد هم باز هر حزبی خودش می ماند ، چهره و سنت های خود را حفظ می کند . هر یک از این احزاب تجربیات ویژه ای دارد ، پیروزی های شخصی بدست آورده و خطاهائی را مرتکب شده است و استنتاجاً خود را از آنها می کند . اتحاد آنها را در سازمانی مشترک فعلاً امکان پذیر نمی دانم . اما حصول تفاهم و توافق بیشتر در زمینه مسائل رشد اجتماعی زمان ما بخواهی انجام پذیر است . در این راه امکانات واقعی وجود دارد و شاید از این راه به وضعیت کهنه جددی برسیم .

ادامه مطلب از صفحه ۳۷

جهانی روزنامه نارارن شود . ملاقات بعدی دو سازمان بزرگ روزنامه نگاران در ماه سپتامبر سال جاری در لهستان صورت خواهد گرفت . امید می رود که این ملاقات پیشرفت های بیشتری در این مسیر به همراه داشته باشد .

## انترناسیونالیسم در زمان ما ، مباحثه ادامه دارد

تحریریه مجله در رابطه با بحثی که میان آ. روی عضو رهبری ملی حزب کمونیست ایتالیا و گ. وادالابف ، دانشمند شوروی ، تحت عنوان " انترناسیونالیسم جدید " ماجرائی خوش فرجام ؟ در دفتر ۱۹۸۹/۴ مندرج گردید ، چندین نامه از خوانندگان دریافت داشته است .

### انترناسیونالیسم تنها مربوط به گذشته نیست !

برت رامسون (انگلستان)

انتشار بحث انترناسیونالیسم در دفتر آوریل مجله برای من جای بسی خوشوقتی بود . بخصوص می خواهم ملاحظاتی را که بعنوان مقدمه در توضیح لزوم برخورد عقاید شده بود و حاوی نظرات مهمی درباره برگزاری مباحثات مبحث مسائل نظری مورد اختلاف می شد ، مورد تاکید قرار دهم . اما پایان " ماجرای خوش فرجام " مرا بسیار سرخورد کرد . بنظر من خیلی جالب تر می بود اگر که تمام نماینده این ماجرا به خواننده عرضه می شد .

در واقع طی بحث درباره انترناسیونالیسم " پرولتری " و " جدید " خواننده در مقابل این مسئله قرار می گیرد که یکی از این دو را برای خود انتخاب کند . در حالیکه باید گفت که برخی از احزاب کمونیستی بهیچوجه موضع " یا این یا آن " را نداشته اند . ملاحظه کنید که کمونیست بریتانیا حتی پیش از کنفرانس برلین احزاب کارگری اروپا در سال ۱۹۲۶ دیگر شعار " انترناسیونالیسم پرولتری " را بکار نمی برد آنها باین علت که بعقیده بسیاری از کمونیستهای انگلیسی اهمیت اصلی این شعار به مرور زمان از دست رفته است . همبستگی بین المللی طبقه کارگر برای بعضی از احزاب کمونیستی ( احتمالاً نه بدون تشویق حزب کمونیست اتحاد شوروی ) مترادف با حمایت بی چون و چرای سیاست داخلی \* ترجمه این بحث در شماره ۱۳۶۸/۲ مجله " مسائل بین المللی " آمده است .

و خارجی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی شده بود. در نتیجه شمار "انترناسیونالیسم پرولتری" مختصر رنگی از فرقه گزافی داشت و میدان را بر تکامل همبستگی جهانی طبقه کارگر تنگ می کرد.

از طرف دیگر عوامل جدیدی چون خطر فزاینده یک فاجعه هسته ای یا محیط زیستی، تعمیق شکاف میان شمال و جنوب و تشدید بهم پیوستگی در جهان، همبستگی، حمایت و اقدامات یکپارچه ای را فراتر از چارچوب طبقه کارگر و متحدان سنتی آن طلب می کرد. حل مسائلی که فراتر از محدوده کشوری و منافع طبقاتی عمل می کند مستلزم اشتراک تمامی انسانها، اقشار و سازمانهای جامعه شهروندان است. بنابراین بنظر من طرح "انترناسیونالیسم جدید" که توسط رفقای ایتالیائی تدوین شده است بویژه نظر به جلوگیری از یک فاجعه هسته ای یا محیط زیستی کمک مهمی به تکامل بیشتر تئوری مارکسیستی بوده است.

اما در مباحثه ای که در مجله انتشار یافت معلوم نمی شد که آیا "انترناسیونالیسم جدید" بعنوان جانشین، آلترناتیو همبستگی بین المللی طبقه کارگر منظور شده است یا خیر. همین مسئله باز در کنفرانس بین المللی صوفیه که در سال ۱۹۸۰ از طرف تحریریه "مسائل صلح و سوسیالیسم" همراه با حزب کمونیست بلغارستان برگزار شد، نقش مهمی داشت. من هم در آن زمان نظر خود را در این زمینه گفتم و انکار نکردم که حل مسائل فراگیر مستلزم پیمانهای وسیع است ولی در همانجا هم گفتم (و هنوز هم بر این عقیده ام) که این پیمانها نباید وزنه ای در مقابل همبستگی بین المللی باشد بلکه باید آنرا تکمیل کند. همبستگی کارگران نه تنها اهمیت خود را از دست نداده است بلکه حتی مرم تر از گذشته شده است.

واقمیت های جدیدی در جهان مثل مسابقه تسلیحاتی هسته ای، خطری که متوجه محیط زیست است، برزخ شمال و جنوب و بحران دیون تنها به منافع طبقه کارگر و اقشار همجوار آن برخورد نمی کند. تحت چنین شرایطی حق بجانب رویی است، در اینجا اتحاد وسیع تر نیروها یا یک "انترناسیونالیسم جدید" لازم است. ولی متأسفانه ضمن برشماری مسائل بین المللی عامل بسیار مهمی چون تقویت حکمرانی اقتصادی کنسرنهای فراملی در کشورهای سرمایه داری که با منافع زحمتکشان بسیاری از کشورها برخورد می کند، از قلم افتاده است. درست بهمین موجب بخصوص مهم است که باید همبستگی بین المللی طبقه کارگر تقویت شود.

بعقیده من شعار "انترناسیونالیسم پرولتری" از آن جهت نیز امر مشترک ما را پیش نمی برد که بر اثر پیدایش تغییر و تحول در نیروهای مولده جای بخش عمده ای از کارگرانی را که به کارهای اشتغال داشتند گروههای دیگری از زحمتکشان گرفته اند و تعداد کارمندی که در بخش خدمات مشغولند افزایش می یابد. بعبارت دیگر واژه "پرولتاریا" معنای کلاسیک خود را از دست می دهد.

در عین حال توسعه همبستگی بین المللی طبقه کارگر در مبارزه علیه سرمایه فراملی وظیفه فوق العاده مهم روز است. این همبستگی ما را بسوی هدف نهائی مان یعنی سوسیالیسم، پیش می برد بهمین علت هم تر رویی را مبنی بر اینکه مبارزه بخاطر سوسیالیسم در مرحله کنونی مسئله درجه اول کمونیستها نیست و نظر او را مبنی بر اینکه وحدت طبقه کارگر و تحکیم همکاری احزاب کمونیستی اهمیت فرعی دارد بهیچوجه نمی پسندم. انتقاد از ناهنجاریها و اکتشاف صد ماتی که بر تکامل تئوری مارکسیستی و مناسبات بین المللی کمونیستها و نیز روابطشان با سوسیالیستها از قبل تفسیر نادرست واژه "انترناسیونالیسم پرولتری" وارد آمده، یک چیز است ولی روی گردانی از وحدت و همبستگی طبقه کارگر در مبارزه روزانه و نیز نفی هدف نهائی که در گونسازی جامعه است، چیز دیگری است. این حکایت کسی است که می خواهد زیر پرور را بردارد ولی چشم را کور می کند.\*

در تاریخ اکثر احزاب کمونیستی یک مرحله فرقه گزافی و محضوریت ساختگی وجود داشته که در برابر دیگر احزاب سیاسی، جنبشها و شخصیهائی که هدف آنها هم سوسیالیسم بوده منتها نظرشان در این باره که چطور به بهترین وجه می توان به آن رسید با نظر ما متفاوت بوده است. بسیاری از احزاب کمونیستی از این بیماری شفا یافته اند یا در حال غلبه بر آنند و چه بهتر که این کار هرچه سریعتر انجام شود.

بسیاری از احزاب کمونیستی از مدتها پیش روابطی با سازمانها و جنبشهای مختلف از جمله با سوسیال دموکراتها برقرار کرده اند. من نمی فهمم چرا روی عقیده دارد که چنین تماسهایی با همکاری تنگاتنگ کمونیستها ناسازگار است. در این مسئله هم برای من "یا این یا آن" وجود ندارد.

منظور این است که: همبستگی بین المللی طبقه کارگر نظر به وجود کنسرنهای فراملی اهمیت فوق العاده ای می یابد، اما در مورد سایر مسائل مذکور در بحث، طرح "انترناسیونالیسم جدید" کاربرد دارد.

اگر صلاح بدانیم که هردو شعار را بکار گیریم و اهمیت عمده را در برخی زمینه ها به همبستگی بین المللی طبقه کارگر و در دیگر عرصه ها (هرجا که ضرور و ممکن بود) به "انترناسیونالیسم جدید" بدویم، آنها را چون دو روش مکمل یکدیگر بگیریم، آنوقت ما جرا بعقیده من فرجامی واقعا خوش خواهد یافت.

\* این جمله در متن روسی و آلمانی هردو به این شکل بوده است: این بدان معنا است که بچه را با آب استحمام دور بریزیم. م.

## «رزمندگان پیر» را آسوده بگذاریم!

دراگوس دراکانف (بلغارستان)

اولین واکنش من پس از قرائت سرگذشت اندیشه «انترناسیونالیسم جدید» این بود که: آیا ضروری بود که دوازده سال بگذرد تا چنین مطلبی انتشار یابد؟ اما صدای تسلی بخششی در درونم می گفت: باز خوب است که فقط دوازده سال طول کشید. در این مورد (هرچند که اصولاً میانه ای با حکایات خوش فرجام ندارم) تايلم باین عقیده است که: آری، این ماجرائی است خوش فرجام، هرچند قطعه پایانی آن هنوز نوشته نشده است.

ابتدا باید بگویم که بهیچوجه با تمام تره‌های روی موافق نیستم. من هم مثل برخی دیگر از منتقدین «انترناسیونالیسم جدید» نمی توانم مربوط ساختن مقولاتی را چون «انترناسیونالیسم پرولتری» - سوسیالیسم بعنوان وظیفه بلاواسطه، «انترناسیونالیسم جدید» - مبارزه بخاطر پیشرفت اجتماعی و تدوین حیات، بپذیرم. بنظر من این عقیده که انترناسیونالیسم پرولتری دیگر کهنه شده است از جمله و حتی فقط باین علت که امروزه هیچیک از احزاب کمونیستی کشورهای پیشرفته سرمایه داری مبارزه بلاواسطه بخاطر سوسیالیسم، «پورش مستقیم بصمت قدرت» را وظیفه قرار نمی دهند، مجاب کننده نیست.

و نیز به دشواری می توان پذیرفت وقتی سعی می کنند که هواداران «انترناسیونالیسم جدید» را بانی اندیشه سوسیالیسم بعنوان یک روند، تلقی نمایند و مبارزه بخاطر «ارزشهای عام بشری» را نیروی محرک آن قلمداد کنند. همانطور که می دانیم مارکس و انگلس در «ایدئولوژی آلمانی» تاکید کرده اند که: «کمونیسم برای ما یک وضعیت نیست که بخواهیم آنرا بوجود آوریم، آلمانی نیست که واقعتاً ملزم به تبعیت از آن گردد. ما حرکتی واقعی را کمونیسم می نامیم که بمسأله وضعیت کنونی را برمی چیند.»\*

(وقتی که من این تز تاحدی فراموش شده را تقریباً به عین عبارت در سند سیاسی هجدهمین کنگره حزب کمونیست ایتالیا خواندم متعجب و در عین حال خوشحال شدم) و نیز نشانه فروتنی نیست که درگیر مناظرات حقیری شویم برسر اینکه چه کسی «اولین نفر» بود که دو رابطه ساختگی

\* مارکس - انگلس، مجموعه آثار، (آلمانی) جلد ۳، ص ۳۵ - (روسی) جلد ۳، ص ۳۴

دیگر را برقرار کرد: انترناسیونالیسم پرولتری - «قانونمندبهای جهانشمول» و «انترناسیونالیسم جدید» - «ارزش های عام بشری».

ولی من با این همه و صرفنظر از ملاحظات فوق از «انترناسیونالیسم جدید» جانبداری نمیکنم. آنهم بدلاهل زیر. طبقه کارگر بتدریج مشخصات «کلاسیک» خود را از دست می دهد. علاوه بر کاهش سریع از کثرت پرولتاریای روستا که مشخصه دوره پس از جنگ است و افزایش تعداد شاغلان در بخش توزیع و خدمات، سمگیری های جدیدی پدیدار می شود: روند عدم تمرکز تولید، پدیدایش گروههای کیفیتا جدیدی از زحمتکشان، بوجود آمدن اندیشه جدیدی در امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، افزایش فزاینده سطح زندگی بخش اکثر شاغلان. باین ترتیب تصور ما از آن طبقه ای که «چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی دهد» دیگر درست نیست. بعقیده من واژه «انترناسیونالیسم جدید» با تحولات و تغییرات اجتماعی و همبستگی بین المللی زحمتکشان که براساس آن شکل می گیرد متناسب تر است.

علیرغم آنکه خوشایندمان باشد یا نباشد باید به مطلب دیگری هم اعتراف کنیم. نیمه دوم قرن ما «عصر طلائی» دموکراسی پارلمانی شده است. اکثریت عظیم مردم غرب آن را ارجح می دانند. بعنوان نمونه پرتغال، یونان و اسپانیا را در نظر بگیریم. سقوط دیکتاتوری در هیچیک از این سه کشور به برقراری دموکراسی پرولتاریائی یا سوسیالیستی نیانجامید. و این خود علی و موجبات بسما داشته است. یکی از این موجبات که حتماً باید به آن اشاره کرد میراث سالهای ۵۰ و ۶۰ است که طی آن هردو سیستم سیاسی - دموکراسی های بورژوائی و سوسیالیستی - می بایست آزمونهای بسیار سختی را بگذرانند. دموکراسی بورژوائی برای حل مسائل بشیوه صلح آمیز تا مرزهای امکانات خود پیش رفت اما دموکراسی سوسیالیستی مجبور به استفاده از نیروی قهر شد و توضیح آن را در انترناسیونالیسم سوسیالیستی بعنوان «عالی ترین مرحله تکاملی» اصل انترناسیونالیسم پرولتری یا بعنوان شکل «تحقق یابی آن تحت شرایط جدید» بیان داشت. این کارها از نظر مردم جهان غیرسوسیالیستی که اکثر از اصول عدم مداخله، رعایت حاکمیت و حکومت قانون و غیره جانبداری می کنند، تبلیغ بدی بود. نمی توان انتظار داشت که یک چنین «انترناسیونالیسم پرولتری» از «بانک» ارزشهای عام بشری شهروندان عادی جهان غرب «اعتبار بی قید و شرطی» دریافت کند.

همانطور که می دانیم در مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری جنبه طبیقاتی بر منافع عام بشری غلبه دارد و امر بین المللی بر طی. این اولاً بمعنای تبعیت منافع مبارزه پرولتری در یک کشور از منافع مبارزه طبقه کارگر در تمام جهان است؛ ثانیاً از ملتی که بورژوازی را سرنگون کرده است توانایی و آمادگی آن را می طلبد که برای غلبه بر سرمایه بین المللی فداکاری عظیمی بنماید. انترناسیونالیسم



پرولتری پس از جنگ جهانی دوم اصل شده نه فقط برای يك طبقه و نه فقط برای يك کشور بلکه برای كل يك سیستم جهانی که نیروی نظامی مبعی را در اختیار داشت.

اما در این بین واقعیتها در جهان تغییر کرده، يك ردیف مسائل جهانیگر بوجود آمده است که موجودیت بشر را تهدید می کند. بنظر من این وضع تصحیحات چندی را در اصول پیشین شوربائی ایجاب می کند. هیچ راه دیگری برای نجات زندگی در کره زمین وجود ندارد مگر اندیشه سیاسی نوین. من اعتقاد راسخ دارم که اندیشه "انترناسیونالیسم جدید" با آن قرابت دارد. این هردو طرح اهمیت اصلی را به ارزشهای عام انسانی بعنوان والاترین تجلی منافع طبقاتی می دهند. این هردو جایگاه وازه های طبقاتی، ملی، بین المللی و بشری را در سلسله مدارج ارزشهای همگانی تغییر می دهند و آنها را با ضروریات امروز متناسب می سازند. بعلاوه "انترناسیونالیسم جدید" عنصری از اندیشه سیاسی نوین است یا اگر بخواهیم بعبارة روسی بمان کنیم، "انترناسیونالیسم جدید" در این اندیشه جای می گیرد.

با اجازه خود می خواهم استدلال دیگری را هم که تا حدی عاطفی است اضافه کنم. من باین علت نیز جانبدار "انترناسیونالیسم جدید" هستم زیرا یقین دارم که این اندیشه تلاش دیگری برای غلبه به فرقه گرائی در جنبش کمونیستی بوده است. همان فرقه گرائی که لنین حتی در ابتدای سالهای بیست آنرا بیاد انتقاد گرفته بود لکن حتی در سالهای ۷۰ هم حاضر نبود "سرزمین کوچک" خود را تخلیه کند.

می خواهم نمونه تقریباً طنزگونه ای از رابطه شگفت انگیز اندیشه "نوین" و عادات کهنه ذکر نمایم. هنگامیکه در سال ۱۹۷۷ به بررسی تاریخ حزب کمونیست ایتالیا مشغول شدم بایکسی از کارهای رهبری این حزب که از زمره شرکت کنندگان فعال در جنبش مقاومت بود در صوفیه ملاقات کردم. این درست وقتی بود که اطلاعیه ای درباره مذاکرات رفقای رهبری حزب کمونیست ایتالیا و رهبری حزب کمونیست بلغارستان منتشر شده بود. برای من شگفت آور بود که طرف صحبت من هنوز پیش از آنکه سئوالهایم را منظم کرده باشم، خواهش کرد: "اول از متن اطلاعیه برایم ترجمه کن که مناسبات بین دو حزب متکی بر چه اساسی شکل می گیرد." من ترجمه کردم: "... برپایه همبستگی بین المللی...". "یقین داری که جایی در آن صحبت از انترناسیونالیسم پرولتری نشده است؟" تازه پس از تأیید من توانستم صحبت خود مان را شروع کنیم. تنها "جزم گرایان" دچار فرقه گرائی نیستند.

من ابدا چنین فکری ندارم که "انترناسیونالیسم پرولتری" الزاماً به فرقه گرائی من انجامد. در اصل درست خلاف این بود. چه چیز ممکن است اینارگرانه تر و در نتیجه زیباتر از دستهای زحمتکشانی باشد که از ورای مرزها و ملتها بسوی یکدیگر دراز می شوند؟ آیا انترناسیونالیسم

پرولتری در این معنا کهنه شده است؟ بی شک بعنوان سمبل، هرگز! ضمناً بگویم که سال ۱۹۸۹ براساسی سال سمبلها است: ۱۲۵ سال پیش انترناسیونال اول و ۱۰۰ سال پیش انترناسیونال دوم تاسیس شد. یکصد سال از زمانی می گذرد که تصمیم گرفتند اول ماه مه را بعنوان روز بین المللی کارگران جشن بگیرند و ۷۰ سال پیش کمیتن بنیانگذاری شد. تمام این رویدادها در تاریخ جنبش کارگری و جنبش کمونیستی مرتبه والای خود را دارند.

آری، انترناسیونالیسم پرولتری بعنوان اصل کهنه شده است. پس از نبرد های افتخار آمیز و قهرمانیهای فراموش نشدنی، پس از يك زندگی شرافتمندانه، هدفمند و قهرمانانه. امروزه در پایان قرن ما این معنا هم چون رزمده ای کهنسال حق آرمیدن دارد. چرا باید ما این واقعات آشکار را نادیده بگیریم؟

هنگامیکه اندیشه انترناسیونالیسم پرولتری پویش ظفرمند خود را به گرد جهان آغاز کرد حتی خردمندترین و دوراندیش ترین کسان هم نمی توانست تصور کنند که صد سال بعد چطور خواهد بود و در واقع هم هیچکس از بنیانگذاران مکتب ما عمری جاوید برای آن مقرر نکرده اند. همین کافی است که آنها بهترین میراث - یعنی روش را - برای ما گذاشتند. که اولین قانون آن می گوید: خود روش و تمام آنچه از آن منتج می شود حکم تغییر ناپذیر نیست بلکه راهنمای عمل است. ★

#### ادامه مطلب از صفحه ۱۷

- موازین جدیدی برای پرداخت اعتبار دولتی یا خصوصی به کشورهای این مناطق تدوین شود تا تضمینی باشد برای اینکه پولها جهت اجرای مهمترین برنامه ها خرج شود و اعتبارات برای انجام وظایف اجتماعی - اقتصادی مصرف شود!

- ۱۰ تا ۱۵ درصد پولی که امروزه صرف تسلیحات هسته ای می شود در اختیار صنایع توسعه سازمان ملل متحد قرار گیرد.

مسئله اعتبارات خرید اسلحه باید جداگانه بررسی شود. همانطور که می دانیم سطح تسلیحات در کشورهای کم رشد در اکثر موارد بالاتر از ضروریات دفاعی است. بنظر ما کشورهایی که انتظار کمک از سازمان ملل دارند باید متعهد شوند که بیش از این اسلحه نسازند یا بخرند. بعلاوه ضروری است موازینی برای تجارت بین المللی مقرر گردد، محدودیتهای گمرکی صادرات کالا از "جهان سوم" به ایالات متحده و اروپای غربی برجسته شود و قیمتهای متعادلی برای مواد خام و کالاهای ساخته شده تضمین گردد (برای صادرات مواد خام و واردات کالا).

البته اینها بهیچ وجه تمام اقداماتی نیست که می تواند به رفع عقب ماندگی کمک کند. بحقیقه ما وظیفه جامعه بین المللی در قبال کشورهای رشد یابنده است که تجربیات بدست آمده را تحلیل و بررسی کنند، پیشنهادات جدید عرضه دارند، آنها را مطالعه نمایند و مناسب ترین تصمیمات را بگیرند.

هیئت تحریریه و شورای تحریریه مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" از نمایندگان احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای زیر ترکیب شده است:

آرژانتین - اتحاد جماهیر شوروی - اردن - اروگوئه - اسپانیا - اسرائیل - اطریش - اکوادور - الجزایر - السالوادور - اندونزی - ایالات متحده آمریکا - ایران - ایرلند - برزیل - بریتانیا - کبیر - بلژیک - بلغارستان - بلوی - پاراگوئه - پاناما - پرتغال - پرو - ترکیه - جامائیکا - جمهوری آفریقای جنوبی - جمهوری دیمکراتیک آلمان - جمهوری دیمکراتیک خلق کره - جمهوری دیمکراتیک خلق یمن - جمهوری دیمینیک - جمهوری فدرال آلمان - چکسلواکی - دانمارک - رومانی - ژاپن - سرلانکا - سنگال - سودان - سوریه - سوئد - سوئیس - شیلی - عراق - عربستان سعودی - فرانسه - فلسطین - فنلاند - فیلیپین - قبرس - کانادا - کستاریکا - کلمبیا - کوبا - گواتمالا - گویان - لبنان - لسوتو - لوکزامبورگ - لهستان - مجارستان - مراکش - مصر - مغولستان - مکزیک - ونزوئلا - ویتنام - هندوراس - هندوستان - یونان .

مجله "مسائل بین المللی" که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد . مندرجات این مجله از میان مقالات مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس کننده نظریات و اندیشه های آنانست ، انتخاب و ترجمه می شود .

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۷ و ۸ ، ژوئیه و اوت سال ۱۹۸۹ مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" بچاپ رسیده است .

مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" می کوشد محیط آزادی باشد برای تبدیل نظر و تجربه میان کمونیستها و نیز سایر نیروهائی که از تحکیم مبانی صلح و پیشرفت اجتماعی دفاع می کنند . بی شک این سیاست در مندرجات "مسائل بین المللی" نیز بازتاب می یابد . بدیهی است خوانندگان برای آگاهی از مواضع هر حزب در هر مورد باید به ارگانها و اسناد همان حزب رجوع کنند .

PROBLEMS OF

PEACE AND SOCIALISM

Theoretical and informational journal of Communist and Workers' Parties throughout the world

بها ۲ مارک یا معادل آن  
Price: 2 DM or  
its equivalent

No. 7/8 1989

P.B. 49034  
10028 Stockholm 49  
S W E D E N